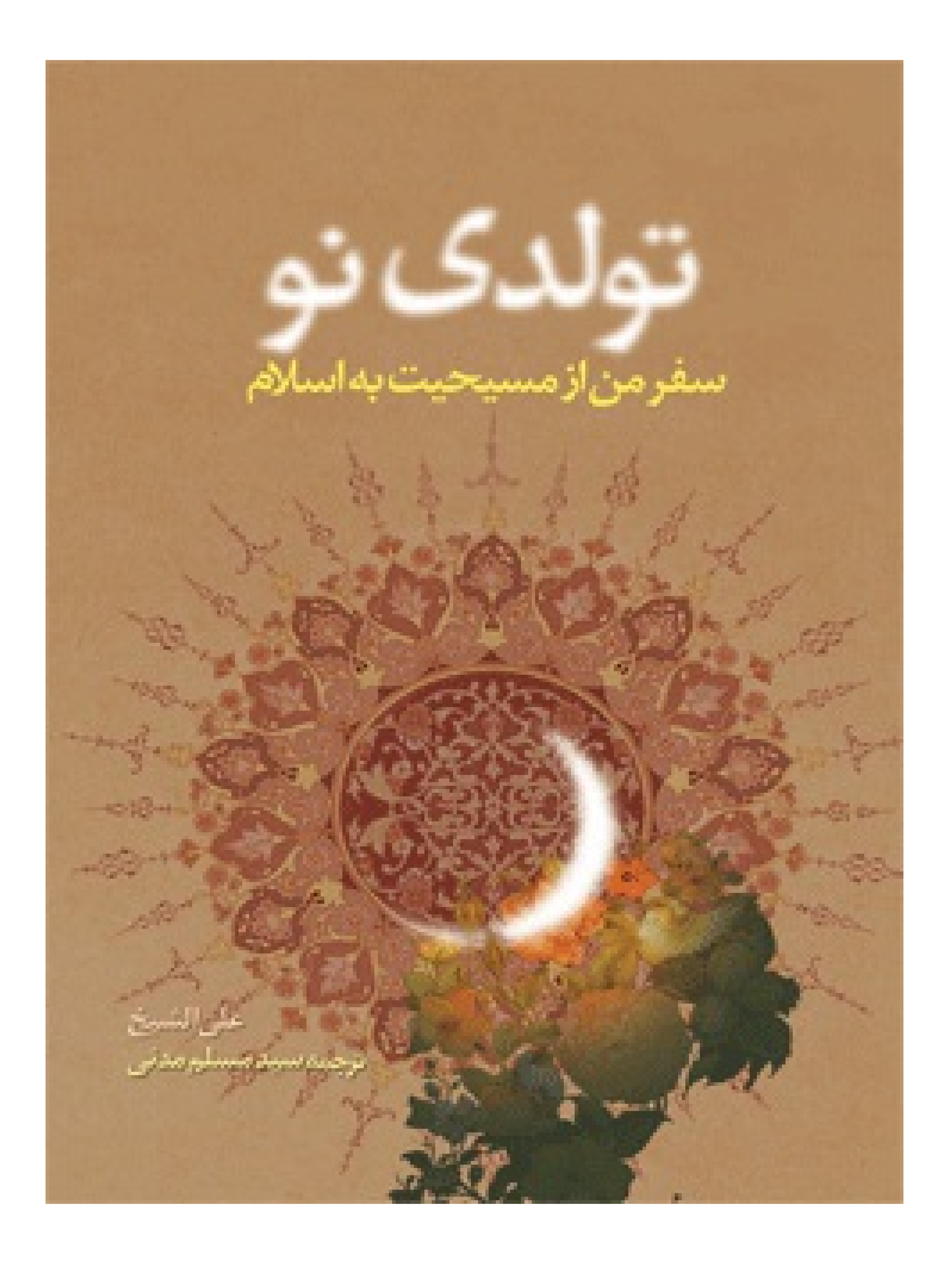

تولدی نو
سفر من از مسیحیت به اسلام
علی الشیخ
ترجمه سید مسلم مدنی



تولدی نو

نویسنده:

علی شیخ

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تولدی نو

مشخصات کتاب

سرشناسه : شیخ علی

عنوان قراردادی : هبه السماء رحلتی من المسیحیه الی الاسلام.

عنوان و نام پدیدآور : تولدی نو: سفر من از مسیحیت به اسلام/ مولف علی الشیخ؛ مترجم مسلم مدنی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۲۱۵ ص.

شابک : ۱۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۷۹-۰

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه: ص.[۲۱۱]- ۲۱۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : اسلام -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : اسلام و مسیحیت

موضوع : مسیحیت -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : مدنی، مسلم، مترجم

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/۴/ش۹ ۲۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۷۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۰۹۴۷۷

ص:۱

اشاره



تقدیم

به جان های پاک و مقدس پیامبران، از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه وآله و جانشینان برگزیده ایشان علیهم السلام.

به وارثان راستین آنان، عالمان پاک اندیش نیک رفتار که امانت داران دین خدا هستند.

به آن هـایی که جانشان را برای والایی دین حق فـدا کردنـد و با خون پاکشان درخت ایمان و انـدیشه را در مسـیر حیات بشـر آبیاری نمودند.

به هر انسان آزاده ای که خود را از زنجیر تقلیـد کورکورانه رهانیده و آن که عقل خویش را در راه شـناخت حق و حقیقت به کار بسته است.

علی الشیخ

ص:۸

سخن مترجم

کتابی که پیش روی خواننده گرامی است، داستان تحول معنوی و اندیشه یک انسان از دینی به دین دیگر می باشد؛ سفری که به راستی پر رمز و راز ترین سفرها است. آدمی در جریان این سفر با همه داشته های پیشین خود، بدرود می گوید و جهانی تازه را که به پیشواز او آمده، در می یابد.

نویسنده که زمانی پیرو دین مسیحیت بوده، می کوشد تا شرحی کوتاه از جدایی خود ارائه دهد و به دلایل آن نیز اشاره کند. او در آغاز، گوشه ای از زندگی خود را به تصویر می کشد و در ادامه، طی دو فصل و یک خاتمه، کتاب را به انجام می رساند.

در فصل اوّل، به بررسی اجمالی کتاب مقدّس و زندگی عیسی علیه السلام و جایگاه شریعت در دین مسیحیت می پردازد و برخی از آموزه های اساسی این دین، همچون مسئله فدا و گناه و تثلیث را مورد کاوش قرار می دهد.

در فصل دوم، با نگاهی به زندگانی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، راه های اثبات نبوّت آن حضرت را بررسی نموده و از قرآن کریم، به عنوان معجزه پایدار پیامبراکرم صلی الله علیه وآله به صورت جداگانه، سخن به میان می آورد. در ادامه،

داستان مسیح و مریم علیهما السلام را در قرآن کریم بازگو کرده و در خلال آن روشن می نماید که میان شخصیت مسیح علیه السلام در اناجیل و قرآن تفاوت بنیادی وجود دارد.

و در خاتمه، از هم کیشان گذشته اش می خواهد که پیرو ندای درون خود باشند و کاروان سالاری حرکت فکری خویش را به خرد خویش سپارند و حقیقت را در زندگی نشانه روند.

گفتنی است که گاه در عبارت های نویسنده، ابهاماتی وجود دارد که مترجم با ارائه مطالب توضیحی در پاورقی، با علامت اختصاری [م در جهت رفع ابهام تلاش کرده است.

امید آن که این ترجمه، مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد.

سیّد مسلم مدنی

ص:۱۰

در آمد زندگی من، در یک نگاه

در خـانواده ای مسـیحی و معتقـد در شـهر بغـداد به دنیا آمـدم؛ خانواده ای که با همه وجود، به آموزه ها و فرامین کلیسا پایبند بودند. از این رو، من نیز در شمار پیروان دینی قرار گرفتم که گذشتگانم با آن زندگی کرده بودند.

در آغازین روزهای زنـدگی، چون دیگر کودکان، مرا غسل تعمید(۱) دادنـد و در هفت سالگی، پدرم مرا برای یادگیری نماز و برخی مناسک و سرودهای دینی به کلیسا فرستاد.(۲)

این دوره یکی از زیباترین و شورانگیزترین دوره های زندگی ام بود و چیزهای زیادی را یاد گرفتم.

فضـای کلیسـا، ایجاد انگیزه و پشتیبانی خانواده و همچنین علاقه منـدی کودک به فراگیری دانش و نشان دادن خود، از عوامل مهمّی

ص:۱۱

۱- ۱. غسل تعمید: آیین شـست و شوی با آب برای پاکی از گناهان است که مسیحیان معتقدند عیسی علیه السلام این آیین را بنا نهاد و به کلیسا نیز امر کرد که به نام پـدر، پسـر و روح القـدس مراسم تعمید را اجرا نمایند؛ زیرا این کار هم نشانه دوری از گناهان و پلیـدی هاست و هم رمز ورود رسـمی به کلیسا. - تعمیـد یکی از اسـرار یا آیین های مقـدّس هفت گانه مسـیحیان به شمـار می آیـد. گرچه در تعـداد این آیین هـا میان فرقه های گوناگون مسـیحیت توافق وجود نـدارد، اما همگی بر آن انـد که تعمیـد و عشـای ربـانی جزء آن هـا محسوب می گردنـد. این آیین در کلیسا های گوناگون به شـکل های متفاوتی برگزار می شود. [م]

۲- ۲. از این کار با عنوان «تناول» یاد می شود. این سـنت در کلیسا های شرق و به ویژه در بغداد متداول است. کودک پس از رسیدن به هفت سالگی به مدّت سه هفته تا یک ماه {در تعطیلات تابستانی} به کلیسا فرستاده می شود تا آموزه های مسیحیت درجان او بنشیند و با آیین های گوناگون آشنا شود.

بودنـد که رفته رفته شخصـیت کودک مسـیحی را می ساختنـد. اگر بگویم که همواره خـاطرات آن دوره در ذهنم جـای دارد، سخن به گزاف نگفته ام. اکنون نیز با برخی از مناسک و سرودهای دینی آن دوره همراه و همنشین هستم.

پس از رسـیدن به بلوغ و شـکوفایی شخصـیت، آموزه های کلیسا در جانم رسوخ یافت. پیاپی مناسک دینی؛ مانند نماز و روزه را به جای می آوردم و به طور منظم و به ویژه عصـر روز یکشـنبه (جهت مراسم نماز عشای ربانی) به کلیسا می رفتم. در همان زمـان، چگونگی توبه و طلب بخشـایش از پروردگـار را آموختم؛ کـاری که به وسـیله «اعتراف» (۱) در کلیسـا و در برابر پـدر روحـانی انجـام می شود. در این مراسم پـدر روحانی درون یک اتاقک چوبی با مساحتی به انـدازه تقریبی یک متر مربع که با پرده ای پوشـیده شـده، می نشـیند؛ در دو طرف این اتاقک دو پنجره کوچک، یکی برای آقایان و دیگری برای خانم ها وجود دارد و ما در مقابل پدر روحانی می نشـینیم و به گناهان خود اعتراف می کنیم. وی پس از شـنیدن اعتراف ما، از ما می خواهد که دیگر به سوی گناهان باز نگردیم و به وسیله برخی از مناسک دینی مانند نماز، و دعا مجازات مان می کند.

عشق من به مسیحیت، هنگامی افزایش یافت که پدرم، برادر کوچک

۱- ۳. اعتراف» که گاه آیین توبه هم خوانـده می شود، رمز و ورود دوباره به جامعه مؤمنان به شـمار می آید. توبه با بخشایش پروردگار همراه است. از همین رو، مسـیحیان در این آیین شرکت می کنند تا صدای بخشش و دوستی خداوند را بشنوند. این آیین در طول تاریـخ به گونه هـای متفـاوتی اجرا می شـده است؛ گـاه به شـکل علنی و گاهی نیز به صورت فردی. کلیسا های مختلف نیز رویارویی های متفاوتی با مسئله اعتراف داشته اند.

مرا به «دِیر» (۱) فرستاد تا مشغول آموختن علوم دینی برای رسیدن به مقام «کشیشی» شود. برادرم در سال فقط یکبار، آن هم برای مدّت کوتاهی به خانه می آمد؛ از این رو، پدرم هر از چند گاهی مرا برای دیدن او به دِیر می فرستاد. فضای آنجا بر جانم اثر می گذاشت. از برادرم درباره موضوعات درسی دِیر و چگونگی آموزش در آنجا می پرسیدم. او از مسائل بسیاری سخن می گفت که در آن زمان چیزی از آن ها نمی فهمیدم و پنهان نمی کنم که از عمق جانم به این گونه زندگی آرام به دور از مردم دنیا، غبطه می خوردم.

پس از بیست سالگی درباره آموزه های مسیحیت بیشتر اندیشیدم؛ امّا صد افسوس که این اندیشه نه با بیداری و جست و جو گری، که با تقلید کورکورانه همراه بود. همه تعالیم کلیسا را صحیح و یقینی می دانستم و باور داشتم که این ها آموزه های عیسی مسیح علیه السلام هستند و به ذهنم نیز خطور نمی کرد که روزی از روزها در مورد این باورها تحقیق و جست و جو کنم. سزاوار سرزنش هم نبودم؛ زیرا بیشتر مردم، چنین وضعیتی داشتند؛ چرا که فرو رفتن در زندگی مادّی و غوطه ور شدن در امور دنیوی، وضعیت تفکر را به سمت و سوی خاصی هدایت می کند؛ که در آن، عقل به عنوان نیروی فراهم کننده اسباب زندگی دنیا، مطرح می گردد و سعادت دنیوی به عنوان نهایت آرزوی آدمی شناخته می شود و آخرت، دین، بندگی و هرچه که از این مقوله به شمار آید، یکسره رو به فراموشی می رود. اگر هم چیزی بماند، تنها از روی عادت و تقلید و به دور از هر گونه تفکر و تأمل

۱- ۴. مدرسه دینی ویژه ای در بغداد که دانش آموختگان آن به عنوان کشیش به فعالیت می پردازند.

است. بنابراین، حضور مردم در کلیسا نه به خاطر فراگیری آموزه های مسیحیت به شکل صحیح که تنها برای به جا آوردن مناسک ظاهری کلیسا، مانند اعتراف و طلب بخشایش و در بهترین حالت برای شنیدن مواعظ اخلاقی و تربیتی بوده است.

از مهم ترین اعتقادات من که به آن سخت ایمان داشتم، این بود که مسیحیت را تنها دین حق و ادیان دیگر را خرافه و باطل می دانستم. یهودیّت را از آن رو باطل میپنداشتم که آن ها از مسیح علیه السلام پیروی نکردند و از آن جهت، همواره سزاوار خشم پروردگار بوده اند. مسلمانان نیز وضعیتی مانند یهود دارند. پیامد این آموزه آن است که هر کس مسیحی نباشد، هرچند کار خوب کند، به بهشت نخواهد رفت و هر کس مسیحی بوده، عیسی علیه السلام را دوست بدارد و از او پیروی کند، سرانجام به بهشت راه خواهد یافت، اگرچه اعمال او جز گناه نباشد؛ زیرا گناهان و خطاهای او به سبب مسیح علیه السلام بخشیده شده اند.

پدرم تصور بسیار بدی از اسلام و مسلمانان داشت. هرگاه سخنی از آنان به میان می آمد، مسلمانان را به بدی یاد می کرد و همواره بازگو کننده داستان هایی بود که در آن ها به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله توهین می شد.

به ما می گفت که مسلمانان نسبت به پسر خدا، عیسی مسیح و مادر او مریم، پندار بدی دارند؛ آن دو را تکذیب کرده، مورد استهزا قرار می دهند. از شنیدن صدای قرآن که از تلویزیون پخش می شد، جلوگیری می کرد. من نیز متأثر از همین فضا، کینه اسلام را به دل گرفته بودم و آن را سراسر خرافه میپنداشتم؛ دین باطلی که از جزیره العرب و با صدای مردی به نام

محمّد آغاز گشت. قرآن را به گفته پدرم، دست نوشته همین پیامبر دروغین می دانستم که مسلمانان آن را کتاب آسمانی و مقدّس می پندارند و به دروغ کلام خدا می خوانند. و گمان می کنم که بیشتر مسیحیان نیز بر همین اعتقادند.

تقدیر خداوندی بر آن بود که لطف و رحمتش مرا فرا گیرد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بیایم. نور الهی که از ایران و به دست مصلح بزرگ قرن بیستم، امام خمینی رحمه الله درخشیدن گرفته بود، مرا نیز در برگرفت. بیداری دینی و باز شناساندن حقایق و معارف اسلامی که این انقلاب بار سنگین آن را به دوش گرفته بود، مرا نیز از خواب غفلت بیدار کرد و سبب گشت تا به فطرت و عقل سلیم بازگردم و راهی نو را آغاز کنم.

آمدن به ایران و دوری از خانواده، فرصت مناسبی را برای دیدار برخی از مسلمانان عراقی در ایران و تحقیق و جست و جو در پاره ای از مسائل اسلامی فراهم آورد. جلسات متعددی با آن ها بر قرار می شد که غالباً با آرامش پایان نمی یافت؛ زیرا اشکالات و پرسش هایی درباره آموزه های مسیحیت مطرح می گشت که در دادن پاسخ به آن ها خود را ناتوان می یافتم، بدین خاطر، همواره ادّعا می کردم که دانشمندان مسیحی و پدران کلیسا توان پاسخ گویی به این پرسش ها و اشکالات را دارند. دوستان مسلمانی که در جلسه شرکت می کردند، غالباً تأکید می ورزیدند که آموزه های مسیحیت، مانند بنوّت،(۱) تجسید، تثلیث و مانند آن در تناقض با عقل است و پاسخ من آن بود که این آموزه ها از اسرار دین

ص:۱۵

۱- ۵. اعتقاد به این که، عیسی مسیح علیه السلام، یگانه فرزند خداوند است.

مسیح اند و جز مسیحی مخلصی که روح القدس او را دریافته باشد، کسی آن را درک نخواهد کرد.

مدّتی را به مطالعه اعتقادات اسلامی گذراندم. در میان مجموعه آثاری که می خواندم، قرآن کریم در من شوقی وافر ایجاد می کرد و آن گاه این اشتیاق روز افزون شد که دانستم قرآن در موارد گوناگونی، از عیسی مسیح علیه السلام و مادر او مریم عذرا علیها السلام سخن به میان آورده است. از اوصاف با شکوهی که این کتاب آسمانی در مورد مسیح علیه السلام و مادرش به کار برده، سخت تعجب کردم؛ زیرا پیش از آن گمان می بردم که مسلمانان نسبت به عیسی و مریم علیهما السلام بد می گویند؛ امّا پس از خواندن قرآن دریافتم که داستان کاملاً به گونه دیگری است.

در خلال بررسی های قرآنی دریافتم که چگونه قرآن با دلایل قوی، آموزه های اساسی مسیحیت را زیر سؤال می برد. در همین جا بود که احساس کردم به افکار اسلامی و آموزه های این دین آسمانی تمایل پیدا کرده ام؛ امّا همچنان این امر را پوشیده نگاه می داشتم تا بتوانم در جریان دیدار هایم با برادران مسلمان به پرسش های دیگری که در ذهن داشتم، بپردازم و برای آن ها پاسخی جست و جو کنم.

روزها می گذشت و هرچه بیشتر جست و جو می کردم، اشتیاقم افزون تر می گشت. زندگی ام با نگرانی و اضطراب همراه گشته بود و نمی دانستم چه باید بکنم. آن گاه که دیدم یکی از علما در باب هدایت انسان و موانع آن سخن می گوید و به آیه: «فَبَشِّرْ عِبادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ

الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛(۱) «بندگان مرا بشارت بده؛ همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند.» استناد می کند، احساس کردم که عقلم در برابر دلایل قوی اسلام، تسلیم گشته و قلبم دل باخته دین خدا شده و نوایی دیگر سر داده است و نیز احساس کردم که آموزه های اسلامی با فطرت آدمی سازگارتر از اعتقادات کلیسایند. افزون بر این ها، رفت و آمد با مسلمانان و احترام فراوان آنان نسبت به عیسی و مادر او مریم علیهما السلام، به ویژه در بحث ها و مناقشات مرا به شگفت وا می داشت؛ هر گاه نام آن ها را به زبان می آوردند، با درود و ثنا همراه می ساختند. همچنین احادیث زیادی از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و ائمه دین علیهم السلام در مدح مسیح و مریم علیهما السلام نقل می کردند. این ها همه سبب گشت تا کینه و دشمنی نسبت به اسلام، جای خود را به عشق و دوستی بدهد.

آری، در درونم غوغایی بر پا بود.(۲) موجی از شادی و ترس، مرا همراه خود ساخته بود. لشکریان رحمان و سربازان شیطان، کارزاری راستین را تجربه می کردند. از یک سو، این لشکریان رحمان بودند که مرا به اطاعت از ندای درون و آوای فطرت فرا می خواندند و از سوی دیگر، سربازان شیطان قرار داشتند و ترسی در دلم ایجاد می کردند که چگونه می خواهی خود را از دین پدرانت دور سازی! پیوسته در گوشم می خواندند که آیا تنها تو به این حقایق دست پیدا کرده ای و همه گذشتگان تو از آن غافل بوده اند؟ اگر اسلام بیاوری، آیا می توانی خانواده ات را با این حقیقت آگاه کنی؟ اگر آنان

۱- ۶. زمر / ۱۸ و ۱۷.

۲- ۷. حافظ گوید: «در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست».

بفهمند که از دینشان دست برداشته و اسلام را اختیار کرده ای، آیا در بین آن ها با آن همه دشمنی شان نسبت به اسلام دیگر جایی خواهی داشت؟

همه این وسوسه ها، آرام و قرار را از من ربوده بود و نمی گذاشت که به حقیقت اعتراف کنم و در برابر آن سر خضوع و تسلیم فرود آورم.

هرچه می گذشت غوغای درونم، طوفانی تر می شد، حتّی یادم هست که سه روز از خوردن و آشامیدن باز ماندم. بی خوابی، افزون بر گرسنگی و تشنگی، آرامشم را بر هم زده بود؛ به ویژه آن که در آن هنگام، بسیار جوان بودم و طبیعی بود که نتوانم بر خود مسلط باشم و آرامشم را نگاه دارم.

در یکی از شب ها، به درگاه آن رازدار بی نیاز پناه بردم، دست نیاز به سوی او گشودم، سفره دلم را نزد او گستردم و اشک های چشمم را غبار شوی راه او قرار دادم. با هرچه هستی ام بود، از او خواستم که مرا از این گرفتاری و درد برهاند و آن راه که به او می رسد را در برابرم بگشاید. صبح آن روز چنان توان و شعفی در خود حس می کردم که تا پیش از آن چنان نیرویی را در درون خود سراغ نداشتم. آری، خدای بزرگ چنان سینه گشاده ای به من هدیه کرده بود که به آسانی می توانستم همه وسوسه ها و موانع را کنار بزنم و در کمال آرامش، سخت ترین تصمیم زندگی ام را بگیرم و آن پذیرش حق و حقیقت و دین اسلام و دوری از دین تقلیدی پدرانم بود. آری، این چنین بود که تولدی دوباره یافتم و زندگی تازه ای را آغاز کردم.(۱)

پس از آن، چند سالی را به مطالعه دقیق اصول، فروع، آرا و احکام دین

---

۱ – ۸. همان گونه که عیسی مسیح علیه السلام می فرماید: «اگر تولد تازه پیدا نکنی، هرگز نمی توانی ملکوت خدا را ببینی.» یوحنا۳: ۳.

اسلام گذراندم. مسیحیت را نیز از یاد نبردم و با دقت بیشتری آن را مورد بازخوانی قرار دادم. آن گاه به مقایسه دین گذشته و دین کنونی ام پرداختم. در خلال این مطالعات تطبیقی بود که حق را واضح و آشکار چون نور خورشید یافتم و یقین کردم که بسیاری از آموزه های مسیحیت با عقل ناسازگار است و برعکس، اسلام تا چه اندازه دینی عقلانی است و پایه های اساسی اعتقادی آن مانند توحید بر مبانی محکم عقلی استوار است و دریافتم که آنچه مانع اساسی در راه پذیرفتن حق می باشد، تعصب، نادانی و پیروی از هوای نفس و غفلت است.

در این کتاب کوشیده ام تا به آموزه های مسیحیت و میزان هماهنگی آن ها با عقل اشاره کنم. همچنین به پاره ای از اعتقادات اسلامی و اشکالاتی که در برابر آن ها قرار دارد، پرداخته ام. افزون بر آن، تلاش کرده ام که در بحث ها از روش علمی بهره بگیرم و از مدار گفت و گویی هدفمند و دانش محور خارج نگردم تا خواننده گرامی بتواند با حقایقی درباره مسیحیت آشنا گردد.

ص:۱۹

فصل اول

نگاهی به مسیحیت

ص:۲۱

کتاب مقدس

کتاب مقدس

آن گونه که مسیحیان معتقدند: «مراد از کتاب مقدّس،(۱) تمامی کتاب های وحی شده از جانب خداست که درباره خلقت عالم و تاریخ رفتار خدا نسبت به گروه ها و مجموع خبرها از آینده تا انتهای عالم و پندهای دینی و ادبی است که نازل شده و برای همه انسان ها در هر زمان مفید و لازم است. کتاب مقدّس، دارای انواع و اقسام نوشته ها؛ از جمله نظم و نثر، تاریخ و حکایات، حکمت و آداب، تعلیم و فلسفه، و عبرت ها و بیم ها می باشد.» (۲)

تعداد نویسندگان(۳) کتاب مقدّس (الهام شدگان)، چهل نفر و از همه طبقات اجتماعی مانند: شبان، صیاد، مأمور مالیات، امیر، پیامبر و ... بوده اند. نوشتن کتاب مقدّس [به تدریج و به وسیله افراد گوناگون انجام شده و] زمانی حدود هزار و ششصد سال را در بر گرفته است. همه نویسندگان آن به جز «لوقا» یهودی بوده اند. لوقا، نویسنده انجیلی است که به نام او خوانده می شود و او اهل انطاکیه بوده است. هم اکنون نسخه های

۱- ۹. Bibel.

۲- ۱۰. قاموس کتاب مقدّس، واژه «کتاب مقدّس».

۳- ۱۱. مسیحیان معتقدند که کتاب مقدّس به وسیله نویسندگان بشری که متأثر از الهامات روح القدس بوده اند، نوشته شده است؛ بنابراین، گرچه محتوای کتاب مقدّس همان چیزهایی است که خواست الهی بوده، امّا الفاظ آن وحیانی نمی باشد.[م]

اصلی کتاب مقدّس، موجود نیست و همه نسخه های کنونی بر گرفته از نسخه های اصل می باشند.

همچنین مسیحیان از آن رو که کتاب مقدّس شالوده ایمان مسیحی را بنا می کند، اعتقاد دارند که «هیچ گونه خطا و لغزشی در آن راه نیافته و هرچه که مربوط به ایمان و زندگی معنوی است، در آن یافت می شود و این کتاب، کلام خدا و اساس ایمان و برنامه زندگی برای بشریت است.» (۱)

کتاب مقدّس دارای دو بخش است:

۱. عهد قدیم.

۲. عهد جدید.

در ادامه، درباره هر یک از این دو عهد به صورت مستقل بحث خواهیم کرد و چون مسیحیان معتقدند که عهد قدیم، به عنوان مقدمه ای برای عهد جدید و عهد جدید، مکمل عهد قدیم است؛ از این رو، عهد جدید [در میان مسیحیان] از اهمیّت بیشتری برخوردار است، بنابراین، در باره عهد جدید بیشتر بحث خواهیم کرد.

ص:۲۳

۱- ۱۲. مقدمه کتاب مقدّس، ترجمه عربی.

عهد عتیق

«بیشتر عهد قدیم به زبان عبرانی [که بسیار شباهت به عربی دارد]نوشته شد و چند فصلی نیز به زبان آرامی که آن نیز شبیه به عبرانی است، می باشد. عهد عتیقی که در دست ماست، از نسخه ماسوریه گرفته شده است که جمعی از یهودیان در طبریه [که در وادی فرات واقع است]از قرن ششم تا قرن دوازدهم میلادی آن را جمع و درج نمودند.» (۱)

عهد قدیم از ۳۹ یا ۴۳ یا ۴۴ سفر تألیف شده است و علّت این اختلاف در آن است که کلیسا های گوناگون نسبت به اضافه کردن بعضی از سفرها (کتاب ها) و یا اجزای آن ها به یکدیگر که به آن اسفار قانونی الحاقی [اپوکریفا] می گویند دیدگاه های مختلفی دارند.(۲)

مسیحیان کتاب های عهد قدیم را به سه قسم تقسیم کرده اند:

۱. کتاب های تاریخی؛ که شامل ۱۷ کتاب می باشد؛

ص:۲۴

۱- ۱۳. قاموس کتاب مقدّس، واژه «کتاب مقدّس».

۲- ۱۴. پس از حمله اسکندر و خروج یهودیان از فلسطین، گروهی از آنان در اسکندریه اقامت گزیدند. با گذشت زمان، بیشتر آنان زبان عبری را از یاد بردند و از زبان یونانی بهره گرفتند. در حدود سال ۲۵۰ ق.م یهودیان اسکندریه، کتاب های مقدّس خویش را به زبان یونانی ترجمه کردند. این اثر به «ترجمه سبعینیه» معروف گردید. ترجمه یاد شده دارای حدود ۴۶ کتاب بود؛ یعنی ۷ کتاب بیش از ۳۹ کتابی که بعدها به عنوان کتاب رسمی یهودیان پذیرفته شد. کتاب های اضافه را «قانون ثانوی» خواندند. مسیحیان نخستین، تمامی آن را مورد استفاده قرار می دادند و تا امروز هم کلیسا های کاتولیک و ارتدوکس به آن وفادار مانده اند؛ امّا مسیحیان پروتستان تنها همان ۳۹ کتاب را جزء عهد قدیم به شمار می آورند. (ر. ک: کلام مسیحی، توماس میشل، صص [(۴۲ - ۶۲ م .

۲. پند و حکمت که مجموعاً ۵ کتاب است؛

۳. پیشگویی ها که شامل ۱۷ کتاب نهایی عهد عتیق است.(۱)

فهرست کتاب های عهد قدیم بدین ترتیب است:

الف) تورات؛ که سفرهای (کتاب های) پنج گانه موسی علیه السلام است و آن سفرها عبارت است از:

۱. سفر تکوین: (۲) تورات با آن آغاز شده و بر اساس ترجمه سبعینیه(۳) سفر «پیدایش» نیز خوانده می شود. در زبان عبری از آن به «جرنشیت» یاد می گردد.

۲. سفر خروج: (۴) در ترجمه سبعینیه، پس از سفر پیدایش است. در زبان عبری «واله شموت» خوانده می شود.

۳. سفر لاویان: (۵) در ترجمه سبعینیه، سومین کتاب است و در زبان عبری «ویقرا» نامیده می شود.

۴. سفر اعداد: (۶) در ترجمه سبعینیه چهارمین کتاب بوده و در زبان عبری «ویدبر» خوانده می شود.

۵. سفر تثنیه: (۷) در ترجمه سبعینیه پنجمین کتاب است و در زبان

۱- ۱۵. مقدمه کتاب مقدّس، ترجمه عربی.

۲- ۱۶. genesis.

۳- ۱۷. کار ترجمه سبعینیه به زبان یونانی، سال ۲۵۰ ق.م آغاز گشته و حدود ۱۵۰ ق.م پایان یافت. این ترجمه به فرمان بطلیموس حاکم مصر صورت گرفت و از آن رو که تعداد مترجمان هفتاد نفر بود، به سبعینیه شهرت یافت. یهود معتقد بود که در کار این ترجمه، خداوند به علما الهام می کند تا از گزند خطا دور بمانند. این اعتقاد، تا آن زمان که مسیحیان از درون آن مسائلی را بیرون کشیدند که در تضاد با آرای رایج آنان بود، ادامه داشت. پس از آن بود که یهودی ها به اصل عبرانی عهد قدیم رجوع کردند. {ر. ك: قاموس کتاب مقدس، واژه «کتاب مقدس».}

۴- ۱۸. exodus.

۵- ۱۹. leviticus.

۶- ۲۰. numbers.

۷- ۲۱. numbers.

عبری از آن به «اله» یا «دباریم» تعبیر می شود.

ب) کتاب های دیگر:

۶. صحیفه یوشع نبی علیه السلام؛

۷. سفر داوران؛

۸. کتاب روت یا راعوث؛

۹. کتاب اوّل سموئیل نبی علیه السلام؛

۱۰. کتاب دوم سموئیل نبی علیه السلام؛

۱۱. کتاب اوّل پادشاهان؛

۱۲. کتاب دوم پادشاهان؛

۱۳. کتاب اوّل تواریخ ایّام؛

۱۴. کتاب دوم تواریخ ایّام؛

۱۵. کتاب عزرا؛

۱۶. کتاب نحمیا یا نحیا؛

۱۷. کتاب استر؛(۱)

۱۸. کتاب ایوب علیه السلام؛

۱۹. کتاب مزامیر داوودعلیه السلام، یعنی زبور؛

۲۰. کتاب امثال سلیمان نبی علیه السلام؛

۲۱. کتاب جامعه سلیمان علیه السلام؛

---

۱ - ۲۲. از سفر پیدایش تا کتاب استر، شرح مبسوطی از زندگانی حضرت آدم و نوح و ابراهیم تا بعثت حضرت موسی و

هجرت به فلسطین و انبیای بعد از ایشان از جمله یوشع و سلیمان و افول قدرت یهود و اسارت در بابل.

۲۲. کتاب غزل های سلیمان علیه السلام(۱)؛

۲۳. کتاب اشعیای نبی علیه السلام؛

۲۴. کتاب ارمیای نبی علیه السلام؛

۲۵. کتاب مراثی ارمیای نبی علیه السلام؛

۲۶. کتاب حزقیال نبی علیه السلام؛

۲۷. کتاب دانیال علیه السلام؛

۲۸. کتاب هوشع علیه السلام؛

۲۹. کتاب یوئیل علیه السلام؛

۳۰. کتاب عاموس علیه السلام؛

۳۱. کتاب عوبدیا علیه السلام؛

۳۲. کتاب یونان، یعنی یونس علیه السلام؛

۳۳. کتاب میکاه یا میخا علیه السلام؛

۳۴. کتاب ناحوم علیه السلام؛

۳۵. کتاب حبقوق علیه السلام؛

۳۶. کتاب صفنیا علیه السلام؛

۳۷. کتاب حجی علیه السلام؛

۳۸. کتاب زکریاعلیه السلام؛

۳۹. کتاب ملاکی یا ملاخی علیه السلام(۲)؛

۱- ۲۳. این پنج کتاب پیغمبر به پند و اندرز و مناجات و شعر می پردازد.

۲- ۲۴. هفده کتاب نهایی بیشتر پیشگویی های انبیای بنی اسرائیل است.

در نسخه های عبری کتاب مقدّس، ترتیب کتاب ها به گونه دیگری آمده است.(۱)

ج) چنان که گفتیم کاتولیک ها و ارتدکس ها که براساس نسخه سبعینیه چند کتاب دیگر را جزو مجموعه عهد عتیق می دانند و پروتستان ها و یهودیان آن را نمی پذیرند این کتاب ها نزد کاتولیک ها به قانون نانی گفته می شود و پروتستان ها به آن ها، اپوکریفا(۲) یعنی کتاب های کنار گذاشته شده می گویند. این کتاب ها به شرح زیر است:

۱. کتاب طوبیّت؛

۲. کتاب یهودیّت؛

۳. کتاب نبوّت باروک؛

۴. کتاب مکابیان.(۳)

کلیسا معتقد است که اسفار عهد قدیم با الهام روح القدس تدوین شده است و بدین جهت، آن را جزء کتب مقدسه می شمارد؛ امّا با این وجود، درباره عهد قدیم میان یهود و مسیحیت اختلاف وجود دارد؛ و این اختلاف به مسئله ادامه یافتن یا ادامه نیافتن وحی پس از انبیای متأخر یهود، مانند حجی و زکریا و ملاکی علیه السلام، باز می گردد.

گروهی از متکلمان یهودی، اعتقاد دارند که پس از انبیای یاد شده، فرآیند وحی به پایان رسیده است؛ امّا گروهی دیگر از همان ها (مانند

۱- ۲۵. ر. ک: الهدی الی دین المصطفی، ص ۷.

۲- ۲۶. apochrypho.

۳ - ۲۷. در برخی منابع، سه کتاب دیگر،بر این چهار افزوده اند: کتاب حکمت سلیمان و کتاب حکمت یشوع بنسیراخ؛ همچنین کتاب مکابیان نیز به اوّل و دوم تقسیم شده است. (ر. ک: کلام مسیحی، توماس میشل، ص [(۲۴/ م

اسـنیان و برخی از یهودی های دیگر) معتقدند که جریان وحی پس از انبیای متأخر بنی اسرائیل ادامه داشته است. کلیسا عقیده این گروه را می پـذیرد و گواهی عیسـی علیه السـلام و انبیای دیگر از بنی اسـرائیل را دلیل بر آن می داند؛ زیرا هم مسـیح علیه السلام و هم رسولان پس از او کتاب های قانونی عهد عتیق را پذیرفته و مورد استناد قرار داده اند.

همچنین این گروه بـا دست آویختن به ترجمه سـبعینیه که ترجمه عهـد قـدیم توسـط یهودیـان اسـکندریه به زبان یونانی اسـت استمرار وحی را ثابت می کننـد. و این که مسـیحیان، کتاب عهـد قدیم را کتابی آسـمانی و وحی الهی می دانند، به خاطر آن است که مـورد گـواهی عیسـی علیه السـلام و رسولـان الهی بـوده است که آن را کتـابی آسـمانی، الهی و معنوی به شـمار می آوردند.

با عنایت به آنچه گفته شـد، روشن می شود که کتاب «عهـد قـدیم» به تدریج و در حدود پانزده قرن گرد آمده است. همچنین باید توجه داشت که مسـیحیان، عهد قدیم را زمینه ساز و بشارت دهنده ظهور عیسـی مسیح علیه السلام می دانند. گواه آنان بر این مدّعی، پیشگویی های فراوانی است که در این کتاب آمده و همگی با ظهور مسیح علیه السلام تحقق یافته است.

گرچه در این مجال قصـد پرداختن به «عهـد قـدیم» و تاریـخ آن، به طور مفصل ندارم و بحث در باره آن را به خواست خدا به فرصت دیگری وا می گذارم، امّا اشاره به چند نکته مهم در ضروری است:

۱. با توجه به این که عهد قدیم در مدّت پانزده قرن یا بیشتر تألیف یافته و نسـخه های اصلی آن در دست نمی باشد و همچنین نویسندگان بیشتر کتاب های آن و نسخه نویسانش مجهول است و زمان نوشته شدن آن ها

هم روشن نیست؛ آیا می توان گفت که نویسندگان متأخر و جدید این کتاب ها به دور از خطا و اشتباه بوده اند، به ویژه که کتاب های جدید همگی ترجمه ای از زبان عبری به زبان های دیگر می باشند و آیا نویسندگان این ترجمه ها همچنان که یهود در مورد ترجمه سبعینیه معتقد است مورد تأیید الهام الهی بوده اند [تا دچار لغزشی نگردند]؟

با توجه به بیان بالا، معتقدم که این کتاب ها و اسفاری که امروزه از «عهد قدیم» در دست ماست، نمی تواند به شکل قطعی و یقینی، مورد اعتماد باشد. همچنین نمی توان اطمینان داشت که در آن خطا و لغزشی راه نیافته است؛ چنان که در «قاموس کتاب مقدّس» گفته می شود: « ... آنچه فعلاً در دست داریم، از نسخه اصلی استنساخ شده و هر چند که ایشان در کار خود نهایت دقت و اهتمام را داشته اند، باز اختلافاتی جزئی در آن ها دیده می شود.» (۱)

حداقل در این که این نسخه ها همان نسخه های قدیمی باشند یا خیر، تردید وجود دارد و به همین دلیل، میان آگاهان به کتاب مقدّس درباره این اسفار اختلاف دیده می شود.

۲. ما به اعتبار این که به خدا و فرستاده هایش ایمان داریم با هر دین و مذهبی که باشیم معتقدیم که پیامبران الهی برترین انسان ها هستند و بنابراین می توانیم بگوییم که آن ها درست کردار بوده و حداقل از گناهان و خطاهای شرعی معصوم بوده اند. امّا با کمال تأسف، در جاهای زیادی از

۱- ۲۸. قاموس کتاب مقدّس، واژه «کتاب مقدّس».

کتاب های عهـد قـدیم می بینیم که گناهان و خطاهای بزرگی، مانند: زنای با محارم، شـرب خمر و ... به پیامبران بزرگ خدا نسبت داده می شود؛ گناهانی که هر انسان مؤمنی حتّی از فکر کردن به آن ها هم دوری می گزیند.

در ذیل به چند نمونه از این دست اشاره می گردد:

در عهد قدیم نقل شده که لوط نبی علیه السـلام، پس از آن که شـراب نوشید و مست شد، با دختران خود زنا نمود و آن ها از او باردار شدند.(۱)

و نیز نقـل شـده که سـلیمان علیه السـلام، آن پیامبر حکیم، در سال های واپسـین پادشاهی اش افسـرده بود. از این رو، علاوه بر همسرش، دختر فرعون، زنان فراوانی گرفت و به آنان دل بست. او هفتصد زن و سیصد کنیز داشت. این زنان به تدریج سلیمان علیه السـلام را از خدا دور کردند تا آنجا که سـلیمان علیه السـلام برای جلب رضایت همسرانش چند بتخانه ساخت و به همین جهت، مورد خشم پروردگار قرار گرفت.(۲)

و همچنیـن است قصه نـوح پیـامبرعلیه السـلام، که شـرابی سـاخته و نوشـید و پس از مست شـدن، پیش روی فرزنـدانش جـامه برگرفته، شرمگاهش را آشکار نمود و آنان او را پوشانیدند.(۳)

این داسـتان ها و نمونه های دیگری از این دست (مانند داسـتان کُشتی گرفتن یعقوب علیه السـلام با خداوند) آشکار می سازد که عهد قدیم به یقین، مورد

۱- ۲۹. ر. ک: پیدایش ۳۸ - ۱: ۲۰.
۲- ۳۰. ر. ک: اوّل پادشاهان ۳ - ۱: ۱۱.
۳- ۳۱. ر. ک: پیدایش ۲۵ - ۲۰: ۹.

هجوم تحریفاتی قرار گرفته است و بنابراین، نمی توان آن را کتابی وحیانی به شمار آورد و یا دست کم تمام آن را الهی و مقدّس دانست.

افزون بر این ها، گاه به مواردی بر می خوریم که عقل نمی تواند آن را بپذیرد و با آن کنار بیاید؛ مثلًا در کتاب اوّل سموئیل می خوانیم: شائول که از داوود کینه به دل داشت، برای دستگیری او اقدام کرد؛ امّا موفق نشد. پس از آن که داوود به نزد سموئیل پیامبر رفت، شائول هر که را به سوی آن ها گسیل داشت، همگی پیامبر شدند. به ناچار، خود برای گرفتار کردن داوود حرکت کرد. امّا آن گاه که شائول به آنجا رسید، روح خدا بر او نیز مستولی شد و در حضور سموئیل علیه السلام در حالی که جامه خود را چاک زده و برهنه بود، به پیامبری رسید.(۱) همچنین داستان عریان راه رفتن اشعیای نبی علیه السلام به مدّت سه سال، از همین موارد به شمار می آید.(۲)

وجود تناقض های بسیار، میان کتاب های گوناگون عهد قدیم و گاه تناقض هایی میان گزاره های یک کتاب، از موارد مهمّی است که نباید از آن غافل بود؛ مثلاً ـ وقتی سلیمان علیه السلام می خواست هیکل را بسازد در یک جا می خوانیم ۵۵۰ سرپرست کارگران(۳) برای عمارت هیکل گمارد و در جای دیگر می خوانیم ۲۵۰ سرپرست کارگر(۴) برای عمارت هیکل گمارده بود و یا در جایی می گوید یهوباکین هیجده ساله بود که به پادشاهی رسید(۵) و در جای دیگر می گوید وی در هشت سالگی به پادشاهی رسید.(۶) [به راستی

۱- ۳۲. ر. ک: اوّل سموئیل ۲۴ -۲۰: ۱۹.

۲- ۳۳. ر. ک: اشعیا ۶ - ۱: ۲۰.

۳- ۳۴. اوّل پادشاهان ۲۳: ۹.

۴- ۳۵. دوم تواریخ ۱۰: ۸.

۵- ۳۶. دوم پادشاهان ۸: ۲۴.

۶- ۳۷. دوم تواریخ ۹: ۲۶.

کدامیک را باید پذیرفت و برای آن خاستگاهی وحیانی قائل بود؟]

فراوانی تناقض های این چنینی در عهد قدیم، ما را به سوی این نکته رهنمون می کند که این کتاب، نتیجه خیال پردازی بشر و دست نوشته انسان است و نمی توان برای آن منشأ الهی و وحیانی در نظر گرفت.

ص:۳۳

عهد جدید

عهد جدید

«عهد جدید»،(۱) جایگاه ویژه ای نزد مسیحیان دارد که اساس و بنیان همه عقاید مسیحی است و تکمیل کننده و تصدیق کننده عهد قدیم به شمار می آید. از این رو، بیشتر در باره عهد جدید به بحث می پردازم. بسیاری از دانشمندان کتاب مقدّس بر این باورند که عهد جدید به «زبان یونانی که «زبان بالکانی» نامیده می شود، نوشته شده است. و آن زبان عامیانه است که با بعضی اصطلاحات عبرانی آمیخته می باشد و مهم ترین نسخه های کامل عهد جدید، نسخه سینایی و اتیکانی است که در قرن چهارم نوشته شده و همچنین نسخه اسکندریه که در قرن پنجم نوشته شد است.» (۲)

عهد جدید از ۲۷ کتاب به قرار ذیل تشکیل یافته است:

انجیل های چهارگانه، اعمال رسولان، رساله های پولس، پطرس، یعقوب، یهودا، یوحنا و مکاشفه یوحنا.

اکنون به شرح کوتاهی درباره هر یک از کتاب های عهد جدید خواهیم پرداخت:

ص:۳۴

---

۱ – ۳۸. تمامی عهد جدید پس از عروج عیسی علیه السلام نگارش یافته و بنا بر اعتقاد مسیحیان، حضرت مسیح علیه السلام، خود دارای کتابی نبوده است. [م]

۲– ۳۹. قاموس کتاب مقدّس، واژه «کتاب مقدّس».

انجیل های چهارگانه

۱. انجیل متی

۱. انجیل متی(۱)نخستین انجیل را متی (لاوی بن حلفی) یکی از دوازده حواری حضرت عیسی علیه السلام نگاشت. او مأمور مالیات حکومت روم بود. درباره زبان و زمان تألیف انجیل متی اختلاف است. برخی بر این باورند که ابتدا به زبان عبری و یا آرامی (زبان فلسطین آن روز) نوشته و سپس به یونانی ترجمه شد؛ امّا گروهی دیگر بر تألیف آن از همان ابتدا به زبان یونانی تأکید دارند. درباره زمان تألیف آن هم گزارش های گوناگونی دیده می شود که احتمالاً بین سال های ۳۷ تا ۶۳ میلادی نگاشته شده است.(۲)

انجیل متی، مرقس و لوقا را که شباهت های زیادی به هم دارند، اناجیل همگون یا همنوا می خوانند. در انجیل متی، رویدادها و مَثَل هایی نقل شده که در اناجیل دیگر نیامده است. همچنین این تنها انجیلی است که در آن به کلیسا با به کار بردن واژه آن اشاره شده است.

۲. انجیل مرقس

۲. انجیل مرقس(۳)نویسنده این انجیل «مرقس» از شاگردان پطرس بوده و از شاگردان خود عیسی علیه السلام نبوده است. در اواخر قرن اوّل میلادی، مشهور بود که انجیل مرقس برای رومیان و در روم نوشته شده است. «بابیوس» با استناد به آنچه یوحنا گفته، نوشته است: «مرقس، مترجم و مفسّر آرای پطرس

۱- ۴۰. matthiew.

۲- ۴۱. ر. ک: قاموس کتاب مقدّس، واژه «متی».

۳- ۴۲. mark.

بود و هرچه پطرس دربـاره رفتار و گفتار مسـیح علیه السـلام می گفت، می نوشت؛ زیرا او عیسـی علیه السـلام را درک نکرده بود.» (۱)

این انجیل بین سال های ۶۴ تا ۷۰ میلادی نوشته شده است. پدر «ایرینیوس» یکی از نخستین پدران کلیسا، درباره انجیل مرقس می گویـد: «پطرس و پولس، انجیل را در روم تبلیغ کردند و به آن دعوت نمودند و پس از رحلت آن دو، مرقس نوشـته ای را که محتوای دعوت پطرس را در بر داشت، به مـا داد. بنابراین، [اگر زمان شـهادت پطرس را سال ۶۶ یا ۶۸ بدانیم] احتمال دارد که مرقس، انجیل خود را بین سال های ۶۵ تا ۶۸ میلادی نوشته باشد.» (۲)

برخی گمان برده انـد که مرقس، همان جوانی است که پس از دسـتگیری عیسـی علیه السـلام در باغ زیتون به دنبال آن ها راه افتـاده بود و چنین دلیـل می آورنـد: اتفاقی را که برای آن جوان افتاده، تنها مرقس روایت کرده و همین امر نشان می دهـد که مرقس در این رویداد، به خود اشاره دارد، آنجا که می گوید: «یک جوان با پوششی که بر بدن برهنه خود پیچیده بود به دنبال او (عیسی علیه السلام) روانه شد. چون او را گرفتند، پوشش را انداخت و برهنه از دست ایشان گریخت.».(۳)

مرقس از خویشان و شاگردان برنابا، برنابا از چهره های سرشـناس کلیسای اورشـلیم و از بزرگ ترین مبشران مسیحی بود. مادر مرقس، مریم، همان زنی است که همواره حواریون در خانه او در اورشلیم جمع

۱- ۴۳. قاموس کتاب مقدّس، واژه «مرقس».

۲- ۴۴. همان.

۳- ۴۵. ر. ک: مرقس ۵۲ - ۵۰: ۱۴.

می شدند. احتمال دارد که مرقس از راه خدمت کردن به پطرس که به خانه مادرش رفت و آمد می کرد، به مسیحیت گرویده باشد. همچنین وی در اورشلیم و سپس تا انطاکیه همراه پولس و برنابا بوده و آن گاه به دلیل نا مشخصی از آن ها جدا شده است.

انجیل مرقس، کوتاه ترین انجیل به شمار می رود.

۳. انجیل لوقا

۳. انجیل لوقا(۱)بنا بر اعتقاد رایج در سده دوم میلادی، نویسنده این انجیل، لوقا، دوست و همراه پولس رسول بوده است. و احتمال دارد کتاب «اعمال رسولان» را نیز او نوشته باشد. به همین جهت، آنچه در باره او معروف است، از «اعمال رسولان» گرفته شده که در آن آمده، وی در برخی از سفر هایش، پولس را همراهی کرده است.

لوقا از پدر و مادری یونانی در انطاکیه - شهری در ترکیه کنونی - به دنیا آمد. در آغاز به خواندن طب پرداخت؛ امّا گروهی گمان برده اند که او نقاش بوده است. وی پولس را شاگردی کرد و تا زمان شهادت پولس با او همراه بود. از این بخش زندگی او تا پایان عمرش هیچ اطلاعی در دست نیست، جز این که کلیسا همواره از او به عنوان یک شهید یاد کرده و بزرگش می دارد.

انجیل لوقا به زبان یونانی نگاشته شد. لوقا، «اعمال رسولان» را مدّت کوتاهی پس از این انجیل نوشت. زمان نوشته شدن «اعمال رسولان» سال

۱- ۴۶. luke.

۶۲ یا ۶۳ م بوده و به خـاطر همین علمـای کتـاب مقـدّس، احتمال داده انـد که انجیل لوقا تقریباً سال ۶۰ م به نگارش درآمـده است؛ چنان که در انجیل لوقا، از رویدادهایی سخن به میان آمده که در اناجیل دیگر نیامده است و از مقدمه این انجیل روشن می شود که لوقا، هم زمان با رویـدادهایی که نقل می کنـد، نبوده و نوشـته های او اقتباسـی از گفته های کسانی بوده است که روزگار مسیح علیه السلام را درک کرده اند.

از دیگر ویژگی های انجیل لوقا، نقل رویدادهای پیش و پس از ولادت مسیح علیه السلام است. از مواردی که او ذکر کرده به دست می آید که آن ها را از نوشـته ای که منقول از حضرت مریم علیه السلام بوده، روایت می کند؛ زیرا بسیاری از آنچه که آورده، چنان نیست که در دسترس همگان باشد.

۴. انجیل یوحنا

۴. انجیل یوحنا(۱)این انجیـل تفاوت های بسـیاری با سه انجیل دیگر دارد؛ به گونه ای که می توان گفت حـدود ۹۰٪ محتوای آن در اناجیـل دیگر وجود نـدارد. انجیـل یوحنا، همچنین بیش از انجیل های سه گانه دیگر در بین علمای کتاب مقـدّس محل تردید و بحث قرار گرفته است؛ چنان که برخی بر این باورند که نویسـنده آن، یوحنا پسـر زبدی، یکی از حواریون و شاگردان نزدیک عیسـی مسـیح علیه السـلام است و مورّخان وی را یوحنای رسول، شاگرد یوحنای تعمید دهنده (یحیی علیه السلام) می دانند که عیسی او و برادرش یعقوب را به نزد خود خواند و از آن پس این دو و پطرس از نزدیک ترین شاگردان مسیح

۱- ۴۷. jehw.

شدند. گروهی نیز، یوحنای شیخ را نویسنده این انجیل می دانند و معتقدند که او همان یوحنای حواری است.

کلیسا معتقد است هدف از نوشتن انجیل یوحنا، پا بر جا نمودن کلیسای سده اوّل در اعتقاد به الوهیت و جسمیت یافتن مسیح علیه السلام و همچنین دور کردن گمراهی هایی بوده که در آن زمان به کلیسا سرایت کرده بود.(۱)

با این که یوحنا پس از گرفتاری عیسی علیه السلام، به همراه دیگر شاگردان از آنجا گریخت، امّا مسیح علیه السلام او را مورد عنایت قرار داد و فرزند مادر خود خواند.(۲)

برخی از دانشمندان «عهد جدید» در انتساب این انجیل به یوحنا تردید کرده اند؛ چنان که «برطشنیدر» می گوید: «تمام این انجیل و نامه های یوحنا از نوشته های او نیست و توسط گروهی دیگر در آغاز قرن دوم نوشته شده و به یوحنا نسبت داده شده تا مورد اعتماد مردم قرار گیرد.» گروهی دیگر آن را اثر یکی از دانش آموختگان اسکندریه می دانند.

درباره زمان نوشتن آن [نیز تردید وجود دارد و] احتمال داده اند که بین سال های ۹۶ تا ۱۰۰ م بوده است. اگر زمان شهادت یوحنا آشکار بود، امکان داشت که در مورد درستی و یا نادرستی نسبت این انجیل به او داوری کرد؛ امّا در مورد زمان شهادت او نیز اختلاف است که برخی سال شهادت وی را سال ۱۰۰ م و گروه دیگر سال ۷۰ م می دانند.

و چنان که اشاره شد، محتوای انجیل یوحنا با اناجیل دیگر تفاوت

ص:۳۹

۱- ۴۸. ر. ک: قاموس کتاب مقدّس، واژه «یوحنا».

۲- ۴۹. یوحنا ۲۷ -۲۶: ۱۹.

بسیار دارد. در این انجیل عیسی علیه السلام پسر خدا و به عنوان کسی که از ازل بوده، معرفی می شود و مسیحیان در اثبات الوهیت عیسی علیه السلام، بر این انجیل بسیار تکیه می کنند. همچنین در این انجیل معجزاتی به مسیح علیه السلام نسبت داده شده که در اناجیل دیگر نیست.

کتاب اعمال رسولان

«اعمال رسولان» نام کتاب پنجم از مجموعه «عهد جدید» است. زمان نام گذاری آن به قرن دوم میلادی باز می گردد. این کتاب علی رغم نام آن، بیانگر تمامی فعالیت های رسولان نیست؛ بلکه تنها چگونگی تأسیس کلیسا و گسترش مسیحیت را در میان یهود، آشکار می سازد.

نمایان ترین فردی که در قسمت اوّل کتاب، سخن از او به میان آمده و رئیس کلیسا نیز بوده، پطرس است؛ امّا چهره نمایان دیگر که در قسمت دوم کتاب درباره او گفت و گو شده، پولس می باشد. البته در مناسبت های گوناگون، یادی از رسولان دیگر و کارهای آنان هم شده است.

کتاب با نام «تئوفیلوس» (۱) آغاز می شود و او همان کسی است که انجیل لوقا به او هدیه شده است. برخی بر آن اند که نویسنده «اعمال رسولان» نیز لوقای طبیب است. این کتاب، بین سال های ۶۴ تا ۷۰ م به زبان یونانی (زبان انجیل لوقا) نوشته شده است.

نامه ها

نامه ها

نامه ها دارای دو بخش اصلی هستند: نامه های پولس و نامه های عام.

ص:۴۰

۱- ۵۰. theophilus.

نامه های پولس

قبل از هر چیز ضروری دیدیم که به بیان مختصری از زندگینامه او بپردازیم:

آنچه از پولس می دانیم در کتاب «اعمال رسولان» و نامه های خود او پراکنده است. پولس در «طرسوس»، شهری در جنوب ترکیه، در سال دهم میلادی به دنیا آمد. پدرش فردی یهودی و از دودمان بنیامین بود. مانند دیگر بچه های یهود، خیمه دوزی را فرا گرفت و تحصیل خود را در طرسوس آغاز کرد. طرسوس در آن زمان مرکزی علمی برای فلسفه رواقی بود. تأثیرات فلسفه رواقی به گونه ای آشکار در سخنان پسین پولس و دریافت های او از مسیحیت دیده می شود.

پولس در سن ۲۰ یا ۲۲ سالگی و درست در زمانی که مسیح علیه السلام، رسالت خود را آغاز کرد، به «اورشلیم» مسافرت نمود.(۱)

نام اصلی او «شاوول» به معنای «مطلوب» بوده که واژه ای عبری است و با همین نام تا فصل سیزدهم کتاب «اعمال رسولان» خوانده شده؛ امّا بعد به نام «پولس» که واژه ای یونانی به معنای «کوچک» است، تغییر نام داده و در بقیه «اعمال رسولان» و همه «نامه ها» با نام خوانده شده است.

در اورشلیم، معارف دینی را نزد یکی از بزرگ ترین دانشمندان یهود، «عمالائیل»، آموخت. او علاوه بر فرهنگ یهودی، فرهنگی یونانی رومی داشت. زبان های آرامی، عبری و یونانی می دانست. فردی سخت کوش

۱- ۵۱. ر. ک: قاموس کتاب مقدّس، واژه «پولس».

و پرحرارت، ماهر و به شدّت اثر پذیر بود. با مخالفان خود کنار نمی آمد و بیشتر به دنبال هیجان بود تا آن که خداوند درشتی و تندی خلق او را به وفق و مدارا تبدیل کرد.

نکته مهم در زندگی پولس آن است که وی جایگاهی ویژه در میان دانشمندان یهود داشت. با ظهور دعوت مسیحی، جنگی نامنظم و پراکنده بر ضد مسیحیان به راه انداخت و بسیار به آنان ستم روا داشت. وی در زمره مخالفان استیفان (اوّلین شهید مسیحیت) و از دست اندرکاران شکنجه او بود. در یهودیّت، تعصب بسیاری داشت؛ چه در اورشلیم و چه بیرون از آن، همواره مسیحیان را تعقیب می نمود و از بین می برد.

پولس از کاهن اعظم اورشلیم، فرمانی برای آزار و دستگیری مسیحیان دمشق می گیرد و به سوی آن شهر حرکت می کند. در راه دمشق، بنابر آنچه در کتاب «اعمال رسولان» آمده، مسیح علیه السلام بر او آشکار شد و فرمود: «شاؤول! شاؤول! چرا این قدر مرا رنج می دهی؟» پولس با حالتی منقلب وارد دمشق شد. پس از سه روز، فردی مسیحی به نام حنانیا به نزد او آمد و غسل تعمیدش داد. این چنین بود که پولس از دشمنی سرسخت به یاری سخت کوش برای مسیحیت تحول یافت. پس از آن، مسیح علیه السلام او را برای تبلیغ مسیحیت نزد دوگانه پرستان می فرستاد.(۱)

او دعوت تبشیری خود را به همه آسیا و اروپا گسترش داد و به کشورهای گوناگونی، مانند: فلسطین، سوریه، لبنان، ترکیه، یونان، قبرس،

۱- ۵۲. ر. ک: اعمال رسولان، باب ۹ به بعد.

روم و اسپانیا سفر کرد و سرانجام در سال ۶۷ م در روم به شهادت رسید.

و می توان گفت که پولس، پس از عیسی علیه السلام شخصیت اوّل مسیحیت به شمار می آید؛ زیرا شهرت و آوازه او حتّی از رسولان دوازده گانه نیز فراتر رفته و بیشتر آموزه های مسیحیت به او باز می گردد.

بیشتر نامه های پولس، حاصل املای او و نگارش دیگران است و فراوان پیش می آید که به سبب یادآوری کلمه و یا موضوعی از سخن اصلی خارج شده و به کلام دیگری بپردازد.

و امّا نامه های او عبارتند از:

۱. نامه پولس به رومیان: آن را به مسیحیان ساکن روم نوشته و ممکن است زمان نوشتن آن زمستان سال ۵۸ م باشد.

۲. نامه اوّل به قرنتیان: به احتمال زیاد بین سال های ۵۷ تا ۵۸ م در افسس و مقدونیه نوشته شده است.

۳. نامه دوم به قرنتیان: زمان کوتاهی، پس از نامه اوّل به نگارش درآمده است.

۴. نامه به غلاطیان: بین سال های ۵۴ تا ۵۷ م در افسس نوشته شده است.

۵. نامه به افسسیان: نامه پولس به کلیسای شرافسس می باشد و بین سال های ۶۱ تا ۶۳ م در روم نگارش یافته است.

۶. نامه به فیلپیان: سال ۶۳ م یا زمان کوتاهی پس از نامه قبل به نگارش درآمده است.

۷. نامه به کولسیان: احتمال می رود که در سال ۶۳ م نوشته شده باشد.

۸. نامه اوّل به تسالونیکیان: احتمال دارد که بین سال های ۵۲ تا ۵۳ م در قرنتس نوشته شده باشد.

۹. نامه دوم به تسالونیکیان: زمان کوتاهی، پس از نامه اوّل به نگارش درآمده است.

۱۰. نامه اوّل به تیموتائوس: بین سال های ۶۴ تا ۶۶ م در مقدونیه نوشته شده است.

۱۱. نامه دوم به تیموتائوس: سال ۶۷ م در روم نوشته شده است.

۱۲. نامه به تیطوس(۱): تیطوس دوست پولس بوده و این نامه به او بین سال های ۶۴ تا ۶۷ م نوشته شده است.

۱۳. نامه به فلیمون: بین سال های ۶۳ تا ۶۴ م نگارش یافته است.

با توجه به این گزارش کوتاه و زمان نگارش نامه های پولس معلوم می شود که تقریباً همه آن ها پیش از اناجیل چهارگانه و به زبان یونانی، زبان رایج آن روزگار، نوشته شده اند. نامه های پولس از مهم ترین منابع مسیحیت به شمار می آید و همواره پدران کلیسا و دانشمندان گذشته و امروز از آن نقل کرده و یا بر آن تعلیقه نگاشته اند. افزون بر این نامه ها، پولس دارای نامه های دیگری هم بوده که به دست ما نرسیده است.

نامه های عام

نامه های عام

در نامه هایی که گذشت خطاب نامه یک شخص به مسیحیان شهر خاصی مثل شهر افسس می باشند امّا خطاب بیشتر نامه های ذیل عموم مسیحیان است.

۱- ۵۳. titus.

۱. نامه عبرانیان

داوری دربـاره تـألیف این نامه با دشواری روبه رو است؛ زیرا دانشـمندان کتاب مقـدّس درباره نویسـنده آن اتفاق نظر ندارنـد. نزاع دربـاره نـام نویسـنده این کتـاب از زمان پـدران کلیسای نخستین تا امروز ادامه دارد؛ چنان که کلیسای شـرق آن را نوشـته پولس می دانـد، در حـالی که نامه عبرانیان از جهت محتوا و روش با دیگر کتاب های پولس تفاوت دارد. و در زمان ما اجماع بر آن است که این نامه از نوشته های پولس نیست.

«کلمنس اسکندرانی» (۱) اعتقاد دارد که لوقا این کتاب را از نسخه اصلی آن که توسط پولس و به زبان عبری نوشته شده بود، ترجمه کرده است؛ امّا کلیسای غرب شک دارد که این کتاب نوشته پولس باشد. «ترتولیان» (۲) آن را نوشته قدیس «برنابا» می داند. «اوریجینوس» مصری، «اپلس» (۳) را که نام او در «اعمال رسولان» آمده، نویسنده نامه عبرانیان می شناسد.

گرچه هنوز هم نمی دانیم که چه کسی نامه عبرانیان را نگاشته، امّا کلیسا آن را به عنوان کتابی الهامی پذیرفته و در کنار دیگر کتاب ها به عنوان متنی مقدّس قرار داده است.

زمـان تـألیف نامه نیز مجهول است و ممکن است در ایتالیا نوشـته شـده باشـد؛ زیرا در همین کتاب می خوانیم: « ... مسـیحیان ایتالیا که در اینجا نزد من می باشند، به شما سلام می رسانند.» (۴)

۲. نامه یعقوب

۱- ۵۴. Clement of alexandria.

۲- ۵۵. tertullian.

۳- ۵۶. apolysis.

۴- ۵۷. نامه عبرانیان ۲۴: ۱۳.

این کتـاب، منسوب به «یعقوب» قـدیس است. وی نقش بزرگی در کلیسای اورشـلیم داشت. او پس از رفتن پطرس به انطاکیه، اسقف اوّل اورشلیم شد.

ممکن است نامه یعقوب بین سال های ۵۰ تا ۶۰ م نوشـته شده باشد. این کتاب در بردارنده حکمت ها و پندها و آموزش های رفتاری مسـیحیت است و از این جهت، شبیه روش پیامبران در عهـد قـدیم بوده، شـباهت چنـدانی با نامه های دیگر عهد جدید ندارد.

در این نامه به دردهای مسـیح علیه السـلام و زنده شدن دوباره او اشاره ای نشده است. آغاز و انجام نامه نیز مانند دیگر نامه ها نمی باشـد. «مـارتین لوتر» بر آن باور است که آنچه در این نامه آمـده با آموزه های پولس در باب ایمان و دوستی مسـیح علیه السلام دوگانگی دارد؛(۱) از آن جهت که یعقوب بر ایمـان و عمل نیک هر دو تأکیـد می ورزد: «برادران عزیز! چه فایـده ای دارد که بگوییـد: «من ایمان دارم و مسـیحی هسـتم»، امّا این ایمان را از طریق کمک و خـدمت به دیگران نشان ندهید. آیا این نوع ایمان می تواند باعث رستگاری شود؟» (۲)

۳. نامه های پطرس

در عهد جدید به دو نامه بر می خوریم که نویسـنده هر دو، پطرس رسول می باشد. مقدمه هر دو نامه گویای این امر است. نام او «سمعان» و نام پدرش «یونا» بود. پس از پیروی از عیسی علیه السلام، خود مسیح علیه السلام نام

۱- ۵۸. ر. ک: قاموس کتاب مقدّس، واژه «یعقوب».

۲- ۵۹. نامه یعقوب ۱۴: ۲.

«پطرس» به معنای «سنگ» را بر او نهاد و وی را به عنوان رئیس کلیسا برگزید. شغل او ماهی گیری بود و در «کفرناحوم» سکونت داشت. به احتمال زیاد یکی از شاگردان یحیی تعمید دهنده علیه السلام بود که برادرش «اندریاس» (۱) او را نزد مسیح علیه السلام آورد.

شخصیت غیور، مقتدر و امیدوار او از همان آغاز، وی را در میان دوازده شاگرد دیگر ممتاز نمود تا جایی که هر گاه نامی از رسولان به میان آید، نام وی آغازگر آن سلسله خواهد بود. پطرس، به سفارش مسیح علیه السلام پس از عروجش به آسمان، دست اندر کار انتخاب فردی به جای یهودای خیانتکار شد تا جای او را بگیرد و همگی شاهد زنده شدن دوباره عیسی علیه السلام باشند.(۲) ولیکن از روی تواضع مدّت کوتاهی پس از این واقعه، پطرس به همراه همسر خود اورشلیم را ترک کرده، به انگیزه تبلیغ، پی در پی به مسافرت پرداخت. [از جزئیات سفرهای او گزارش مستندی در دست نیست و]متأسفانه در کتاب مقدّس شرحی از دردها و گفته های او به دست نمی آید؛ تنها در کتاب اعمال رسولان و دو نامه منسوب به او اندکی با پطرس رسول آشنا می شویم. [گویی تقدیر همه چیز را در مورد او ناشناخته می طلبیده است.] سرانجامِ وی نیز به درستی روشن نیست و گفته شده که او زندانی گشته و به صلیب کشیده شده است؛ امّا در چه زمان و در کجا، پرسشی بی پاسخ است. به احتمال زیاد، وی به روم رفته و در آنجا بین سال های ۶۴ تا ۶۷ م شربت شهادت نوشیده است.

ص:۴۷

۱- ۶۰. andreas.

۲- ۶۱. اعمال رسولان ۲۲-۱۵: ۱.

و امّا دو نامه او عبارت اند از:

نـامه اوّل: به احتمال فراوان در روم و بین سال های ۶۳ تا ۶۷ م نگاشـته شده و در بردارنده برخی آموزه های اخلاقی و فرامین رفتاری در راستای تثبیت هرچه بیشتر ایمان مسیحی می باشد.

نـامه دوم: در آغاز این نامه نویسـنده چنین خود را باز می شـناساند: «از طرف من، شـمعون پطرس، خـدمتگزار و رسول عیسـی مسیح علیه السلام».(۱) امّا دانشمندان در مورد انتساب این نامه به پطرس و همین طور زمان نگاشتن آن اتفاق نظر ندارند. آنان اختلاـف در روش نوشـتن این دو نـامه را دلیلی بر تعـدد نویسـندگان آن می داننـد. این انتقـاد از زمان «جیرم» (۲) آغاز گشته است. کلیسـای اوّل هم، پطرس را به عنوان نویسـنده نامه دوم نپـذیرفته و از همین رو، جزء کتاب های عهـد جدیـد در کلیسای سریانی تا قرن ششم میلادی نبوده است.

نامه دوم پطرس، دارای محتوای ارشادی و شامل برخی پندها و نصایح است.

نامه های یوحنا

سه نامه در عهـد جدیـد، به یوحنای رسول منسوب است. این سه نامه و دو نامه پطرس و نامه های یعقوب و یهودا را «نامه های عام» یا «جامع» می نامند؛ زیرا خطاب به فرد خاصـی نوشـته نشده اند و مخاطب آن ها تمامی افراد مسـیحی و کلیسای مسیحیت می باشد. گرچه نامه دوم و سوم

۱- ۶۲. نامه دوم پطرس ۱: ۱.
۲- ۶۳. Jerome.

یوحنا متوجه فرد خاصی است، امّا از آن رو که مرتبط با نامه اوّل هستند، جزء نامه های عام برشمرده شده اند.

شایسته یادآوری است که نویسنده تنها در نامه دوم و سوم، نام خود را به میان آورده و بیشتر خود را به عنوان «شیخ» (پیر) خوانده است. همین امر سبب گشته تا برخی بگویند نویسنده این نامه ها، یوحنای شیخ است که در اواخر قرن اوّل در شهر «افسس» زندگی می کرده است. پیش از این گفتیم - برخی معتقدند - که یوحنای شیخ همان یوحنای رسول است؛ همچنان که برخی بر این باورند و به همین دلیل نامه های سه گانه به او منسوب است.

نامه های یوحنا عبارت است از:

نامه اوّل: این نامه بلندترین نامه یوحنا می باشد و در آن، از درود و دعایی که نامه های دیگر با آن ها آغاز می شود و به انجام می رسد، خبری نیست. از این رو، شباهت به انجیل یوحنا پیدا می کند؛ گرچه میان این دو تفاوت های اساسی هم وجود دارد. به همین جهت، نسبت دادن نامه به یوحنای رسول با تردید همراه گشته است.

و اعتقاد بر آن است که بین سال های ۹۰ تا ۱۰۰ م نوشته شده است. نامه اوّل یوحنا، بیش از آن که شباهتی با نامه داشته باشد، خود را به صورت یک مقاله یا موعظه آشکار می سازد. محتوای نامه روشن می کند که غرض از نگارش آن باطل نمودن برخی آرای نادرستی بوده که از درون کلیسا آغاز گشته و به تدریج رواج یافته است.

نامه دوم: نامه ای است که از سوی یوحنا برای «بانوی گرامی»

و فرزنـدانش فرسـتاده شـده است. در این که مراد از «بـانوی گرامی» کیست، تـوافقی وجـود نـدارد؛ گروهی بر این باورنـد که منظور یوحنا در اینجا یکی از کلیسا های مسیحیت و پیروان آن بوده است و برخی دیگر معتقدند که «بانوی گرامی» زنی به نام «کوریه»، و از زنان پرهیزگار مسیحی، بوده است.(۱)

نامه دوم یوحنا بسـیار کوتاه و دارای کمتر از سـیصد کلمه در زبان اصلی خود (یونانی) می باشد. این نامه و نامه سوم بین سال های ۹۶ تا ۱۱۰ م نگاشته شده اند.

نـامه سوم: یوحنا، این نامه را به غایُس(۲) نوشـته، او همان کسـی است که در نامه اوّل پولس (خطاب به رومیان) از او یاد شده است. ظـاهراً او فرد برجسـته ای در کلیسای «قرنتس» بوده است؛ گرچه احتمال دارد که مخاطب این نامه فردی غیر از او باشـد. یوحنا در نامه سوم، تقوا و غریب نوازی او را ستوده و از غایت دوستی خود با وی سخن گفته است.

نامه یهودا

نویسـنده در آغاز نامه، خود را «یهودا» برادر یعقوب خوانـده که غیر از یهودای اسـخریوطی خائن می باشد. یعقوب دارای مقام بلندی در کلیسای اورشلیم بوده است. از او اطلاعات زیادی نداریم.

نگارنـده، خود را رسول نمی خوانـد و می گویـد که نـامه را پس از شـهادت برادرش یعقوب، در دهه هفتم سـده اوّل میلادی نوشته است. یهودا در این نامه، مسیحیان را از روحانیان کاذب بر حذر می دارد و آنان را تشویق به پیروی از حق و حقیقت می کند.

ص:۵۰

۱- ۶۴. ر. ک: قاموس کتاب مقدّس، واژه «انجیل یوحنا».

۲- ۶۵. geis.

مکاشفه یوحنا

آخرین کتاب عهد جدید، «مکاشفه یوحنا» است. این کتاب سرانجام پس از نزاع ها و بحث های بسیار در کلیسای شرق و غرب پذیرفته شد که به الهام روح القدس نوشته شده و جزئی از عهد جدید می باشد.

این اثر در واقع تقریر مکاشفه ای است که یوحنا در جزیره پطمس یکی از جزایر دریای یونان حوالی سال ۹۵ م رویت نمود. مکاشفه یوحنا، پس از مقدمه و درود آغازین، هفت بخش را در بر گرفته و با خاتمه ای به انجام می رسد. هر یک از بخش های هفت گانه، مکاشفه ای مستقل یا سلسله ای از مکاشفات را که سرشار از راز و رمز است، در بر دارد. مجموعه این مکاشفه ها به کلیسا های هفت گانه آسیایی نوشته شده است.(۱)

آنچه بیان شد، گزارشی کوتاه درباره کتاب های «عهد جدید» بود و از خلال گزارش می توان دریافت که عهد جدید نه به یکباره، بلکه به تدریج و در زمانی حدود نیم قرن (بین سال های ۵۵ - ۱۱۰ م) تدوین یافته است.

گفتنی است که مسیحیان بر این باورند که عیسی علیه السلام خود چیزی ننوشت و هیچ یک از شاگردان خود را نیز به تدوین گفتار و رفتار خود امر نکرد؛ امّا از آنان خواست تا گواه باشند و به آنچه دیده اند و شنیده اند، بشارت دهند. بنابراین، نقطه آغاز حرکت رسولان، همان گواه بودن و بشارت دادن به عیسی مسیح علیه السلام می باشد.

از همین جا یادآوری مشترک از رویدادهای زمان مسیح علیه السلام [و گفتار

۱- ۶۶. ر. ک: مسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۱۴۶.

و رفتار و شرح دردها و رنج های او] شکل گرفته و بنای سنّت تقلید شفاهی پایه ریزی شده است. تقلید شفاهی به عنوان چشمه ای است که رسولان و شاگردان آن ها از آن سیراب گشته و کتاب های عهد جدید را تدوین کرده اند، افزون بر این، گفته های رسولان نیز به خواست و اراده آن ها نوشته نشده، و نویسندگان بیشتر در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفته اند؛ چنان که «اوزابیوس» (۱) می گوید که شنوندگان سخنان پطرسِ، مرقس را به تدوین گفته های رسول وا داشتند. این در حالی بود که پطرس، خود نه به این امر رغبتی نشان داد و نه از آن نهی کرد.(۲)

امّا این که چرا شاگردان مسیح علیه السلام شروع به نوشتن اناجیل کردند، با وجود آن که عیسی علیه السلام از آنان چنین چیزی را درخواست نکرده بود؟ در پاسخ می توان به دلایلی از این جمله اشاره نمود: رغبت و شوق مسیحیان به آگاهی هرچه بیشتر از زندگی و تعالیم مسیح علیه السلام و به کارگیری آن ها در زندگی خود و همچنین پیر و فرتوت شدن رسولان نخستین و لمس نمودن فشارها و رنج های فراوان اجتماعی و مذهبی.

افزون بر این، پیدایش آرای نادرست در میان مسیحیت که متأثر از آموزه های یهود و دوگانه پرستان بود و به سرعت انتشار می یافت و شک و نگرانی را برای مؤمنان به ارمغان می آورد، نیز از عواملی بود که جامعه مسیحیت را به تدوین آموزه های مسیح علیه السلام وادار می نمود تا به فراموشی سپرده نشود.(۳)

ص:۵۲

۱- ۶۷. eusebius.

۲- ۶۸. ر. ک: المسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۱۱۵.

۳- ۶۹. همان، ص ۱۱۳.

نکته مهم دیگر، اعتقاد کلیسا بر وحیانی و الهامی بودن اناجیل است. در مقدّمه برخی از نسخه های عهد جدید آمده است: «کتاب های عهد جدید به الهام روح القدس و در زمانی کمتر از صد سال نوشته شده است. خداوند در این نوشته ها در طول زمان، با وجود همه فشارها و خطرها، انجیل را حفظ کرده است.»

سزاوار است دانسته شود که کلیسای نخستین، عهد جدید را کتابی الهامی نمی دانست و اعتقاد به الهامی بودن آن، چند قرن پس از جمع آوری آن ها، رایج شد. از قرن اوّل تا چهارم میلادی، هیچ کس از الهامی بودن این کتاب ها سخن نگفت؛ حتّی کلیسا هم تنها «عهد قدیم» را کتابی مقدّس به شمار می آورد. امّا پیدایش کتاب های فراوان در قرن اوّل و دوم که از مرز صد کتاب می گذشت و همچنین بروز اعتقادات مختلف در کلیسا سبب شد تا شوراهای گوناگونی، مانند: شورای نیقیه(۱)، هیبون و قرطجنه(۲) تشکیل شوند و پس از صدور لوایحی رسمی، تنها ۲۷ کتاب را به عنوان عهد جدید و نوشته هایی مقدّس و الهامی معرفی نمایند.

شورای نیقیه که در سال ۳۲۵ م تشکیل شد، برای اوّلین بار اقدام به باز شناساندن ۲۷ کتاب به عنوان عهد جدید نمود. سپس پاپ «جیلاسیوس» (۳) اوّل با صدور حکمی در سال ۴۹۵ م رسماً این ۲۷ کتاب را به عنوان کتاب های عهد جدید معرفی نمود. لایحه ای که از سوی او صادر شد، امروز نیز نشانگر کتاب های عهد جدید است.

۱- ۷۰. Nicaea cauncil.

۲- ۷۱. Carthage cauncil.

۳- ۷۲. gelasius pope.

البته من معتقدم که با کنار گذاشتن دیگر کتاب های عهد جدید (غیر از ۲۷ کتاب رسمی) میراث بزرگی را از دست دادیم که می توانست به فهم و درک صحیح تر و دقیق تری از مسیحیت رهنمون مان کند. امّا مسیحیان بر این باورند که ۲۷ کتاب رسمیت یافته عهد جدید، بهتر می تواند آن ها را به آموزه های کلیسای نخستین متصل کند. به همین خاطر، از میان حدود صد کتاب، مجموعه کنونی عهد جدید را تشکیل داده اند؛ لیکن معنای این سخن آن نیست که کلیسای نخستین ما را به الهامی بودن این مجموعه فرا خوانده؛ بلکه خود محتوای این کتاب ها کلیسا را به گزینش ۲۷ کتاب از میان کتاب های فراوان دیگر وا داشته است.(۱)

مسیحیان میان الهام کتابی و الهام نبوی فرق می گذارند و می گویند: الهام کتابی به این معناست که خداوند [به وسیله روح القدس]، نویسندگان این کتاب ها را به جمع آوری و نوشتن حقایق وحیانی برای بشر واداشته و همواره آن ها را یاری نموده، تا از خطا و لغزش دور بمانند. بنابراین، نویسندگان کتاب مقدّس، بیان کنندگان اراده خداوند بوده اند تا مردم نیز به آن آگاه گردند؛ امّا نسبت نویسندگان با حقایق الهامی مانند نسبت اسفنج به آب نبوده که تنها آب را انتقال دهد و دیگر هیچ کاری نکند.

مفهوم وحی در اسلام و مسیحیت، متمایز از یکدیگر است. مسلمانان، پیامبر را صرفاً نقل کننده کلام خداوند می دانند که حق هیچ گونه تصرفی در آن ندارد؛ امّا وحی کتابی در مسیحیت، فعلی دوگانه است که عمل خدا

۱- ۷۳. همان، ص ۱۱۷

و انسان، هر دو، آن را محقق می کند. پس نویسـنده در الهام کتابی، شخصیت، نبوغ و روش خود را در کتابت حفظ می کند؛ امّا در الهام نبوی، پیامبر از مرز یک انسان فرمانبردار که تنها به نام خداوند سـخن می گوید، فراتر نمی رود. بنابراین، مسیحیت بین الهـام نبوی و الهـام کتـابی فرق می گذارنـد. از این رو، تفـاوت در نگـارش کتاب های گوناگون کتاب مقـدّس، به جهت تفاوت در شیوه نوشتاری آن هاست.

و بـدین ترتیب، نویسـنده الهامی کتاب مقدّس، نسـبت به آنچه می نگارد از عصـمت برخوردار می باشد؛ زیرا خداوند نه دچار لغزش می گردد و نه کسـی را فریب می دهـد. و عصـمت به اعتقاد مسـیحیان دایره ای تا مرزهای حقایق دینی و الهی دارد؛ امّا در حقایق دنیایی که از دایره آموزه های الهی خارج اند، ممکن است نویسندگان الهامی در آن ها دچار لغزش شوند.(۱)

کتاب های غیر رسمی «عهد جدید»

کتاب های غیر رسمی «عهد جدید»

اکنون می پردازیم به آن دسته از کتاب هایی که در مجموعه رسمی عهد جدید اثری از آن ها به چشم نمی خورد و مسیحیان آن ها را «کتاب های جعلی» می خواننـد. تاریـخ نگاران، تعـداد آن ها را در خلال سده اوّل و دوم تا مرز صد کتاب برشـمرده اند. مقدمه انجیل لوقا به روشـنی این موضوع را بیان می کند: «بسیاری کوشیده اند شرح زندگی عیسی مسیح علیه السلام را به نگارش در آورند.» (۲)

ص:۵۵

۱- ۷۴. همان، ص ۱۰۵.

۲- ۷۵. لوقا ۳ - ۱: ۱.

امروزه بخش بزرگی از این کتاب ها در دسترس نمی باشد. در اینجا شایسته است به برخی از این آثار اشاره ای کوتاه نماییم:

۱. انجیل یعقوب

زمان نگارش آن به قرن دوم میلادی باز می گردد. در این انجیل سخن از سیره مریم عذرا علیها السلام به میان می آید. دامنه این سخن از زمان ولادت مریم علیها السلام تا ولادت مسیح علیه السلام و اقامت در هیکل اورشلیم را در بر می گیرد. داستان مریم علیها السلام در انجیل یعقوب، همخوانی بسیاری با داستان او در قرآن کریم دارد؛ فرستاده شدن مریم علیها السلام به هیکل برای خدمت [جهت نذر پدر و مادرش]، طعام آوردن فرشته برای مریم علیها السلام و کفالت او توسط یوسف، از مواردی به شمار می آیند که پیوندهایی میان انجیل یعقوب و قرآن کریم را ایجاد می کنند.

۲. انجیل متی

غیر از انجیل مشهوری است که عهد جدید با آن آغاز می شود. داستان مریم عذرا علیها السلام و ولادت او و آورده شدن غذا برای او از سوی فرشته در آن ذکر شده است. همچنین این انجیل، ولادت مسیح علیه السلام و گریختن او به مصر و برخی از معجزات وی را یادآوری می کند.

۳. انجیل کودکی (به زبان عربی)

زمان آن به قرن پنجم باز می گردد. انجیل کودکی، معجزاتی را که در زمان به دنیا آمدن مسیح علیه السلام و همچنین در جریان فرار او به مصر رخ داده، بازگو می کند. در این انجیل از معجزه ای یاد شده که در آن پرنده ای از گل با دم مسیحایی به پرنده ای زنده بدل شده است.

۴. انجیل برنابا:

۴. انجیل برنابا: (۱)این انجیل از آغاز تا امروز به یک اندازه مسلمانان و مسیحیان را به نزاع وا داشته و مطالب زیادی در باره آن به رشته تحریر درآمده است. در جریان تحقیقات، دریافته ام که انجیل برنابا تا اندازه زیادی در داستان های خود با قرآن همراه است و حتی به شکل آشکار نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به میان می آورد.

این انجیل در اصل به زبان ایتالیایی بوده که توسط راهبی به نام «فرامارینو» در قرن شانزدهم در زمان پدر «سکست کنت پنجم» کشف شده است. راهب، پس از خواندن انجیل، از دین خود دست بر می دارد و به اسلام میگرود. از آن زمان تاکنون درباره این انجیل مناقشه های بسیاری میان مسلمانان و مسیحیان وجود داشته است. مسیحیان می پذیرند که برنابای رسول، انجیل یا نامه ای داشته است؛ امّا معتقدند برنابا در کتاب خود به الوهیت و جسمیت یافتن مسیح علیه السلام اعتراف نموده و داستان به صلیب کشیده شدن مسیح علیه السلام، آشکار شدن او برای شاگردان و عروج او به آسمان را باز گفته است. بنابراین، او به آموزه های رسولان وفادار مانده، گرچه کلیسا کتاب او را جزء کتاب های الهامی ندانسته است.(۲)

لازم است در این مجال برخی از نکات و پرسش هایی را که درباره عهد جدید قابل طرح می باشد، بررسی کنیم:

الف) می دانیم که نسخه های اصلی عهد جدید و حتی نسخه های

---

۱ - ۷۶. باید دانست که انجیل های گوناگون دیگری، مانند: نیقودیموس، ابیانیان، مصریان، عبرانیان، پطرس، توما و ... هم وجود داشته است که در اینجا از آن ها سخن به میان نمی آید.

۲ - ۷۷. المسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۱۵۲ و همچنین ر. ک: مقدمه انجیل برنا با، دکتر خلیل سعادت و مقدمه انجیل برنا با، محمّد رشید رضا.

برگرفته از نسخه اصلی، در دسترس نبوده، مفقود می باشند. قدیمی ترین نسخه های موجود به قرن چهارم میلادی باز می گردند. اگر بپذیریم که نویسندگان این کتاب ها به وسیله الهام الهی مورد تأیید بوده اند؛ آیا می توان پذیرفت که نسخه های برگرفته از آن ها هم این ویژگی را به همراه داشته و چیزی از آرا و ابداعات نویسندگان پسین را با خود منتقل نکرده اند؟

از سوی دیگر، به دلیل نبود نسخه های اصلی، امکان بررسی تحریف یا عدم تحریف آن ها وجود ندارد؛ همان گونه که نمی توان درباره تطابق و یا عدم تطابق نسخه های کنونی با نسخه اصل داوری نمود؛ به ویژه آن که از نویسندگان و آرای آن ها آگاهی چندانی هم نداریم.

ب) کلیسا تا قرن چهارم، کتاب های عهد جدید را وحیانی نمی دانست تا این که در شورای نیقیه (۳۲۵ م) از میان حدود صد کتاب، ۲۷ عدد آن برگزیده شد و به عنوان کتابی مقدّس رسمیت یافت و بقیه کتاب ها، حتّی آن هایی که نوشته رسولان بود و با تعالیم رایج هم مغایرت نداشت، مانند نامه یا انجیل برنابا، کنار گذاشته شد.

اکنون با پرسشی مهم رو به رو هستیم: آیا این شورا به وسیله وحی دست به گزینش ۲۷ کتاب به عنوان کتابی آسمانی زد یا خیر؟ هر پاسخی به این پرسش با محذوری جدید مواجه خواهد بود؛ زیرا اگر پاسخ منفی باشد (که جواب صحیح همین است)، آن گاه کار گزینش کتاب ها، کاری انسانی بوده و خالی از اشتباه و لغزش نخواهد بود و اگر پاسخ مثبت باشد، چه چیزی می تواند عدم گزینش و معرفی چند کتاب به عنوان کتاب

آسمانی و تأخیر آن تا قرن چهارم را توجیه کند، آیا کلیسای نخستین سزاوار آن نبود؟

نتیجه طبیعی این پرسش دست کم تردید در وحیانی بودن اناجیل موجود است.

ج) برخی از کتاب های موجود، ترجمه ای از نسخه های اصلی می باشند؛ نسخه های اصل نیز امروزه در دسترس نیستند. می دانیم که مترجم هر قدر هم با هوش، کامل و مسلط به زبان باشد، باز در جریان ترجمه دقیق با مشکلاتی رو به رو خواهد شد؛ زیرا غالباً با کلماتی که در زبان مقصد دارای معادل نیستند، برخورد کرده، دست به ساختن کلمه های تازه می زند. این امر گرچه ضروری است، امّا سبب می گردد تا معنای اصلی متن به خوبی به زبان مقصد وارد نشود. از همین رو، نمی توان به ترجمه ها به طور یقینی اطمینان نمود. گذری سریع در عهد جدید، ترجمه ای بودن بعضی از آن ها را آشکار می سازد که از نسخه های اصلیِ مفقود شده، ترجمه گردیده اند.

د) به حکم عقل، کتاب آسمانی از آن رو که با خدای دانا و حکیم نسبت برقرار می کند، باید خالی از هر گونه تناقض و اختلاف باشد؛ زیرا ممکن نیست که در یک امر مشخص، وحی ای که از سوی خداوند به دو نفر می شود، با هم متفاوت باشد؛ مثلاً در داستان به صلیب کشیده شدن مسیح علیه السلام، برخی از کتاب ها می گویند که او شرابی تلخ نوشید(۱)، در حالی که

۱- ۷۸. ر.ک: مرقس ۳۵: ۱۵.

کتاب های دیگر نوشیدنی وی در آن حال را سرکه(۱) یاد کرده انـد. اگر این هر دو وحیانی و از سوی خداینـد، داوری عقل آن است که یکی را به عنوان گزاره درست بپذیرد و دیگری را رد کند. عهد جدید، سرشار از این تناقضها است و اگر بنای ما بر اختصـار نبود، ده هـا مورد از این اختلافـات را بیـان می کردیم؛ امّـا در اینجا برای آگاهی بیشتر خواننـده گرامی تنها به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. دربـاره نسب عیسـی علیه السـلام اناجیـل، آرای گونـاگونی را ارائه کرده انـد. تلاـش هـای بسـیار مسـیحیان برای توجیه این اختلاف ها هم سودی نبخشیده است. انجیل متی(۲) و لوقا(۳)، به ذکر نسب عیسی علیه السلام پرداخته اند. یکی یوسف را که مردم پـدر عیسـی علیه السـلام می خوانند، فرزند یعقوب و دیگری فرزند هالی می داند. در «قاموس کتاب مقدّس» آمده است: «دانشمندان در شرح جدول نسب نامه ذکر شده توسط متی و لوقا اختلاف دارند؛ چنانکه هر یک از جدول های مذکور ناقص و ناتمام است و هر کدام محتاج ذکر اسامی چند می باشد.» (۴)

قاموس به سه راه درباره حل مشـکل بالا اشاره نموده، یکی از آن ها را بر می گزینـد؛ امّا حقیقت این است که این راه هم نمی تواند پاسخ قانع کننده ای برای توجیه نسب عیسـی علیه السلام باشد؛ زیرا هنوز مشکلات دیگری هم وجود دارد؛ چون لوقا در نسب نامه مسیح علیه السلام، بین «زر بابل» و «داوود»

۱- ۷۹. ر.ک: متی ۴۸: ۲۷.

۲- ۸۰. ر.ک: متی، فصل ۱.

۳- ۸۱. ر.ک: لوقا، فصل ۳.

۴- ۸۲. ر. ک: قاموس کتاب مقدّس، واژه «ولدا ولاد».

۲۵ نام را ذکر می کند، در حالی که متی تنها از ۱۵ نام سخن می گوید. از سوی دیگر، بسیاری از نام های ذکر شده در نسب نامه، در انجیل لوقا و متی متفاوت است.

۲. یکی از تناقضاتی که در کتاب مقدّس وجود دارد مربوط به اختلاف در نقل حوادث دستگیری حضرت عیسی دارد. حضرت مسیح علیه السلام پیشگویی کرده بود که در هنگام دستگیری خویش پطرس را سه بار انکار می کند. وقتی مسیح را دستگیر می کنند پطرس از دور به دنبال وی می دود، دشمنان به وی مشکوک می شوند و سه بار از وی می پرسند آیا تو شاگرد آن مرد هستی و در هر سه بار پطرس انکار می کند.

در دفعه اوّل همه اناجیل اتفاق دارند که یک کنیز به پطرس خیره شده و گفت: «این مرد نیز با او بود». امّا پطرس انکار می کند و می گوید «ای زن او را نمی شناسم.»

امّا مشکل در دفعه دوم است؛ زیرا متی می نویسد در دفعه دوم «کنیزی دیگر» می گوید این مرد نیز با عیسی ناصری بود.(۱)

ولی مرقس می گوید در دفعه دوم همان «همان کنیز اولی» می گوید این مرد نیز یکی از آن هاست.(۲)

امّا لوقا نقل می کند در دفعه دوم «یک مرد» او را می بیند و می گوید تو نیز یکی از آن هایی و پطرس جواب می دهد «ای مرد» من از آن ها نیستم.(۳)

و یوحنا نیز می نویسد که دفعه دوم «گروهی از مردم» از او می پرسند.(۴)

۱- ۸۳. متی: ۷۱: ۲۶.
۲- ۸۴. مرقس ۶۹: ۱۴.
۳- ۸۵. لوقا ۲۲: ۵۸.
۴- ۸۶. یوحنا ۲۵: ۱۸.

و یک داستان را هر کدام از انجیل نویسان به گونه ای متفاوت نقل کردند. یکی می گوید یک کنیز، دیگری نقل می کند خیر همان کنیز اولی، سومی می گوید نه اصلاً مرد بوده و چهارمی می گوید گروهی از مردم بودند.

ه.) دانشمندان بسیاری که با کتاب مقدّس آشنایند، معترف اند که نمی توان تمام آنچه را که در این مجموعه گرد آمده، وحیانی و الهی دانست. اختلاف میان کلیسا و این دسته از متفکران با وجود فشارهای نفس گیر کلیسا همچنان ادامه دارد.

به عنوان مثال، دکتر «موریس بوکای» می گوید: «بازخوانی کامل اناجیل می تواند مسیحیان را به گونه ای دهشتناک به تشویش اندازد.» او پس از پژوهش های فراوان درباره عهد جدید دریافت که تناقضها و ناهماهنگی های موجود در اناجیل از آن روست که این کتاب ها دارای بخش هایی است که تنها نتیجه خیال پردازی های بشری می باشد.(۱) همچنین دکتر «کنیس کراج» اناجیل را برآمده از تفکر کلیسا و آرای نویسندگان آن می داند و بیان می دارد که «اناجیل، نمودار تجربه و تاریخ اند.» (۲) همچنین «کارل آندری» (۳) استاد فلسفه و مطالعات دینی می گوید: «اناجیل چهارگانه از سوی افراد برانگیخته شده در نخستین حرکت مسیحیت نوشته شده و اینها، تنها بخشی از داستان را بازگو می کند که آن هم تا اندازه زیادی متأثر از پیش فرضهای نویسندگان آن است.» (۴)

۱- ۸۷. نظره عن قرب فی المسیحیه، ص ۶۲.

۲- ۸۸. همان، ص ۷۵.

۳- ۸۹. andre.

۴- ۹۰. همان.

در همین زمینه دکتر «گراهام سکروجی» می گوید:

«کتاب مقدّس، کتابی بشری است ... این کتاب، تراوش عقل انسانی بوده و به زبان مردم و به وسیله دست ها و قلم های آنان نوشته شده و در شیوه ها و روش های خود ویژگی های بشری را در بردارد.» (۱)

در پایان گفتنی است که اگر کتاب مقدّس را کتابی صرفاً تاریخی و بازگو کننده رویدادهای دوره عیسی مسیح علیه السلام و برخاسته از خیالات بشری ندانیم، نمی توانیم معتقد باشیم که همه مجموعه، آسمانی و الهی است؛ همان گونه که لوقا هم آن را تنها مجموعه ای از داستان ها می داند. بنابراین، غیب در آن دخالتی ندارد.

ص:۶۳

۱- ۹۱. همان، ص ۷۶.

عیسی(علیه السلام) و زندگی او در «عهد جدید»

از مهم ترین باورهای مسیحیت که من نیز سرشار از آن بودم، عشق بی اندازه به عیسی مسیح علیه السلام است. باور داشتم که او فرزند محبوب خداست و خدای پدر، او را برای رهایی جهان فرستاده و از این رهگذر، مسیح علیه السلام باید قربانی شود تا بشریت طعم آزادی را بچشد. او انسان نیست؛ زیرا مانند انسان های دیگر پدر ندارد. نام او همواره با یاد خداوند پدر همراه است.

عشق به مریم عذرا علیها السلام نیز از آن روست که او مادر خداوند می باشد و به همین جهت، همیشه در نمازهای خود از او یاد می کنیم.

هیچ گاه تصور نمی کردم که عیسی علیه السلام نیز انسانی مانند دیگر انسان ها باشد؛ زیرا آموزه های کلیسا همیشه بر الوهیت مسیح علیه السلام پافشاری می کردند. افزون بر این، فضای زندگی در خانه، کلیسا و جامعه کوچک مسیحی پیرامونم، این آموزه را در اندیشه و دلم استوار کرده بود و هرگز مجالی برای تردید فراهم نمی آورد. برای من اعتقاد به الوهیت عیسی علیه السلام و سپس جسمیت یافتن او، سرّ خدایی به شمار می رفت که هیچ گونه شک و تردیدی را بر نمی تافت.

مدّت ها به تناقض هایی که در آموزه الوهیت و جسمیت یافتن مسیح علیه السلام وجود دارد، آگاهی نداشتم؛ زیرا مانند دیگر مسیحیان، هیچ گاه

فرصتی برای یافتن پاسخ به پرسش هایی این چنینی نمی یافتم. افزون بر این که پرسش هایی از این دست، جزء پرسش های ممنوع کلیسا است و فرد مسیحی در این موارد باید تنها فرمانبردار محض باشد و دست از کنجکاوی بردارد. لیکن بعد از مطالعه و تحقیق و بیداری از غفلت، متوجه شدم که در اعتقاد خود نسبت به مسیح علیه السلام اشتباه کرده ام؛ زیرا اعتقاد به فرزند خداوند بودن عیسی علیه السلام، با عقل سازگار نیست، تا چه رسد به این که از چگونگی جسمیت یافتن این فرزند سخن بگوییم.

ولادت و زندگی عیسی در اناجیل

دانشمندان مسیحی درباره زمان تولد عیسی علیه السلام نظر مشترکی ندارند. اوّلین کسی که تقویمی بر مبنای میلاد مسیح علیه السلام نوشت، فردی به نام «دیونیسیوس اکسیجیوس» بود که خود راهب و رئیس دِیر بود و قبل از سال ۵۵۰ م در گذشت. او ولادت مسیح علیه السلام را ۷۵۴ سال پس از تأسیس روم می داند و در نتیجه، این سال، برابر سال اوّل میلادی خواهد بود؛ امّا تاریخ نگاری به نام «یوسیفوس» (۱) که زمان مرگ «هیرودیس» بزرگ را پس از ولادت مسیح علیه السلام می داند، روشن می کند که هیرودیس حوالی سال ۷۵۰ پس از تأسیس روم از دنیا رفته است و این سال برابر با سال چهارم قبل از میلاد است. بنابراین، عیسی علیه السلام یا در اواخر سال ۵ ق. م و یا در اوایل سال ۴ ق. م به دنیا آمده است.(۲)

مایه شگفتی است که جز در انجیل متی و لوقا - آن هم به شکل بسیار

۱- ۹۲. iosevos.

۲- ۹۳. قاموس کتاب مقدّس، واژه «مسیح» و «هیرودیس».

کوتـاه – در سایر اناجیل داسـتان ولادت مسـیح علیه السـلام نیامـده است. انجیل مرقس هیـچ اشاره ای به این امر نـدارد. انجیل یوحنا نیز تنها به موضوع جسـمیت یافتن مسـیح علیه السـلام پرداخته و در آغاز سـخن گفته است: «در آغاز کلام بود و کلام با خـدا بود و کلام خـدا بود و همـان آغـاز بـا خـدا بود ... کلام انسان خاکی شـد و در میان ما مسـکن گزیـد و ما بر جلال او نگریستیم جلالی در خور آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد».(۱)

در انجیل متی آمده که مریم علیها السـلام به وسیله روح القدس، عیسی مسیح علیه السلام را باردار شد.(۲) این نکته می رساند که بـارداری مریم علیها السـلام معجزه ای الهی بوده، نه امری انسانی؛ امّا از چگونگی آن هیـچ سـخنی به میان نمی آورد و در ضمن بـازگو می کنـد که مریم علیهـا السـلام پیش از ورود به خـانه یوسف باردار شـده بود(۳) و آشـکار می کنـد که چگونه یوسف، در جریان یک مکاشـفه فرشته ای را می بیند که به او می گوید: «از ازدواج با مریم نگران نباش! کودکی که در رحم اوست، از روح القـدس است.» این در حالی است که انجیل لوقا از گفت و گوی میان فرشـته و مریم علیها السـلام گزارش می دهد؛(۴) همان فرشته ای که مژده ولادت مسیح را داد.

مسیح علیه السلام در بیت لحم و در زمان پادشاهی «هیرودیس کبیر» به دنیا آمد. انجیل های متی و لوقا، از چوپان هایی سخن گفته اند که مژده به دنیا آمدن عیسی علیه السلام را توسط فرشته دریافته اند. همچنین انجیل لوقا ختنه

۱- ۹۴. یوحنا ۱۴-۱: ۱.

۲- ۹۵. متی ۱۸: ۱.

۳- ۹۶. همان، ۱۹: ۱ – ۲۱.

۴- ۹۷. لوقا ۲۷: ۱ – ۳۸.

عیسی علیه السلام را در روز هشتم تولد او ذکر می کند.(۱)

این همه آن چیزی است که اناجیل درباره ولادت عیسی مسیح علیه السلام گفته اند. همچنین از کودکی او گفت و گویی نشده است؛ تنها انجیل لوقا به دیدار عیسی علیه السلام از هیکل در حالی که دوازده سال داشته، اشاره می کند.(۲) با کمال تأسف در این باره چیز دیگری نمی دانیم. باید دانست که در برخی کتاب های غیر رسمی عهد جدید، اطلاعات مناسبی وجود داشته که امروزه از میان رفته است.

اناجیل تا سن سی سالگی مسیح علیه السلام را از نظر دور داشته و از این پس به زندگی او توجه کرده اند. مسیح علیه السلام تقریباً در سی سالگی ناصره را ترک نمود و به دست یحیی علیه السلام غسل تعمید یافت. او سپس به بیابان های یهودیه رفت و چهل روز روزه گرفت. پس از آن، مورد وسوسه شیطان واقع شد تا آزموده شود.(۳)

زمانی که یحیای تعمید دهنده علیه السلام به زندان افتاد، عیسی علیه السلام دعوت خود را در شهر «جلیل» آشکار کرد. او اوّلین شاگردان خود را فرا خواند و معجزاتی از خود نشان داد. نخستین معجزه او تبدیل آب به شراب در یک مراسم عروسی در دهکده قانا در جلیل بود.(۴) زمانی که در عبادتگاه شهر «ناصره»، خود را برگزیده خداوند معرفی کرد، مردم به خشم آمدند و او را از شهر بیرون کردند.(۵)

۱- ۹۸. همان، ۲۱: ۲.

۲- ۹۹. همان، ۴۱: ۲ - ۵۱.

۳- ۱۰۰. متی ۱۱ -۱: ۴.

۴- ۱۰۱. ر. ک: یوحنا ۱۱-۱: ۲.

۵- ۱۰۲. ر. ک: لوقا ۳۰-۱۶: ۴.

پس از آن، عیسی علیه السلام به «کفرناحوم» رفت و این شهر را مرکز نشر و گسترش دعوت خود قرار داد. کفرناحوم اندکی بیش از یک سال پایگاه اصلی رسالت او به شمار آمد که مسیح علیه السلام در آنجا و بقیه آبادی های شهر جلیل به تبلیغ پرداخت. در همین زمان از میان شاگردان و پیروانش، دوازده شاگرد را برگزید تا به عنوان شاگردان خاص و رسولان او باشند. آوازه او به خاطر تعالیم و معجزاتش نه تنها در همه جلیل، بلکه به بیرون از آن هم کشیده شد؛ چنان که وقتی به طور معجزه آسایی نزدیک به پنج هزار نفر را غذا داد و سیر کرد، شهرت او به اوج خودش رسید.(۱)

مردم خواستند که تاج پادشاهی بر سر عیسی علیه السلام گذارند، امّا او نپذیرفت و به کوه ها پناه برد. پس از آن به «صور» و «صیدا» و «قیصریه» رفت و با آشکار کردن معجزات، به تبلیغ دعوت و رسالت خود می پرداخت تا این که سرانجام در عصر روزی که فردای آن به صلیب آویخته شد، به اورشلیم رسید؛ پاهای شاگردان خود را شست و سپس نماز خواند. در همین زمان «یهودای اسخریوطی» خائن با گروهی بسیار نزد او آمد و مسیح علیه السلام را به آن ها تسلیم کرد، در حالی که تمامی شاگردان او گریختند.(۲)

مسیحیان اعتقاد دارند که عیسی علیه السلام به صلیب آویخته شد و جان داد؛ آن گاه در روز سوم باز زنده شد و در میان شاگردان خود حاضر گشت تا مژده زنده بودن خود را بدهد و ایشان را برای تبلیغ آموزه ها و فرامین

۱- ۱۰۳. ر. ک: متی ۳۸-۳۲: ۱۵.

۲- ۱۰۴. همان ۵۶ - ۴۷: ۲۶.

خویش به میان همه امت ها بفرستد.

مصلوب شدن مسیح علیه السلام و زنده شدن دوباره او از آموزه های اساسی مسیحیت است؛ زیرا بدون آن مسئله «فدا» و «گناه اصلی» سربسته باقی می ماند. از این رو، در ادامه نگاهی به این موضوع خواهیم داشت.

ص:۶۹

مصلوب شدن و حیات دوباره

درباره مصلوب شدن و دوباره زنده شدن عیسی علیه السلام، اناجیل چهارگانه اختلاف های بسیاری با هم دارند. سه انجیل همگون می گویند که به هنگام دستگیری عیسی علیه السلام، یهودای اسخریوطی پیش آمد و مسیح علیه السلام را بوسید. گویی این امر، نشانه ای برای شناساندن عیسی علیه السلام به سربازان بوده است؛(۱) امّا یوحنا گزارش می کند که عیسی علیه السلام خود نزد سربازانی که از پی وی بودند، آمد و پرسید: چه کسی را می خواهید؟ آن ها گفتند: عیسای ناصری. آن گاه عیسی علیه السلام گفت: من خودم هستم. وقتی عیسی علیه السلام این را می گفت، یهودا آنجا ایستاده بود.(۲) بنابراین، یوحنا سخنی از بوسیدن یهودا به میان نیاورده و گفته است: پس از گرفتاری عیسی علیه السلام، همه شاگردان گریختند. پس آن ها نمی دانند که پس از دستگیری، بر عیسی علیه السلام چه رفته است؛ البته یوحنا نقل می کند که پطرس، دورادور به تعقیب عیسی علیه السلام و سربازان پرداخت.

داستان دستگیری حضرت عیسی نیز از اختلاف دور نمانده است. در انجیل متی نقل می کند که شاگرد خائن به یهودیان گفته بود هر که را ببویم

۱- ۱۰۵. همان ۵۵ - ۴۷: ۲۶؛ مرقس ۴۳: ۱۴ - ۴۶؛ لوقا ۵۱ - ۴۷: ۲۲.

۲- ۱۰۶. یوحنا ۹ - ۲: ۱۸.

همان مسیح است او را بگیرید. و سپس یهودا مستقیم به سوی عیسی رفت و گفت: سلام استاد و سپس صورت استاد خود را بوسید.(۱)

امّا در یوحنا نقل می کند خود عیسی خویش را به سربازان معرفی می کند و وقتی سربازان وارد باغ می شوند جلو می رود و می پرسد دنبال چه کسی می گردید جواب دادند عیسی ناصری. عیسی می فرماید من خودم هستم.(۲)

و همچنین در داستان دفن وی نیز اختلاف وجود دارد و لوقا در انجیلش مدّعی می شود شخص صالحی جسد عیسی را دفن کرد(۳) ولی در اعمال رسولان می نویسد یهودیان او را از صلیب پایین کشیدند و در قبر گذاشتند(۴) و طبق رسم آن زمان دارو و عطریاتی به جسد مالیدند تا زود فاسد نشود و در یکی از اناجیل می گوید داروها و عطریات را قبل از روز شنبه تهیه کردند.(۵) و در دیگری می گوید در عصر روز شنبه داروها را خریدند.(۶)

درباره رستاخیز مسیح علیه السلام با اختلاف بیشتری رو به رو می شویم؛ زیرا اناجیل همگون هم در این مورد، هماهنگ نیستند.

پس از مصلوب شدن عیسی علیه السلام، کاهنان اعظم به پیلاطوس گفتند: آن فریبکار وقتی زنده بود، یک بار گفت: «من پس از سه روز زنده می شوم.» پس خواهش می کنیم دستور فرمایید قبر را تا سه روز زیر نظر داشته باشند تا شاگردانش نتوانند بیایند و جسد او را بدزدند و ادّعا کنند که او زنده

۱- ۱۰۷. متی ۴۸: ۲۶.

۲- ۱۰۸. یوحنا ۳: ۱۸.

۳- ۱۰۹. لوقا ۵۰: ۲۳.

۴- ۱۱۰. اعمال رسولان ۲۹: ۲۷.

۵- ۱۱۱. لوقا ۵۵: ۲۳.

۶- ۱۱۲. مرقس ۱: ۱۶.

شده است. پیلاطوس نیز به درخواست آنان عمل کرد. یکشنبه صبح زود (آغاز هفته) مریم مجدلیه و آن مریم دیگر به سر قبر رفتند. ناگهان زمین لرزه شدیدی رخ داد؛ چرا که یکی از فرشتگان خداوند از آسمان پایین آمده، به سوی سنگ قبر رفت و آن را به کناری افکند و بر آن نشست. صورت فرشته می درخشید و لباسش مثل برف سفید بود.(۱)

مرقس این حادثه را به گونه دیگری باز می گوید و از بانگ زلزله شدید، سخنی به میان نمی آورد. او یادآوری می کند که وقتی مریم مجدلیه، سالومه و مریم مادر یعقوب بر سر قبر رسیدند، دیدند که سنگ بزرگ جا به جا شده و در قبر باز است. پس داخل قبر که مثل یک غار بود شدند و دیدند فرشته ای با لباس سفید در طرف راست قبر نشسته است.(۲)

لوقا در همین مورد می گوید: «وقتی آن ها به آنجا رسیدند و دیدند که سنگ بزرگ جلوی قبر به کناری رفته، وارد قبر شدند؛ امّا جسد عیسای خداوند آنجا نبود! در این فکر بودند که چه بر سر جسد آمده است، ناگاه دو مرد با لباس هایی درخشان و خیره کننده، در مقابل ایشان ظاهر شدند.» (۳)

لوقا افزون بر نام زنانی که در اناجیل دیگر آمده، چند زن دیگر را هم جزء شاهدان این رویداد یاد می کند.

امّا یوحنا در انجیلش معتقد است که تنها مریم مجدلیه بر سر قبر عیسی علیه السلام آمد و هنگامی که دید سنگ قبر به کناری رفته، با عجله نزد پطرس و آن شاگردی که عیسی علیه السلام او را دوست می داشت، رفت و گفت:

۱- ۱۱۳. ر. ک متی ۶۶ - ۶۲: ۲۷ و ۳ - ۱: ۲۸.

۲- ۱۱۴. مرقس ۵ - ۱: ۱۶.

۳- ۱۱۵. لوقا ۵ - ۱: ۲۴.

«جسـد خداونـد را از قبر برده اند و معلوم نیست کجا گذاشـته اند.» پطرس و آن شاگرد دیگر دویدند تا به درگاه قبر رسـیدند. پس پطرس داخل قبر شـد و فقط کفن خالی را دیـد. آن گاه آن شاگرد دیگر هم داخل قبر شـد و ایمان آورد که عیسـی زنده شده است؛ چون تا آن وقت آن ها هنوز به این حقیقت پی نبرده بودند که کتاب آسمانی می فرماید که او باید زنده شود. پس آنان به خانه رفتند و مریم آنجا تنها ماند. او ایسـتاده بود و گریه می کرد. همچنان که اشک می ریخت، خم شد و داخل قبر را نگاه کرد. در همان هنگام دو فرشته را با لباس سفید در جایی نشسته دید که جسد عیسی علیه السلام گذاشته شده بود.(۱)

آشـکار شدن مسـیح علیه السلام برای شاگردان و دیگران نیز از موارد اختلافی در میان اناجیل است. در انجیل متی آمده است کـه مریـم مجـدلیه و آن مریـم دیگر، پس از آن که عیسـی علیه السـلام را در مقابـل خـود دیدنـد، به پاهـای او افتادنـد و او را پرسـتش کردند. عیسـی علیه السـلام هم به ایشان فرمود: نترسید! بروید به برادران من بگویید هرچه زودتر به جلیل بروند تا مرا در آنجا ببینند. پس یازده شاگرد عیسـی علیه السلام به جلیل رفتند و بر کوهی که وی گفته بود، گرد آمدند. وقتی عیسی علیه السلام را در آنجا دیدند، او را پرستش کردند؛ ولی بعضی از ایشان شک داشتند که او همان عیسی علیه السلام باشد.(۲)

امّـا مرقس می گویـد همـان فرشـته ای که مریم او را دیـده، به او و دیگر زنان گفته است که برویـد و به شاگردان عیسـی علیه السلام و پطرس مژده دهید که او

۱- ۱۱۶. یوحنا ۱: ۲۰ – ۱۲.

۲- ۱۱۷. متی ۱۸ – ۹: ۲۸.

پیش از شما به جلیل می رود تا شما را در آنجا ببینند.(۱) مرقس همچنین می افزاید اوّلین کسی که مسیح را دید، مریم مجدلیه بود که عیسی علیه السلام از وجود او هفت روح ناپاک را بیرون کرده بود. او نیز رفت و به شاگردان عیسی علیه السلام که گریان و پریشان حال بودند، مژده داد که عیسی علیه السلام را زنده دیده است؛ امّا ایشان سخن او را باور نکردند تا این که عصر همان روز، عیسی علیه السلام خود را به دو نفر از ایشان نشان داد. آن دو نیز دیگران را باخبر کردند؛ ولی باز هیچ کس حرفشان را باور نکرد. در آخر عیسی علیه السلام بر آن یازده شاگرد، وقتی که شام می خوردند، ظاهر شد و ایشان را به خاطر بی ایمانی و سماجت شان سرزنش کرد؛ زیرا گفته های کسانی که او را بعد از مرگ زنده دیده بودند، باور نکرده بودند.(۲)

گفته لوقا به گونه دیگری است. او می گوید: همان دو مردی که با لباس های درخشان در برابر زن ها ظاهر شدند، به آنان گفتند که عیسی علیه السلام اینجا نیست! او زنده شده است! به یاد آورید سخنانی را که در جلیل به شما گفت که «می بایست به دست مردم گناهکار تسلیم شده، کشته شود و روز سوم برخیزد.» زنان، گفته های عیسی علیه السلام را به یاد آوردند. آن گاه یازده شاگرد او را با خبر ساختند، ولی شاگردان گفته های ایشان را باور نکردند.

سپس لوقا از آشکار شدن عیسی علیه السلام بر دو شاگرد خود، در عصر همان روز پرده بر می دارد. بازخوانی داستان به گونه ای است که گویا، لوقا خود، با آنان همراه بوده است. او می افزاید: آن دو، بی درنگ به اورشلیم باز گشتند

۱- ۱۱۸. مرقس ۷: ۱۶.

۲- ۱۱۹. همان ۱۴ - ۹: ۱۶.

و نزد یازده شاگرد عیسی علیه السلام رفتند که با سایر پیروان او گرد آمده بودند و می گفتند: «خداوند حقیقتاً زنده شده است! پطرس نیز او را دیده است!» در همان حال که گرم گفت و گو بودند، ناگهان عیسی علیه السلام در میانشان ایستاد و سلام کرد؛ امّا همه وحشت کردند؛ چون تصور کردند که دارند روح می بینند. آن گاه عیسی علیه السلام با آنان به خوردن ماهی و عسل مشغول شد.(۱)

یوحنا در انجیل خود چنین حکایت می کند: که پس از آنکه مریم مجدلیه آن دو فرشته را دید، فرشته ها از او پرسیدند: «چرا گریه می کنی؟» جواب داد: «جسد خداوند مرا برده اند و نمی دانم کجا گذاشته اند.» ناگاه مریم احساس کرد که کسی پشت سر او ایستاده است. برگشت و نگاه کرد. خود عیسی علیه السلام بود؛ ولی مریم او را نشناخت. عیسی علیه السلام از مریم پرسید: «چرا گریه می کنی؟ دنبال چه کسی می گردی؟» مریم به گمان این که باغبان است، به او گفت: «آقا! اگر تو او را برده ای، بگو کجا گذاشته ای تا بروم او را بردارم.» عیسی علیه السلام گفت: «مریم!» مریم برگشت و عیسی را شناخت و با شادی فریاد زد: «استاد!» عیسی فرمود: «به من دست نزن! چون هنوز به بالا نزد پدرم نرفته ام؛ ولی برو و برادرانم را پیدا کن و به ایشان بگو که من نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا می روم.» مریم نیز شاگردان را یافته، آنان را خبر داد.(۲)

یوحنا همچنین می افزاید: غروب همان روز، عیسی علیه السلام بر شاگردان خود آشکار شد و به آن ها سلام کرد و زخم دست ها و پهلوی خود را به

۱- ۱۲۰. لوقا ۴۴ - ۴: ۲۴.

۲- ۱۲۱. یوحنا ۱۸ - ۱۲: ۲۰.

ایشان نشان داد تا او را بشناسند. آن گاه به آنان گفت: «همچنان که پدر، مرا به این جهان فرستاد، من نیز شما را به میان مردم می فرستم.» در این دیدار، «توما» که یکی از دوازده شاگرد مسیح علیه السلام بود، حاضر نبود. وقتی به او گفتند که خداوند را دیده اند، جواب داد: «من که باور نمی کنم، تا خودم زخم میخ های صلیب را در دست های او نبینم ... » پس از هشت روز شاگردان باز دور هم جمع شدند. این بار توما نیز با ایشان بود. بار دیگر مسیح علیه السلام بر آنان آشکار شد و سلام کرد. در نتیجه، توما نیز ایمان آورد.(۱)

آن گاه یوحنا می گوید: «شاگردان عیسی علیه السلام معجزات بسیاری از او دیدند که در این کتاب نوشته نشده است؛ ولی همین مقدار نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی علیه السلام، همان مسیح و فرزند خداست و با ایمان به او، زندگی جاوید بیابید.» (۲)

این جملات نشانه آن است که یوحنا، انجیل خود را به پایان رسانده و سخن دیگری نخواهد افزود؛ امّا وی در ضمن گفتاری به داستان آشکار شدن عیسی علیه السلام بر شاگردان، در دریاچه جلیل، اشاره می کند.(۳) گرچه دانشمندان کتاب مقدّس، در پذیرش این آخرین بخش به عنوان جزئی از انجیل یوحنا تردید دارند، امّا کلیسا آن را رسمیت داده است و به عنوان بخشی از این انجیل می داند.

آنچه بیان شد، گزارشی کوتاه از داستان مصلوب شدن، زنده شدن دوباره و آشکار شدن عیسی علیه السلام بر شاگردان و دیگر مردم بود. خواننده

۱- ۱۲۲. همان ۲۹ - ۱۹: ۲۰.

۲- ۱۲۳. همان ۳۰: ۲۰ - ۳۱.

۳- ۱۲۴. ر. ک: یوحنا ۲۳ - ۱: ۲۱.

اناجیل، به هنگام رو به رو شدن با این داستان ها دچار شک و تردید خواهد شد؛ زیرا در این میان، با تناقض های بسیاری مواجه خواهد گشت. از همین روست که معتقدم هیچ پژوهش گری نمی تواند در مسئله مصلوب شدن مسیح علیه السلام، و زنده شدن دوباره و ظهور او از خلال مطالعه اناجیل به یقین برسد.

اکنون به چند نکته که درخور تأمل است اشاره می کنم:

اناجیل درباره این قضیه اتفاق دارند که پس از گرفتاری عیسی علیه السلام، همه شاگردان او گریختند و او را تنها گذاشتند.(۱) تنها کسی که مخفیانه از پی او می رفت، پطرس بود و او همان کسی است که وقتی (به هنگام تعقیب عیسی علیه السلام) از او پرسیدند، آیا تو نیز با مسیح هستی؟ ابتدا انکار کرد، بار دوم قسم خورد که من اصلاً این مرد را نمی شناسم و بار سوم مسیح انکار نمود. درست در همین هنگام خروس بانگ زد و پطرس گفته عیسی علیه السلام را به یاد آورد که گفته بود: «پیش از آن که خروس بخواند، تو سه بار مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفت و زار زار گریست.(۲)

جزئیات این داستان، بر ما آشکار نیست؛ مثلاً نمی دانیم که آیا پطرس به خانه ای که عیسی علیه السلام و کاهنان در آن بوده اند، وارد شد یا خیر؟ گزارش های اناجیل هم در این موارد، متزلزل است. در اینجا این پرسش رخ می نماید که اگر هیچ کس با عیسی علیه السلام نبوده، پس متی و یوحنا که از شاگردان مسیح علیه السلام بوده اند، چگونه داستان گفت و گوی وی با رئیس

۱- ۱۲۵. ر. ک: مرقس ۵۱: ۱۴؛ متی ۵۶: ۲۶.

۲- ۱۲۶. متی ۷۵ - ۶۹: ۲۶.

کاهنان را روایت کرده اند؟ پاسخ مسیحیان آن است که تمامی آنچه این دو نقل کرده اند، به مدد الهام الهی صورت گرفته است. امّا واقعیت آن است که در گزارش جزئیات این حادثه، آن قدر تناقض وجود دارد که نمی توان همه این روایت ها را الهام دانست. به عنوان مثال، یکی بر آن است که به او شرابی آمیخته با مواد مخدر نوشانیدند و دیگری سخن دیگری دارد.

از این رو، جای هیچ تردیدی نمی ماند که آنچه در اناجیل آمده، همان چیزهایی است که میان مردم رایج بوده و دهان به دهان گشته است. در این زمینه می توان به داستان آشکار شدن مسیح علیه السلام بر آن دو مرد اشاره کرد؛ لوقا در جریان گزارش این رویداد می گوید: «یکی از آن دو که «کلئوپاس» نام داشت، جواب داد: تو در این شهر باید تنها کسی باشی که از وقایع چند روز اخیر بی خبر مانده ای!» (1) بنابراین، داستان مصلوب شدن عیسی علیه السلام روایتی شهودی نبوده و وحی و الهام در آن دست نداشته اند؛ این حادثه همان گونه که در زبان مردم جریان داشته، به اناجیل هم سرایت کرده است. پر واضح است که آنچه بر زبان مردم افتد و از دهانی به دهان دیگر سرایت یابد، همیشه در معرض کم و زیاد شدن قرار دارد و قابل اطمینان نمی باشد.

جریان زنده شدن دوباره مسیح علیه السلام هم مشمول همین اصل است؛ سخنان رایج میان مردم در این مسئله هم به اناجیل راه یافته است. اگر نگاهی به اناجیل بیندازیم، خواهیم دید که این مسئله یکی از

۱- ۱۲۷. لوقا ۱۸: ۲۴.

پرتناقض ترین مسائل آن به شمار می آید؛ مثلاً ـ در یک انجیل، از جمله کسانی را که دیدند سنگ قبر به کنار رفت، مریم مجدلیه و آن مریم دیگر معرفی می کند و در انجیل دیگر روایت می کند که عده ای از مردم هم با آن ها بودند و آن دیگری نقل می کند که زنان زیادی گواه این رویداد بوده اند و یا مثلاً انجیل متی درباره فرشته ای که سنگ را به کناری زد و آن زلزله بزرگ را ایجاد نمود، می گوید: در حالی توسط مریم دیده شد که بر روی سنگ نشسته بود؛(۱) در حالی که مرقس می گوید او در طرف راست قبر نشسته بود.(۲) امّا لوقا هیچ یک از این دو روایت را نیاورده، بلکه می گوید که زنان، ناگاه با دو مرد رو به رو شدند که لباس هایی درخشان و خیره کننده بر تن داشتند.(۳) و یوحنا، نقل کرده: مریم مجدلیه، در ابتدا هیچ فرشته ای را ندید. تنها به دنبال پطرس رفت و با او بازگشت. پس از آن که پطرس آنجا را ترک کرد، مریم به قبر نگاه کرد و دو فرشته را با لباس های سفید دید.(۴)

داستان زنده شدن دوباره مسیح علیه السلام نیز، هیچ گواهی ندارد. پرسش پیشین اینجا نیز در خور طرح است: اگر نویسنده انجیل، خود، چیزی ندیده، چگونه آن را نقل می کند؟ در جایگاه پاسخ، باز هم بر وحی و الهام، پافشاری می شود؛ امری که به سبب تناقض های فراوان موجود در این داستان، از سکوت هم قبیح تر است.

برای فردی که خود را در مقام داوری قرار دهد، تنها یک راه باقی می ماند و آن این است که بگوید: مسئله مصلوب شدن مسیح علیه السلام و مرگ

۱- ۱۲۸. متی ۳ – ۱: ۲۸.

۲- ۱۲۹. مرقس ۱۶: ۴ – ۶.

۳- ۱۳۰. لوقا ۲۴: ۱ – ۴.

۴- ۱۳۱. یوحنا ۱۳ – ۱: ۲۰.

و برپـا خاسـتن او، نتیجه سـخنان نقـل شـده ای است که در میـان مردم رایـج بوده و اگر کتاب های دیگری که کلیسا آن ها را تحریـم کرده، امروزه در دسـترس بـود، به یقین، حقـایق مهمّی آشـکار می گشت. مسـئله آشـکار شـدن عیسـی علیه السـلام بر شاگردان نیز از وضع بهتری برخوردار نیست و آنچه تاکنون گفتیم، ما را از بررسی جداگانه آن بی نیاز می کند.

امّـا در بـاره فردی که در نظر مسـیحیت، در کشـته شـدن عیسـی علیه السـلام، نقش محوری داشـته، یعنی یهودای اسـخریوطی. گفتنی است که از میان اناجیل چهارگانه، تنها متی از او یاد کرده و گفته: «امّا یهودای خائن، وقتی که دید عیسـی علیه السـلام به مرگ محکوم شده است، از کار خود پشـیمان شد و سی سکه نقره ای که گرفته بود، نزد کاهنان اعظم و سران قوم آورد تا به ایشان باز گردانـد ... او سـکه ها را در خانه خـدا ریخت و بیرون رفت و خود را با طناب خفه کرد.» (۱) جالب است که در «اعمـال رسولان» سـرانجام یهودا به گونه دیگری بیان شـده است. لوقا، روایتگر جلسه ای است که در آن بایـد جایگزینی برای یهودای خـائن بیابنـد. در این جمع پطرس برخاسـته، می گویـد: « ... یهودا یکی از مـا بود. او را نیز عیسـی مسـیح علیه السـلام انتخـاب کرده بود تـاماننـد ما رسول خـدا باشـد؛ ولی با پولی که بابت خیانت خود گرفت، مزرعه ای خریـد. در همانجا با سـر سقوط کرد، از دونیم شد و تمام روده هایش بیرون ریخت. خبر مرگ او فوری در شـهر پیچید و مردم اسم آن زمین را «مزرعه خون» گذاشتند.» (۲)

ص:۸۰

۱- ۱۳۲. متی ۵ - ۳: ۲۷.

۲- ۱۳۳. اعمال رسولان ۱۵: ۱ - ۱۹.

پطرس این سخنان را در جمع شاگردان مسیح علیه السلام، در حالی می گوید که متی هم حضور دارد. لوقا، به نام کسانی که آنجا بوده اند، اشاره کرده است. پرسشی که آرام مان نمی گذارد، این است که چگونه سرانجام یهودا، بر متی مخفی مانده، در حالی که تمام اورشلیم از این داستان، با خبر بوده اند؟ همه می دانسته اند که او خود، مزرعه ای خرید و هرگز خود را به دار نیاویخت؛ امّا متی به گونه ای دیگر سرانجام وی را بازگو می کند!

بنابراین، می توان پذیرفت که یهودای اسخریوطی به مسیح علیه السلام خیانت کرد، امّا پایان و مرگ او با چندگانگی رو به روست. اسلام، یهودا را همان کسی می داند که به جای عیسی علیه السلام بر صلیب آویختند. و انجیل برنابا هم، با قرآن هم نو است. احتمال دارد که در کتاب های تحریم شده نیز عاقبت یهودا به همین گونه آمده باشد.

اکنون، بهتر می فهمیم که چرا کلیسا در قرن چهارم، تمامی کتاب ها را تحریم نمود و تنها کتاب هایی را برگزید که بتواند با آن ها آنچه را که خود می خواهد، بر تن مسیح علیه السلام بپوشاند و از مسیحیت، فقط نامی باقی بگذارد.

شگفت آور است که در اناجیل و کتاب های دیگر عهد جدید، از مریم عذرا علیها السلام، مادر مسیح علیه السلام که دومین شخصیت مقدّس مسیحیان است، پس از مرگ مسیح علیه السلام هیچ یادی نشده است. هیچ یک نگفته اند که آیا او مسیح علیه السلام را دیده یا خیر. از سوی دیگر، آیا می توان پذیرفت که مسیح علیه السلام بر مریم مجدلیه که هفت شیطان را از روح او بیرون کرده بود، آشکار شود؛ امّا برای این که از دردها و رنج های مادرش بکاهد، دست به کاری نزند؟ آیا

آشکار شدن بر مریم مقدس علیها السلام، شایسته تر از ظهور بر مریم مجدلیه نبود؟ گمان می کنم که سکوت اناجیل در این مورد باز با رمزها و اشاره هایی همراه است که دانشمندان کلیسا باید آن را بیابند.

ص:۸۲

فدا و گناه اصلی

اساس و بنیان عقیده مسیحیت را آموزه «فدا»،(۱) یعنی نجات بشریت به وسیله مرگ عیسی مسیح علیه السلام تشکیل می دهد. فهم درست آموزه فـدا با امر دیگری به نام «گناه اصـلی» پیوند خورده است. به اعتقاد مسـیحیان، پس از آن که آدم و حوا علیه السـلام دچار گناه شدند، آثار چندی از گناه برجای ماند. یکی از آن آثار این است که گناه در نسل بشر شروع شد و مردم به گناه کردن مبادرت ورزیدنـد. این امر سـبب بریـده شـدن پیونـد میان خدا و انسان شد و انسان از خدای خود دوری گزید. در واقع، آدم علیه السـلام بـا گنـاه خویش تمـام فرزنـدان خود را دور از خداونـد نگـاه داشت. در نتیجه، انسـان هـا همه با مرگ، همنشین شدند و مرگ، چون میراثی از نسلی به نسل دیگر راه پیدا کرد.

مقصود از این مرگ، مرگ روحی و فساد ذاتی است؛ یعنی تمام انسان ها در زمان تولـد، فاسـد بوده و این فساد در تمام جنبه های زنـدگی آنان وارد شده است. انسان تازه تولد یافته، چیز نیکویی در خود ندارد تا خدا را راضـی کند و هیچ قدرتی ندارد که وضع خود را تغییر دهد.(۲) به بیـان دیگر، انسانی که تازه پای به دنیا می نهـد، مملو از شـهوات، زشتی ها و گناهان بوده و یکسره در زیان است.

ص:۸۳

۱- ۱۳۴. sacrifice.

۲- ۱۳۵. ر. ك: در آمدی بر تاریخ و کلام مسیحیت، محمّد رضا زیبایی نژاد، ص ۱۶۶.

آدم علیه السلام با گناه خویش، سبب نابودی صورت خداوندی در خود گشت و دوستی میان خود و خدا را از بین برد؛ امّا از آن رو که او توبه کرد و خداوند هم توبه اش را پذیرفت، باز خدا در دل او جای داشت و از او دور نشد. حتّی خداوند به او وعده داد که او را از دست شیطان رها کرده، بر او پیروز خواهد نمود. همچنین خداوند گفت: کسی را خواهد فرستاد تا بشریت را از گناهانشان دور نماید و بار گناهان انسان را به دوش کشد؛ کسی که سبب باز شدن درهای ملکوت و صلح و دوستی دوباره میان خدا و انسان خواهد بود.

پس از زمان و انتظاری طولانی، خداوند، تنها فرزند خود را فرستاد تا بشریت را از گناهان نجات دهند و عهد جدیدی میان خدا و انسان ببندد. دردها و رنج هایی که یگانه فرزند خدا کشید، سبب شد تا سنگینی بار گناه از دوش آدمی سبک شود و او پاک گردد و زندگی جدیدی را آغاز نماید.

اناجیل چهارگانه، هیچ اشاره ای به «گناه اصلی و فدا» ندارند. در عهد جدید، نامه های پولس و به ویژه نامه او به رومیان از این آموزه سخن گفته اند. پولس می گوید: «وقتی آدم علیه السلام گناه کرد، گناه او تمام نسل بشر را آلوده ساخت و باعث شیوع مرگ در سراسر جهان شد. در نتیجه، همه چیز دچار فرسودگی و تباهی گشت؛ چون انسان ها همه گناه کردند.» (۱)

بنابراین، پولس، نخستین کسی است که از گناه اصلی و سپس آلوده شدن همه انسان ها به گناه سخن گفته است. پولس همچنین اظهار

۱- ۱۳۶. نامه رومیان ۱۲: ۵.

می دارد: همان گونه که گناه و مرگ به وسیله یک انسان وارد جهان شد، نجات نیز توسط یک انسان صورت خواهد گرفت. از این رو می گوید: «در نتیجه، گناه یک انسان، یعنی آدم علیه السلام، مرگ و نابودی همه چیز را در چنگال خود گرفت؛ امّا تمام کسانی که هدیه خدا، یعنی آمرزش و پاکی کامل از گناه را می پذیرند، از آن پس شریک حیات و سلطنت یک انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح علیه السلام می گردند ... ».(۱) بنابراین، در اینجا شباهتی بین آدم علیه السلام و عیسی علیه السلام است؛ زیرا همان گونه که آدم علیه السلام، سبب شد تا همه کسانی که با ولادت طبیعی به او وابسته اند، آلوده به گناه و مرگ شوند، مسیح علیه السلام نیز باعث شد تا همه کسانی که با ولادت روحانی به او وابسته اند، از پاکی و حیات بهره مند گردند.

در نتیجه می توان گفت که سنگ بنای اعتقاد به گناه اصلی و فدا، در مسیحیت را پولس نهاده و مسیح علیه السلام، خود به این امر توجه نکرده و فرا نخوانده است.

در اینجا به بیان نکته ها و پرسش های مطرح درباره این عقیده می پردازیم:

مسئله مهم و اساسی در عقیده مسیحیت به خطای اصلی و فدا این است که آیا می توان گفت که مسیح علیه السلام از آموزه ای با این اندازه از اهمیت، غافل مانده و یا آن را از خاطر برده و در مورد آن سخن نگفته است؟ آنگاه یهودی متعصبی چون پولس که شکنجه گر و قاتل پیروان مسیح علیه السلام بود، بیاید و این عقیده را اعلان کند و کلیسا با پذیرش آن، آن را از ارکان مهم

۱- ۱۳۷. ر. ک: همان ۱۷: ۵ - ۱۹.

قرارش بدهـد، آیا این عقیـده در مورد مسـیح علیه السـلام سـزاوار است؛ با وجود آن که هـدف او – به گفته خود مسـیحیان – نجات بشریت بوده است؟ و آیا مردم نمی دانسته اند که جانشان، آلوده به گناهی است که آدم علیه السلام مرتکب شده بود و این عیسـی علیه السـلام که در برابر آن ها موعظه می کنـد، همانی است که برای نجات آن ها از این آلودگی آمده است؟ آیا مسـیح علیه السلام باید همه این ها را از یاد ببرد و بازگویی همه این موارد را به پولس بسپارد که از شاگردان ویژه او در زمان حیاتش نیز نبود؟ آیا سـزاوار نبود که مسـیح علیه السـلام، دسـتکم، رسولان خود را از این عقیـده آگاه می ساخت تا آن ها هم مبلّغ آن باشند؟

از این ها که بگذریم، هیچ یک از اناجیل به مسـئله فدا اشاره نمی کنند و به ویژه دو انجیل متی و یوحنا که به عقیده مسـیحیان منسوب به دو رسول و شاگرد مسـیح علیه السـلام می باشند نه از فدا و نه از گناه آدم هیچ سخنی نمی گویند. مرقس نیز که از شـاگردان پطرس رسول بوده و انجیـل خود را برگزیـده تعـالیم او می دانسـته، به این آموزه توجهی ننموده، در حـالی که خود مرقس، از همراهان پولس به شـمار می آیـد. چگونه ممکن است که او چنین مسـئله مهمّی را از پولس نشـنیده و ننوشـته باشد! لوقا هم که در برخی سفرهای پولس یار او بوده، هیچ گزارشی از گناه اصلی و فدا ارائه نکرده است.

پرسش هایی از این دست، آموزه فدا را هرچه بیشتر با تردید همراه می سازد؛ آموزه ای که نه مسیح علیه السلام و نه هیچ یک از رسولان و شـاگردان او از آن سـخن نگفته انـد. این آمـوزه، بیش از هر چیز زاییـده خیـال پولس است. و گمـان می برم که کارهای پولس در برابر مسیحیان قبل از توبه اش

و تعقیب و فشار و کشتار آن ها احساس گناه شدیدی را در وی، پس از توبه زنده کرده و او برای رهایی از عذاب وجدان و توجیه و پاک نمودن گناهان گذشته خود، دست به ساختن این آموزه زده است. پولس در یک فرافکنی تاریخی، بر همه آدمیان لباس گناه پوشانده و برای رهایی از مصیبتی که خود دچار آن بوده، دیگران را نیز گرفتار کرده است؛ چنان که در مثل گفته اند: «مصیبت وقتی عمومی شد، آسان می شود.» این ها همه در صورتی است که مراتب ایمان و توبه پولس را بپذیریم، و به او گمان نیکو داشته باشیم و درستی انتساب نامه ها را به او تأیید کنیم.

افزون بر این، عقیده مزبور با پرسش دیگری هم رو به روست و آن این که اساساً گناه آدمیان، از قرون نخستین، یعنی از زمان آدم علیه السلام تا زمان مسیح علیه السلام چه بوده، آیا همه آن ها گناهکار بوده اند و مورد بخشش پروردگار قرار نگرفته اند؛ در حالی که در تمام کتاب مقدّس از انسان های بزرگی، چون پیامبران و اولیای الهی پرهیزکاران و شهدایی یاد می شود که در راه خدا جان باخته اند؟ چنان که خود مسیح علیه السلام نیز در عهد جدید از کشته شدن زکریاعلیه السلام سخن می گوید. حال باید پرسید که انسان هایی این چنین، روی به کدام سوی دارند؟ آیا به سبب گناه اصلی و نیامدن منجی باید راه آتش در پیش گیرند؟!

مسیحیان در برابر این پرسش مهم، پاسخی مخالف عقل و فطرت داده اند. آنان به سادگی، پیامبران بزرگ خداوند را مورد توهین قرار می دهند و می گویند: «گناهکارانی که پیش از آمدن منجی مرده اند، پایان کارشان روشن است و امّا پرهیزکاران با این امید خالص، جان داده اند که

مسیح علیه السلام، سرانجام روزی آمده، آن ها را از آتش الهی خواهد رهانید!» (۱)

بنا بر این سخن، باید گفت که همه پیامبران بزرگ، مانند: نوح، ابراهیم، موسی، داوود، اسحاق، یعقوب و دیگر پیامبران الهی – که درود و سلام خدا بر همه آنان باد! – در جهنم منتظر آمدن مسیح علیه السلام و نجات خود بوده اند! کدام عقل سلیم، چنین سخن بیهوده ای را می پذیرد؟ افزون بر این که این گفته، ناسازگار با «عهد جدید» هم هست، آنجا که متی روایتگر کلام مسیح علیه السلام می شود: «این را به شما بگویم که عده زیادی از قوم های غیر یهود، مانند این افسر رومی، از سراسر دنیا آمده، در درگاه خداوند با ابراهیم و اسحاق و یعقوب همنشین خواهند شد.» (۲)

همچنین مسیح علیه السلام، جایگاه کودکان را در ملکوت خداوند می بیند و به آن تصریح می کند. افزون بر آن، جای جای عهد جدید، نشانه های بزرگداشت عیسی مسیح علیه السلام از پیامبران خداوند را به همراه دارد. او تأکید می کند که آنان جایی جز ملکوت خدا ندارند. با این اوصاف، نمی دانم که گفته هایی به این اندازه سبک و بی ارزش، چگونه و از چه راهی به ساحت پاک مسیح علیه السلام نسبت داده شده است؟ آیا معقول است که خداوند در این دنیا انسان های بزرگی را به عنوان پیامبران خود برگزیند و آن ها هم همه هستی خود را وقف به انجام رساندن رسالت الهی و هدایت مردم نمایند و آن گاه پس از مرگ، به خاطر گناه آدم به جهنم بروند تا آن که مسیح علیه السلام بیاید و نجاتشان دهد؟

۱- ۱۳۸. المسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۳۴۵.

۲- ۱۳۹. متی ۱۱: ۸.

و در واقع، من حیران و پریشانم که چگونه چنین عقیده ای را بپذیرم و آن را از امور مسلّم بشمارم! آیا غیر از این است که کلیسا این عقیده را قبول کرده و معتبر دانسته، در حالی که با عقل و فطرت مخالف می باشد! سخن را در این مورد به پایان می برم و فقط می گویم که عهد قدیم نیز چنین آموزه ای را نمی پذیرد؛ زیرا عکس این مسئله، در تمام عهد قدیم جلوه دارد؛ مثلاً در کتاب حزقیال نبی علیه السلام می خوانیم: «هر که گناه کند، خودش خواهد مرد! نه پسر برای گناهان پدرش مجازات خواهد شد و نه پدر برای گناهان پسرش. پس انسان خوب و درستکار، پاداش خوبی و نیکوکاری خود را خواهد یافت و انسان بدکردار نیز به سزای اعمال خود خواهد رسید.» (۱)

البته مسیحیان در اینجا بین گناه فردی و اجتماعی، تفاوت گذارده و از رهگذر آن دست به توجیه آموزه بالا می زنند؛ امّا حقیقت آن است که این امر هم، کمکی به حل مشکل یاد شده نمی کند.

گرچه بر متن هایی دیگر از کتاب مقدّس، در ردّ آموزه فدا می توان تکیه کرد، امّا در این مجال به همین اندازه بسنده می کنیم و بحث گسترده را به فرصتی دیگر وا می گذاریم.

۱- ۱۴۰. حزقیال ۲۰: ۱۸.

مسیح (علیه السلام) کیست؟

مسیح (علیه السلام) کیست؟

«مسیح علیه السلام کیست؟»، در کلام مسیحیان پرسشی بی اندازه مهم است؛ زیرا اگر برای یافتن پاسخ، به سراغ عهد جدید برویم، با القابی رو به رو می شویم که ایجاد هماهنگی میان آن ها کاری بس دشوار است. عهد جدید، مسیح علیه السلام را پسر انسان و پسر خدا و خدای جسمیت یافتن می خواند. در ادامه به بررسی هر یک از این القاب و میزان هماهنگی میان آن ها خواهیم پرداخت.

پسر انسان

هر کس عهد جدید را به دقت مورد مطالعه قرار دهد، درمی یابد که مسیح علیه السلام، خود، بر این لقب پای می فشارد. در ذیل نگاهی آماری به اناجیل چهارگانه و میزان به کارگیری این لقب از سوی خود مسیح علیه السلام خواهیم دوخت.

در انجیل متی، لقب «پسر انسان»، ۲۷ مرتبه از سوی مسیح علیه السلام به کار گرفته شده است:

«متی ۶: ۹، ۲۱: ۱۸، ۲۳: ۱۰، ۱۹: ۱۱، ۸: ۱۲، ۳۲: ۱۳، ۴۱: ۱۳، ۳۷: ۱۳، ۴۰: ۱۳، ۱۴: ۱۶، ۲۷: ۱۶، ۹: ۱۷، ۱۲: ۱۷، ۲۸: ۲۴، ۴۰: ۲۴، ۱۳: ۲۵، ۳۱: ۲۵، ۲۳: ۲۶، ۴۶: ۲۶، ۶۴: ۲۶.»

ص:۹۰

در انجیل مرقس، ۱۲ مرتبه:

«مرقس ۱۰: ۲، ۲۸: ۲، ۳۱: ۸، ۱۰: ۹، ۳۱: ۹، ۳۳: ۱۰، ۴۴: ۱۰، ۲۵: ۱۳، ۲۱: ۱۴، ۴۱: ۱۴، ۶۲: ۱۴.»

در انجیل لوقا، ۲۱ مرتبه:

«لوقا ۲۴: ۵، ۵: ۶، ۳۴: ۷، ۲۲: ۹، ۴۵: ۹، ۳۰: ۱۱، ۸: ۱۲، ۱۰: ۱۲، ۲۲: ۶، ۵۶: ۹، ۵۷: ۹، ۴۰: ۱۲، ۲۲: ۱۷، ۲۵: ۱۷، ۲۶: ۱۷، ۳۰: ۱۷، ۳۲: ۱۸، ۱۰: ۱۹، ۲۷: ۲۱، ۳۶: ۲۱، ۲۲: ۲۲، ۴۸: ۲۲، ۶۸: ۲۲.»

و در انجیل یوحنا، ۱۰ مرتبه:

«یوحنا ۵۱: ۱، ۳۱: ۳، ۲۷: ۵، ۲۷: ۶، ۵۳: ۶، ۶۳: ۶، ۲۸: ۸، ۳۴: ۱۲، ۱۴: ۳.»

اعتقاد من این است که تأکید مسیح علیه السلام بر لقب «پسر انسان»، اشاره ای روشن بر جهت انسانی اوست. او مانند دیگر انسان ها گرسنه می شد، تشنه می گشت، می خوابید، تفریح می کرد، درد می کشید، و به بسیاری از امور دیگر احتیاج پیدا می کرد. وی با این تأکید می خواست بیان کند که انسانی مانند دیگر انسان هاست و تنها تفاوتش با دیگران آن است که به او وحی می شود و همچون دیگر پیامبران با آسمان ارتباط دارد.

امّا مسیحیان در این لقب، چیز دیگری را می جویند. آن ها معتقدند که مسیح علیه السلام در خواری و درد با ما شریک است؛ ولی از آن رو که او پسر انسانی است که دارای ریشه ای آسمانی می باشد، «آدم» جدیدی هم هست. او آغازگر بشریت نوین محسوب می شود. بنابراین، او آدمی آسمانی است که ایمان آورندگان به او در قیامت به صورت او برخواهند خاست.

همچنین مسیحیان اعتقاد دارند که «پسر انسان» عبارتی دشوار است

که از یک سو بر بلندی مرتبه مسیح علیه السلام اشاره دارد و از سوی دیگر، پرده افکنی کرده، او را در حجاب نگاه می دارد. از این رو، مسیحیان از عبارت «پسر انسان» به معانی فراوانی دست می یابند که در ابتدا به ذهن نمی آید؛ مثلاً هنگامی که مسیح علیه السلام این عبارت را به کار می برد، به عهد قدیم و خواب دانیال علیه السلام اشاره دارد؛ آنجا که دانیال علیه السلام از پسر انسان وجود ازلی (خدا) یاد می کند که بر همه انسان ها و پادشاهان حکومت خواهد کرد.(۱)

و امّا عقاید و روایات یهودی بر تمایز آشکار میان «پسر انسان» و «وجود ازلی» آن تأکید دارد. از این رو، یهودیان به کارگیری این لقب را توهین روشنی به خداوند می دانستند. انجیل متی در این باره می گوید: «کاهن اعظم به او گفت: تو را به نام خداوند زنده تو قسم می دهم که جواب بدهی: آیا تو مسیح فرزند خدا هستی یا نه؟ عیسی جواب داد: بلی، هستم و یک روز پسر خدا را (مرا) خواهید دید که در دست راست قوّت (خدا) نشسته و بر ابرهای آسمان می آید. ناگهان، کاهن اعظم لباس خود را درید و فریاد زد: کفر گفت! کفر گفت!» (۲) برای یهودیان آشکار بود که مسیح علیه السلام، ادّعایی فراتر از پیامبری کرده و خود را به مرز الوهیت رسانده است.

به راستی چگونه می توان این کلام را فهمید که مسیح علیه السلام، انسان و فرزند انسان بوده و در همان حال خدا و فرزند خدا باشد. آری، ممکن است که انسان با عبادت و اطاعت از مولایش به چنان درجه عالی قرب الهی برسد که توانایی تصرف در جهان را بیابد؛ امّا آیا او هرگز خدا خواهد شد! عقل انسانی چنین امری را قبول نمی کند.

ص:۹۲

۱- ۱۴۱. دانیال: ۷.

۲- ۱۴۲. متی: ۶۶ - ۲۶.

پسر خدا

کلیسا این نام را، رازی می داند که به حقیقت مسیح علیه السلام اشاره دارد و به همین خاطر بر به کارگیری آن پای می فشارد. اهمیّت این نام در آن است که با پذیرش آن، آموزه های فدا و تثلیث کامل می شود؛ چه این که مسیح علیه السلام در آموزه تثلیث، ذات دوم می باشد.

امّا استفاده نکردن مسیح علیه السلام از این نام در اناجیل همگون (متی، مرقس و لوقا) سبب سرگردانی پژوهشگر می شود. او در این اناجیل، پیاپی خود را «پسر انسان» می خواند. آنجایی که در اناجیل سه گانه عنوان «پسر خدا» به او نسبت داده شده، یا بیان نویسنده است و یا نقل سخن دیگران می باشد. البته در برخی موارد، خود مسیح علیه السلام از خداوند به عنوان «پدرم» یاد می کند، امّا هرگز خود را «پسر خدا» نخوانده است.

آری، در انجیل یوحنا او سه بار، خود را «پسر خدا» می نامد. همین طور در مواردی به خود با واژه «پسر» و به خدا با واژه «پدر» اشاره می کند. با این حال این لقب پسر خدا در کتاب مقدّس در موارد دیگری هم استفاده شده است. مثلا بنی اسرائیل فرزندان خدا نامیده شدند و داوود نیز پسر خدا نامیده شده ولی مسیحیان می گویند استعمال این لفظ در موارد فوق استعاره است امّا استعمال این نام، برای مسیح علیه السلام حقیقی است و هیچ گونه مجازی در کار نیست.

پس از گردآوری عهد جدید، الوهیت عیسی علیه السلام به شکل رسمی و آشکار پذیرفته شد. از آن پس، ایمان مسیحی با اعتقاد به «پسر خدا» بودن عیسی علیه السلام و این که او خود خداست، کامل می گردد.

ص:۹۳

با این حال، مسیحیان می گویند که «خدای پدر» دارای ویژگی هایی فراتر از پسر آسمانی خود می باشد. اگر چه مسیح علیه السلام دارای کرامت هایی است که او را برابر با خدا قرار می دهد، امّا خدای پدر به گواهی خود مسیح علیه السلام و نویسندگان عهد جدید دارای امتیازاتی است که عیسی علیه السلام فاقد آن هاست؛ مثلاً او منشأ و مقصد همه موجودات می باشد. از این رو، مسیح علیه السلام در آخرالزمان در برابر او خضوع نموده، به نشانه فروتنی، سر به زیر می اندازد.

از آن جهت که سخن از «پسر خدا» گفتن با آموزه «تثلیث» همراه است، در ادامه به بررسی مسئله تثلیث می پردازیم و در ضمن آن از مسئله «پسر خدا» بودن مسیح علیه السلام نیز اندکی بحث می کنیم.

ص:۹۴

تثلیث

تثلیث(۱)اعتقاد به تثلیث، اوّلین راز، و اساس آموزه های مسیحیت را تشکیل می دهد؛ درست همان گونه که توحید، بنیان اعتقادی در اسلام به شمار می آید. ما مسیحیان هر کاری را با آن، یعنی به نام پدر، پسر و روح القدس آغاز می کنیم. و این اوّلین چیزی بود که در کودکی آموختم. در آغاز غذا خوردن و هنگام ورود به کلیسا و نماز این عبارت را می خوانیم. به همین خاطر، گمان نمی کنم هیچ آموزه دیگری همچون تثلیث در جان فرد مسیحی رسوخ کرده باشد. با این حال، فهم آن نه تنها بسیار مشکل، بلکه غیر ممکن است ما مسیحیان بر این باوریم که «تثلیث» با حقایق برتر الهی مرتبط است و از این رو، عقل انسانی را راهی برای رسیدن به آن نمی باشد. در نتیجه، تثلیث به عنوان رازی سر ناگشوده و برتر از درک بشر باقی می ماند.

گفتنی است که مسیحیان، بر خلاف تصوّر رایج از آموزه تثلیث، مسیحیان به سه خدا اعتقاد ندارند؛ بلکه آن ها به خدای یگانه ای ایمان دارند که از سه شخصیت برخوردار است: پدر و پسر و روح القدس.

واقعیت این است که واژه تثلیث در کتاب مقدّس وارد نشده و گمان

ص:۹۵

۱- ۱۴۳. taanach.

می رود که نخستین بـار، «ترتولیـان» (۱) در قرن دوم میلادی آن را به کـار گرفته باشـد. سپس در نیمه قرن سوم «سبیلیوس» تلاش نموده تـا تفسیری از آن به دست دهـد: «تثلیث امری حقیقی درباره خـدا نیست؛ بلکه تنها اعلامی خارجی به شمار می آید. به همین جهت، آموزه ای ناپایدار و غیر ابدی خواهد بود.»

«آریوس» بر این باور بود که تنها «پـدر» موجودی ازلی است و «پسر» و «روح القدس» هر دو آفریده او هستند؛ امّا با این حال، از سایر آفریدگان او جدا هستند.

آن گاه «آتاناسیوس» (۲) آشکار شد و آموزه تثلیث را به شکل رسمی آن پایه گذاری کرد. مدّت ها میان دانشمندان مسیحی و رهبران کلیسا در مورد پـذیرش نظر آریوس(۳) یـا آتاناسیوس نزاع و درگیری وجود داشت تـا آن که پس از شکل گیری شورای «نیقیه» و حـدود یک ماه گفت و گو و جـدال، سرانجام دیدگاه آتاناسیوس به عنوان رأی رسمی کلیسا پذیرفته شد و «قانون ایمان» چنین ابراز گردید:

«مـا خـدایی را می پرستیم که یکی است در عین سه تـا و سه تـاست در عین یکی. پـدر و پسر و روح القـدس هر کـدام یک شخص انـد؛ امّا سه خـدا نیستند و خداونـد، یگانه است. پس این سه با هم ازلی و، مساوی هستند. و انسان ناجی (عیسی علیه السلام)، خود نیز بر همین عقیده است.» (۴)

ص:۹۶

۱- ۱۴۴. tertullian.

۲- ۱۴۵. athanasius.

۳- ۱۴۶. arius.

۴- ۱۴۷. نظره عن قرب فی المسیحیه، ص ۳۷.

قانون ایمان آتاناسیوس، در قرن پنجم به وسیله «اگوستین» (۱) برجسته شده و تا امروز به عنوان عقیده رسمی کلیسا باقی مانده است. پس از آن، در سال ۴۵۱ م و در شورای «کالسدون» (۲) اقرار به تثلیث به عنوان آموزه ای تغییر ناپذیر شناخته شد؛ به طوری که هر سخنی بر خلاف آن کفر تلقی می شد و گوینده به مرگ یا قطع عضو محکوم می گشت.

با این حال، اصلاح این آموزه همچنان ادامه یافت؛ زیرا مسیحیان قبول دارند که تثلیث نیازمند آن است تا هر از چند گاهی فردی بانگ بیدار باش و اصلاحی در مورد آن برآورد. آن که درباره تثلیث مطالعه دارد، نمی تواند «ژان کالوین»، مصلح مسیحی قرن ۱۶، را از یاد ببرد. او از تساوی کامل بین شخصیت های سه گانه سخن گفت و بر آن به عنوان آموزه ای پایدار تأکید کرد.

و قانون ایمان به عنوان اعتقاد نامه رسمی کلیسا، به گونه ای آشکار آموزه تثلیث را ابراز می دارد. و من به خاطر دارم که در هفت سالگی و تابستانی که در دِیر بودم «قانون ایمان» را به خاطر سپردم؛ قانونی که متن آن چنین است:

«من به خدای واحد ایمان دارم؛ پدر قادر مطلق؛ خالق آسمان و زمین و همه آنچه دیده می شود و آنچه دیده نمی شود و ایمان دارم به پروردگار واحد، عیسی مسیح، پسر خداوند یگانه که در ازل از پدر به وجود آمد؛ خدایی از خدا، نوری از نور و خدایی حقیقی از خدای حقیقی، مولودی غیر

۱- ۱۴۸. augustine.

۲- ۱۴۹. Chalcedon council.

مخلوق، مساوی با پدر در ذات و همان که به وسیله او همه چیز وجود یافت و برای خاطر ما آدمیان و برای نجات ما از آسمان نزول کرد. از روح القدس و مریم عذرا تولد یافت و در عهد پیلاطوس به صلیب آویخته شد، درد کشید و مدفون گشت و در روز سوم از میان مردگان برخاست؛ همان گونه که در کتاب ها آمده است و به آسمان صعود کرد و در سمت راست پدر نشست و از آنجا بار دیگر خواهد آمد که جاویدان و با شکوه بر زندگان و مردگان به عدالت حکم فرماید. و من ایمان دارم به روح القدس، پروردگار حیات که از پدر و پسر، به وجود آمده است؛ همو که به همراه پدر و پسر مورد پرستش و ستایش است و سخن گوینده با پیامبران می باشد و من ایمان دارم به کلیسای مقدّس و به تعمید نخستین، جهت بخشش گناهان و رستاخیز انسان ها پس از مرگ؛ آمین!»

مسیحیان نظریه تثلیث را در ۶ نکته خلاصه کرده اند.

۱. کتاب مقدّس، از سه شخص به عنوان «شخص خدا» یاد کرده است.

۲. گرچه این سه از ذاتی واحد برخوردارند؛ امّا با این حال، کتاب مقدّس برای آن ها شخصیت های متمایزی می شناسد.

۳. این تثلیث، در حقیقتِ خدا، امری ناپایدار و ظاهری نیست؛ بلکه امری حقیقی و پایدار به شمار می آید.

۴. این تثلیث، به معنای سه خدایی نیست؛ بلکه مقصود این است که ذاتی واحد، دارای سه شخصیت است.

۵. شخصیت های سه گانه پدر و پسر و روح القدس با یکدیگر [در قدرت و عظمت]برابرند.

ص:۹۸

۶. در آموزه تثلیث، هیچ گونه تناقضی یافت نمی شود.

مسیحیان بر توحید، تأکید می ورزند و می گویند که آفریننده جهان و اداره کننده امور آن، یگانه است؛ ولی با این حال، در تعریف آن حقیقت واحد می گویند که از سه شخصیت که در قدرت و عظمت برابرند (پدر، پسر و روح القدس)، تشکیل شده است.

آن ها همچنین بر تدریجی بودن شناخت خداوند اصرار می ورزند. خداوند به یکباره خود را بر بشر آشکار نکرده است؛ زیرا شدّت نور او چشم ها را خیره می کرد. بدین سبب، شناخت کامل خداوند، به شناخت مسیح علیه السلام پیوند خورده است. بنابراین، تا زمان جسمیت یافتن مسیح علیه السلام، حقیقت و کنه خداوند بر بشریت پوشیده بود و کسی توان درک آن را نداشت تا آن که با آمدن عیسی مسیح علیه السلام، خداوند، پرده از حقیقت خود، برداشت و با جسمیت یافتن در مسیح علیه السلام خود را شناساند.

در عهد قدیم، اشاره ای به تثلیث نشده است و به نظر می آید که در آن، همه توجه و تلاش بر پایدار کردن آموزه توحید در جان های قوم بنی اسرائیل و دور کردن ایشان از بت پرستی بوده است. این امر نیازمند زمانی بسیار بوده تا آن ها بتوانند با توحید خو بگیرند و زندگی کنند؛ آموزه ای که تا آن زمان با آن انس نداشته اند. از این رو، هنگامی که موسی علیه السلام به میقات پروردگار می رود و بازگشت او با تأخیر صورت می پذیرد، بنی اسرائیل به پرستش گوساله طلایی رو می آورند؛ گویا هنوز رنگی از بت پرستی همنشین آن ها بوده و راحت شان نگذاشته است. به همین جهت، خواننده عهد قدیم در جای جای آن و به صورت آشکار،

آموزه توحید را می بیند و بلکه آن را از نخستین سفارها می یابد؛ مثلاً در کتاب تثنیه می خوانیم: «ای اسرائیل! گوش کن که خدا و پروردگار ما، پروردگار یکتاست.» (۱)

بنابراین، جست و جوی تثلیث در عهد قدیم، کاری بیهوده خواهد بود. البته «پدر» در آن به کار رفته که مراد از آن معنای مجازی، یعنی خداوند سبحان است که پدر نیکان و درستکاران می باشد. همچنین است کلمه «پسر» که معنای مجازی از آن به ذهن می آید، نه معنای حقیقی. و نیز کلمه «روح القدس» در عهد قدیم به کار رفته ولی دارای معانی زیاد و مختلف همچون: دمیدن حیات، نفس، باد و غیر این ها می باشد و به گفته مسیحیان گویا خداوند بشر را برای نقطه پایان آماده می کرد تا در عهد جدید خود را به عنوان «پدر و پسر و روح القدس» معرفی نماید.

آمدن مسیح علیه السلام هم، با تأکید دوباره بر آموزه توحید همراه گشت؛ مثلاً او در پاسخ یکی از دانشمندان مذهبی که از مهم ترین احکام خداوند پرسید، گفت: «اوّل همه احکام این است که ای اسرائیل! گوش کن که خداوند و پروردگار ما خداوند واحد است.(۲)

ایشان معتقدند در جهت کشف آموزه تثلیث که فهم آن برای انسان دشوار است، مسیح علیه السلام نیز راه تدریج را در پیش گرفت. او در آغاز، واژه «پدر» را به معنای خداوند که پدر همه نیکان و درستکاران و مؤمنان است و به تمام ایشان لطف و مهر می ورزد، به کار برد.(۳) امّا بنا بر اعتقاد

۱- ۱۵۰. تثنیه ۶: ۴.

۲- ۱۵۱. مرقس ۲۹: ۱۲.

۳- ۱۵۲. ر. ک: متی ۳۰: ۱۰؛ ۱۶: ۵؛ مرقس ۲۶ - ۲۵: ۱۱.

مسیحیان، زمانی که عیسی علیه السلام با واژه «پدر»، خداوند را مورد خطاب قرار می داد، معنای حقیقی آن را در نظر داشت.(۱) پس در اینجا مراد، پدر خاص مسیح علیه السلام است و واژه پدر از معنای مجازی به معنای حقیقی، یعنی «شخص اوّل» انتقال یافت.

واژه «پسر» را نیز مسیح علیه السلام در آغاز، در مورد همه فرزندان خدا، یعنی مؤمنان به کار برد.(۲) او تا اینجا، هنوز معنای مجازی را در نظر داشت؛ امّا آن زمان که این واژه را در مورد خویش به کار گرفت و خود را «پسر خدا» خواند، معنای حقیقی آن را در نظر گرفت. آری، او خود را پسر یگانه خدا می دانست.(۳)

امّا از چگونگی به کار گیری واژه «روح القدس» در عهد جدید، نمی توان آن را به عنوان یکی از شخصیت های سه گانه تشکیل دهنده روز پنطیکاست(۴) که روح القدس به صورتی آشکار، تجلی یافت.

از آنچه گفته شد، در می یابیم که از شخصیت های سه گانه در عهد جدید، به صورت جدای از یکدیگر یاد شده است؛ امّا آیا در کتاب های عهد جدید، می توان آموزه تثلیث را به گونه ای آشکار یافت؟ تنها در یک جا به شکل صریح این عقیده ابراز شده است: «پس بروید و تمام قوم ها را شاگرد من سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس غسل تعمید دهید.» (۵)

ص:۱۰۱

۱- ۱۵۳. ر. ک: متی ۲۵: ۱۱ – ۲۷.

۲- ۱۵۴. متی ۹: ۵؛ ۴۵: ۵.

۳- ۱۵۵. یوحنا ۳۵: ۹؛ ۳۷: ۱۰.

۴- ۱۵۶. عید پنطیکاست {pentecost}: عید یاد بود حلول روح القدس است بر شاگردان مسیح علیه السلام که پنجاه روز پس از عید فصح بر پا می شود. [م

۵- ۱۵۷. متی ۱۹: ۲۸.

که بدیهی است ذکر سه تا نام در پشت سر هم این را نمی رساند که این سه، یک ذات مشترک دارند.

البته اشاره دیگری نیز در نامه اوّل یوحنا(۱) بوده که در قرن ۱۹ و پس از مطالعات فراوان روشن شده که چنین تعبیری در نسخه های قدیمی این انجیل وجود نداشته است. از این رو، در نسخه های جدید، آن را حذف کرده اند.

برخی از مسیحیان گمان برده اند که پولس در نامه دوم خود به قرنتیان، اشاره روشنی به تثلیث دارد؛ آنجا که می گوید: «فیض خداوند ما، عیسی مسیح با همه شما باشد! محبّت خدا و رفاقت روح القدس نصیب شما گردد!» (۲) امّا همان گونه که می بینیم، نامی از شخصیت های سه گانه در آن نیامده است.

مسیحیان در توجیه این که چرا در عهد جدید واژه تثلیث نیامده، می گویند: درست است که واژه تثلیث در عهد جدید وارد نشده، امّا باید گفت که آموزه تثلیث، نه تنها نیازمند واژگان نیست، بلکه اساسا فرد مسیحی تنها زمانی آن را خواهد یافت که با عبادت، به خداوند، نزدیک شود. و از پدر به پسر و روح القدس منتقل گردد [و در نهایت به یگانه بودن ذات آن ها آگاه شود].(۳)

البته باید گفت که تثلیث، ساخته مسیحیان نیست و دارای بنیان های استوار تاریخی است؛ و از زمان باستان پرستش خدا در گروه های سه تایی

ص:۱۰۲

۱- ۱۵۸. اوّل یوحنا ۷: ۵.

۲- ۱۵۹. نامه دوم قرنتیان ۱۴: ۱۳.

۳- ۱۶۰. ر. ک: معجم الایمان المسیحی، ص ۱۶۴.

در میان بت پرستان معمول بود. و قبل از آمدن مسیح علیه السلام در مصر و فلسطین و چین و هند و جاهای دیگر رواج داشته است. مهم ترین داستانی که شباهت های بسیاری با تثلیث مسیحی برقرار می کند، افسانه «اُزیریس» مصری است که در آن، اُزیریس به دست برادرش کشته می شود. آن گاه «ایزیس» (خواهر و زن او) جسدش را حنوط می کند. آن گاه ازیریس زنده می شود و خدای جهان پایین می گردد. سپس ایزیس از ازیریس، پس از مرگ او باردار می شود و فرزندی به نام هوروس برایش دنیا می آورد. و مهریان باستان خدا را در گروه سه تایی «ازیرس» و «ایزیس» و «هوروس» می پرستیدند و از آن پس، ازیریس، رب النوع مصر قدیم گردید.

برخی از پدران نخستین مسیحی با پذیرش این امر که داستان ازیریس می تواند زمینه ساز ظهور تثلیث باشد، بر تفاوت اساسی این داستان و زندگی مسیح علیه السلام تأکید ورزیده و گفته اند: «داستان ازیریس مصری، داستان خدایی است که از دنیا رفت و سپس به گونه ای اسطوره ای و خرافی زنده شد؛ در حالی که زندگی مسیح علیه السلام مرگ و برپا خاستن او در انجیل، داستانی تاریخی و واقعی به شمار می آید و هرگز رنگ وبوی افسانه به خود نمی گیرد» (۱).

این توضیح مختصری بود از آموزه تثلیث در نزد مسیحیان که معتقدند خداوند در شخص مسیح علیه السلام جسمیت یافته است؛ یعنی شخصیت دوم از شخصیت های سه گانه، طبیعت انسانی گرفته و از هر

۱- ۱۶۱. قاموس کتاب مقدّس، ص ۹۰۴.

جهت به جز گناه اصلی با ما شباهت پیدا نموده است؛ چنان که یوحنا می گوید: «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد» (۱)

بنابراین، خداوند برای آن که پرده از چهره خود براندازد، به صورت بشری به زمین آمد و انسان را ملاقات کرد. آفریدگان نیز خداوند را در صورت مسیح علیه السلام زیارت کردند.(۲)

امّا بایـد دانست که انسان شدن خدا، هیچ آسـیبی به الوهیت او وارد نمی کند؛ بلکه برای انسان شدن همین اندازه که خداوند، گاهی از عظمت الهی خود، چشم پوشی می کند و آن را پنهان نگاه می دارد، کافی است.(۳)

اکنون، پس از تبیین آموزه تثلیث به بیـان پرسـش هـا و نقـد هـایی پیرامون آن خواهیم پرداخت. در این مجال، از طرح مباحث فلسفی خودداری نموده، سعی در ارائه سخن به شکلی ساده و روشن داریم.

الف. نخستین پیامـد آموزه تثلیث، کنار گذاشـتن خِرَد انسانی است؛ زیرا مسـیحیان بر این باورنـد که تثلیث سـرّی است فراتر از درک بشـر، که آن را جز بـا ایمـان پایـدار و حقیقی به مسـیح علیه السـلام، از راه دیگری نمی توان فهمیـد، امّا بایـد گفت که پرسش ها و گزاره ها در رویارویی با خرد انسانی، سه گونه اند:

۱. گزاره های سازگار با خرد یا خرد پـذیر: گزاره هایی هسـتند که خرد آدمی آن را می پـذیرد و به درستی آن ها اقرار دارد، مانند این که جزء کوچک تر از کل است.

ص:۱۰۴

۱- ۱۶۲. یوحنا ۱۴: ۱.

۲- ۱۶۳. المسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۳۱۲.

۳- ۱۶۴. همان، ص ۲۷۲.

۲. گزاره هـای ناسازگـار بـا خرد یا خرد ستیز: گزاره هایی هسـتند که خرد آن ها را نمی پـذیرد و رد می کنـد،ماننـد: اجتماع نقیضـین مثـل این که گفته شود: «زیـد در یـک زمـان هم موجود است و هم غیر موجود.» معلوم است که خرد انسان تأکیـد بر محال بودن مثل چنین قضیه ای دارد.

۳. گزاره هـای فراتر از خرد یـا خرد گریز: گزاره هـایی غیبی هسـتند که دست خرد از رسـیدن به آن هـا کوتاه است. در جهان اموری وجود دارد که اگر وحی نبود، هرگز به شـناختی از آن ها دست نمی یافتیم، مانند: برخی از احکام شـرعی و همین طور رابطه میان کارهای اختیاری انسان در دنیا و پیامـدهای اخروی آن که خرد انسان، از فهم چگونگی این رابطه ناتوان است؛ چرا که مربوط به عالم غیب می باشد.

باید توجه داشت که نباید گزاره هایی از گونه سوم (گزاره های فراتر از خرد) را، قسـمی از گزاره های گروه دوم (گزاره های ناسازگـار بـا خرد) به شـمار آورد؛ زیرا هرگز گزاره هـایی که خرد، توان فهم آن هـا را نـدارد، بـا گزاره هـایی که خرد آدمی حکم به بطلان آن ها می نماید، برابر نیسـتند. این در واقع همان دامی است که مسـیحیان در آن گرفتار شده و به مغالطه دست یازیده اند؛ زیرا آموزه تثلیث، با عقل آدمی سرِ ناسازگاری دارد. آن ها هنگامی که با اشکالات عقلی رو به رو می شوند، ابراز می دارنـد که این حقـایق، اموری غیـبی انـد و خرد را راهی برای وصول به آن هـا نیست. آنـان حتّی دربـاره گزاره هـایی که ناسازگار با خرد هسـتند نیز همین توجیه را تکرار می کننـد. و با این که بسـیاری از گزاره های دینی را مخالف خرد می دانند، امّا به شکل تعبدی می پذیرند.

ص:۱۰۵

آیـا آن گونه که مسـیحیان می گوینـد، می توان برای کسب ایمان، عقل را کنار گـذاشت؟ آیا در اینجا تناقض روشـنی وجود ندارد؟ انسان چگونه می تواند دین درست را از نادرست تشخیص دهد؟ آیا این کار با عقل و خرد، صورت نمی پذیرد؟ حتّی عیسـی علیه السـلام و شـاگردان او هم برای به اثبات رسانـدن رسالت مسـیح علیه السـلام با اسـتفاده از اسـتدلال عقلی با، یهود مناظره می کردنـد. عیسـی علیه السـلام در آنجا که میان بشارت عهـد قدیم به آمدن منجی و زندگی خود پیوند زده و خود را همـان پیامبر منتظر معرفی کرده، در واقع آن ها را به پیروی از عقل فرا خوانـده است. بنابراین، اگر عقل، نقش اساسـی و تعیین کننده در تشخیص دین درست دارد، چگونه می توان به آموزه ای ایمان آورد که عقل آن را رد می کند و نمی پذیرد؟

دانشـمندان مسیحی به برخی از اشکالات فلسفی آموزه تثلیث اعتراف کرده و گفته اند که بر خلاف اعتقاد رایج مسیحیان، که به سه شخصـیت متمایز از هم ایمان دارند و با این حال، هر سه را یک ذات می دانند، باید توجه داشت که نمی توان امر یگانه ای را در همـان حـال که یکی است، سه تا دانست و یا در همان حال که سه تا می باشـد، یکی پنـداشت؛ زیرا این کار مسـتلزم تناقضی صریح خواهد بود.

از سوی دیگر، پـذیرش این که ذات یگانه خـدا، از سه شخصـیت متمایز برآمده، مسـتلزم ترکیب در ذات و در نتیجه نیازمندی خداونـد خواهـد بـود؛ چرا کـه هر امر مرکـبی، برای کامـل شـدن بـه اجزای خـود نیـاز دارد. ایـن در حـالی است که خداونـد، موجودی بسیط و بی نیاز است؛ پس نمی توان در یک موجود از نیاز و بی نیازی در کنار هم سخن گفت.

ص:۱۰۶

افزون بر این، خداوند از هر جهت بسیط است و امکان ندارد - آن چنان که مسیحیان ادّعا می کنند - جزئی از او جدا شود و در انسان، حلول کند یا با آن متحد شود. همچنین حلول او در انسان، سبب می شود که او در معرض تغییر و تحول قرار گیرد؛ در حالی که خداوند موجودی ثابت و ازلی و ابدی است.

ب. همان گونه که پیش از این گفتیم، آموزه تثلیث در قرن دوم میلادی به وسیله «ترتولیان» بیان شد. بنابراین، نسبت دادن آن به مسیح علیه السلام و یا شاگردان او به کلی نادرست می باشد. مسیحیان می گویند: عیسی مسیح علیه السلام و برخی شاگردان او به ویژه پولس در شکل گیری مؤلفه های اساسی این آموزه کوشیده اند و آن گاه دانشمندان و پدران روحانی تنها کاری که کردند، گذاشتن نام «اقنوم» (ذات و شخصیت) بر شخصیت های سه گانه و آشکار نمودن آموزه تثلیث بود.

باید گفت که این سخن، ادّعایی بیش نیست؛ زیرا تا قرن چهارم میلادی، آموزه تثلیث، مورد توجه و اعتماد مسیحیان نبود و هیچ جایی در میان آموزه های اصلی و مهم دین مسیح نداشت. و پیش از این روشن شد که «آتناسیوس» برای نخستین بار به آن شکل علنی داد و پس از نزاع های بسیار، آن را در شورای نیقیه (۳۲۵ م) به تصویب رساند، درست به همان شکلی که امروزه در دسترس است.

بنابراین، نه تنها آموزه تثلیث، برگرفته از تعالیم مسیح نیست، بلکه نتیجه مستقیم خیال انسان است. از همین جهت است که این آموزه در درون خود، با تناقض های فراوان رو به رو می باشد تا جایی که پدر

آتناسیوس، مروج آموزه عیسای خدایی اعتراف می کرد که هرچه بیشتر درباره آن می نویسد، کمتر می تواند آن را روشن نماید.(۱)

پس این سخن که پذیرش آموزه تثلیث واجب می باشد، به دلیل آن که از وحی برآمده است حتّی با وجود ناسازگاری آن با عقل سخن نادرستی به شمار می رود؛ زیرا دانشمندان مسیحی، خود در این مسئله اتفاق نظر ندارند. سده اوّل و دوم میلادی صفحات بسیاری از گوناگونی آرای آن ها را در بردارد. حتّی پس از رسمیت یافتن آموزه تثلیث و با وجود مجازات نمودن مخالفان آن و دست زدن به تفتیش عقاید و کشتن و زندانی کردن آن ها توسط کلیسا، باز هم فریاد مخالفان بر پا بود و هیچ گاه ساکت نشد؛ فریاد هایی که هر از چند گاه، خبر از نامعقول بودن آموزه ای رسمی در دین مسیح علیه السلام می داد.

ج. مسیحیان، عهد جدید را کامل کننده عهد قدیم می دانند. بنابراین، نباید در عهد جدید، آموزه ای ناسازگار با عهد قدیم یافت شود. این در حالی است که «خدا» و اوصاف او در عهد قدیم به گونه ای شناسانده می شود که سر ناسازگاری با آموزه تثلیث دارد؛ آموزه ای که بنا به گفته مسیحیان برآمده از عهد جدید می باشد.

خدا در عهد قدیم به عنوان وجودی ازلی و ابدی شناسانده شده است؛ آنجا که می گوید: « ... مگر نه که من خداوند ازلی و ابدی هستم.» (۲) او همچنین خالق مدبر است و جهان، آفریده و مورد تدبیر و امر اوست.

۱- ۱۶۵. نظره عن قرب فی المسیحیه، ص ۳۸.

۲- ۱۶۶. اشعیا ۴: ۴۱.

و بنابراین، با انسان تفاوت دارد: «همانا من خـدا هسـتم، نه انسان.» (۱) و نیز خداونـد شبیه نـدارد؛ زیرا هر تصویری از او که در ذهن آدمی ساخته شود، خود، بتی به شمار می آید.(۲)

اگرچه عهـد قـدیم، ویژگی هـایی بیش از این برای خداونـد ذکر کرده، امّـا از مقـایسه همین موارد با آموزه تثلیث و جسـمیت یافتن خدا در انسان، ناسازگاری بین عهد قدیم و آنچه مسیحیان می گویند، روشن می شود. موجودی که در عهد قدیم، خالق و زنده و ازلی و غیر انسان معرفی می شود، در عهد جدید بدل به مخلوقی می گردد که از شکم انسانی دیگر بیرون می آید و ماننـد انسـان هـا می خورد و می آشامـد و غم و شـادی دارد و سـرانجام بر صـلیب می میرد؛ اوصـافی که به راسـتی هیـچ خرد سالمی، سازگاری آن را با وجود برتر و مقدّس خداوند نمی پذیرد.

د. حتّی اگر مانند مسـیحیان برای خدا سه شخصـیت متمایز که در هستی و قدرت و عظمت مساوی هسـتند، برشمردیم، آن گاه باید میان شخصیت اوّل (پدر) و شخصیت دوم (پسر) هیچ گونه تفاوتی وجود نداشته باشد و هرگز یکی نیازمند دیگری نباشد؛ در صورتی که عهـد جدیـد، مخالف این گفته را بیان می کنـد؛ مثلاً آمـده که مسـیح به گواه خودش در مقابل پـدر، فروتن و خاضع باقی ماند.(۳) همچنین او از زمـان قیـامت آگاه نبوده و تنها پـدر است که هنگام وقوع آن را می دانـد.(۴) پدر، منشأ و غایت

۱- ۱۶۷. هوشع ۹: ۱۱.

۲- ۱۶۸. اشعیا ۳: ۳۱.

۳- ۱۶۹. متی ۲۷: ۱۱.

۴- ۱۷۰. همان ۳۷: ۲۴.

همه چیز است.(۱) پسر در هر کاری پیرو پدر می باشد(۲) و پدر بزرگ تر از پسر است.(۳)

گفته های آمده از عهد جدید، عدم تساوی میان شخصیت های سه گانه را به تأکید، بیان می کند. «پدر»، در این کتاب ها، اصل و منشأ همه چیز و بی نیاز و دارای قدرتی بی همتا است؛ در حالی که «پسر»، یکسره نیازمند اوست و بدون اذن پدر نمی تواند به کاری بپردازد. و این چیزی است که عقل می پذیرد و عهد جدید تأیید می نماید.

اکنون و با توجه به توصیف خدا و مسیح علیه السلام در عهد جدید، چگونه می توان به تساوی میان دو شخصیت، در ذات و قدرت و عظمت حکم کرد؟ و چگونه می توان، مسیح علیه السلام را که آفریده خداست، «خدا» به شمار آورد؟

ه. عهد جدید، در موارد بسیاری، خداوند را «پدر» همه مؤمنان و درستکاران و نیکان می خواند. مسیح علیه السلام خود، گاهی خطاب به مومنان، از خداوند به عنوان «پدر آسمانی» (۴) آن ها یاد می کند. در نمازهای روزانه نیز بنا به فرمان مسیح علیه السلام می خوانیم: «ای پدر ما که در آسمانی! نام مقدّس تو گرامی باد!» (۵) همچنین در انجیل متی آمده است: «پدر آسمانی، شما را به شرطی خواهد بخشید که شما نیز آنانی را که به شما بدی کرده اند، ببخشید.» (۶)

افزون بر این، در مواردی، عهد جدید، مؤمنان را فرزندان خدا

۱- ۱۷۱. نامه اوّل قرنتیان ۶: ۸.

۲- ۱۷۲. یوحنا ۱۹: ۵.

۳- ۱۷۳. همان ۲۸: ۱۴.

۴- ۱۷۴. متی ۱: ۶.

۵- ۱۷۵. همان ۹: ۶.

۶- ۱۷۶. همان ۱۴: ۶ و ۱۵.

می خواند. دو نمونه زیر بیانگر همین نکته است:

«خوشا به حال آنان که برای برقراری صلح در میان مردم کوشش می کنند؛ زیرا ایشان فرزندان خدا نامیده خواهند شد.» (۱)

«امّا کسانی که شایسته رسیدن به آن عالم و برخاستن از میان مردگان شوند ... و ممکن نیست که دیگر بمیرند و از این لحاظ مانند فرشتگان و فرزندان خدا می شوند؛ چون که پسران قیامت می گردند.» (۲)

پرسشی که اکنون فرصت طرح می یابد این است که با وجود پافشاری عهد جدید در پدر خواندن خدا، به عنوان پدر همه مؤمنان و پاکان، چرا این واژه تنها در مورد مسیح معنایی حقیقی به خود می گیرد و چرا به کارگیری آن برای دیگران، کاربردی مجازی پیدا می کند؟

مسیحیان در پاسخ، به آشکار شدن معجزه های بسیار به دست عیسی مسیح علیه السلام همچون زنده کردن مردگان، شفای بیماران و مانند آن ها اشاره می کنند و اگر با شمرده شدن معجزه های پیامبران دیگر رو به رو شوند، خواهند گفت: آری، اظهار معجزه، ویژه مسیح علیه السلام نبوده و پیامبران دیگر هم معجزه داشته اند؛ امّا چگونگی ارائه معجزه در مورد مسیح علیه السلام، کیفیت خاصی دارد که او را به کلی از دیگران متمایز می سازد. پیامبران دیگر در جریان معجزه، تنها یک وسیله بوده اند و انجام معجزه به دست آن ها به قدرت و اجازه پروردگار صورت می گرفته است؛ امّا مسیح علیه السلام، خود به گونه مستقیم و بی واسطه، دست به اظهار معجزه می زده است. از این رو،

۱- ۱۷۷. همان ۹: ۵.

۲- ۱۷۸. لوقا ۳۵: ۲۰ و ۳۶.

معجزه هـای او تنهـا بـا یـک اشـاره یـا حرکت و یـا گفتن یک کلمه صورت می گرفته و او در فرآینـد معجزه، الوهیت خود را آشکار می نموده است.(۱)

این پاسـخ، هم بـا عهـد جدیـد و هم بـا آموزه های مسـیح علیه السـلام ناسازگار است. این پیامبر الهی بارها تکرار می کرد که معجزه هایش را با قدرت خود و به صورت مستقل انجام نمی دهد؛ بلکه اذن و قدرت خداوند سبب انجام آن هاست. در گفته های او می خوانیم: « ... من از پیش خود نمی توانم کاری را انجام دهم، بلکه چنان که شنیده ام، داوری می کنم و داوری من عادلانه است؛ زیرا مطابق میل و اراده خدایی است که مرا فرسـتاده، نه مطابق میل خودم.» (۲) در جایی دیگر عیسی مسیح علیه السـلام گفته است: «امّا اگر من با انگشـتان خدا ارواح پلید را از وجود مردم بیرون می کنم، این ثابت می کند که ملکوت خدا در میان شما آغاز شده است.» (۳) و معلوم است که مراد از انگشتان، قدرت الهی است.

اگر کسـی در جست و جوی یافتن اشاره های روشن تری بر این مطلب باشـد، می توانـد آن را در «کتاب اعمال رسولان» و در حالی که بر زبان پطرس رسول جاری است، در یابد: «حال، ای مردان اسـرائیلی! این سـخنان را بشـنوید! همان طور که خود نیز می دانیـد، خـدا به وسـیله عیسای ناصـری قدرت ها، معجزه ها و آیاتی عجیب در میان شـما ظاهر کرد [تا به همه ثابت کند که عیسی علیه السلام از جانب او آمده است.(۴)]

اکنون و با وجود این همه گواه، آیا باز هم می توان گفت که عیسی

۱- ۱۷۹. المسیح فی الفکر الاسلامی، ص ۲۳۶.

۲- ۱۸۰. یوحنا ۳۰: ۵.

۳- ۱۸۱. لوقا ۲۰: ۱۱.

۴- ۱۸۲. اعمال رسولان ۲۲: ۲.

مسیح علیه السلام، به گونه ای مستقل و با قدرت خود دست به انجام معجزه می زده است؟ آیا باز هم می توان او را به صورتی حقیقی، فرزند خدا خواند تا دیگران را از فرزندی خدا، بهره ای به جز مجاز نباشد؟

و. از آنچه گفته شد معلوم گردید که نام شخصیت های سه گانه، تنها در انجیل متی و در یک مورد، آن هم هنگامی که از رستاخیز مسیح علیه السلام و آشکار شدن او بر شاگردان، سخن گفته می شود، با هم آمده است؛ آنجا که عیسی علیه السلام به شاگردانش می گوید: «پس بروید و تمام قوم ها را شاگرد من سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس غسل تعمید دهید!» (۱)

بر این سخن، ایرادهایی متوجه است:

۱. این بخش از داستان، مورد اتفاق نیست و نویسندگان اناجیل دیگر، با متی همراهی نکرده اند. مرقس، همین بخش را این گونه بیان می کند: «در آخر [عیسی علیه السلام] به آن یازده شاگرد، وقتی که شام می خوردند، ظاهر شد و ایشان را به خاطر بی ایمانی و سخت دلی شان سرزنش کرد؛ زیرا گفته های کسانی را که او را بعد از مرگ زنده دیده بودند، باور نکرده بودند. سپس به ایشان گفت: حال باید به سراسر دنیا بروید و پیغام انجیل را به مردم برسانید.» (۲) لوقا نیز، روایتگر روایتی دیگر است: «و این گونه سزاوار بود که مسیح علیه السلام درد کشد و روز سوم از میان مردگان برخیزد و از اورشلیم شروع کند که موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امت ها به نام او شود.» (۳)

۱- ۱۸۳. متی ۱۹: ۲۸.

۲- ۱۸۴. مرقس ۱۴: ۱۶ و ۱۵.

۳- ۱۸۵. لوقا ۴۷: ۲۴.

با این حساب، ممکن است کلمه هایی که در انجیل متی آمده، سده ها پس از نوشتن آن، افزوده شده باشد. این امر با توجه به این که نسخه های کتاب مقدّس، در گذر زمان بارها رونوشت شده اند، بعید به نظر نمی رسد.

۲. بنا بر فرمان مسیح علیه السلام که در گفته متی آمده، غسل تعمید باید به نام پدر و پسر و روح القدس انجام شود، در حالی که در زمان کلیسای نخستین، این غسل تنها با نام عیسی علیه السلام صورت می گرفته و در «اعمال رسولان»، به نام روح القدس نیز آمده است: « ... یحیی با آب، غسل تعمید می داد؛ ولی شما با روح القدس تعمید خواهید یافت.» (۱)

۳. همنوایی با گفته متی نیز مشکل تثلیث را حل نخواهد کرد؛ زیرا در نهایت می توان پذیرفت که ذات های سه گانه در یکجا نام برده شده اند؛ امّا نمی توان از آن نتیجه گرفت که آن ها اجزای یک ذات واحد (خدا) هستند.(۲)

ز. با نگاهی به عهد جدید، می توان دریافت که مسیح علیه السلام بسیار به عبادت می پرداخت؛ پیش از آن که شیطان، او را بیازماید، چهل روز روزه گرفت، همچنین بسیار نماز می خواند و برای عبادت خلوت می کرد. همه این ها نشانه آن است که او خود را بنده می دانست و به وظایف بندگی اش عمل می کرد. اگر او خدا بود، آیا پذیرفتنی بود که برای خود نماز بخواند و روزه بگیرد و سجده به جا آورد؟ کدامین خرد، می تواند چنین سخنانی را بپذیرد؟

۱- ۱۸۶. اعمال رسولان ۱۶: ۱۱.

۲- ۱۸۷. نظره عن قرب فی المسیحیه، ص ۳۴.

آموزه تثلیث، بـا اشـکالات فراوانی همراه است؛ آموزه ای که مسیح علیه السلام، هیـچ گـاه از علّت آن سـخن نگفت و پیایی تأکید می کرد که او، پسر انسان و پیامبر خداست: «پس عیسی علیه السلام به ایشان گفت: پیامبر، همه جا مورد احترام است، جز در وطن خود و بین هموطنـان خویش.» (۱) و تأکیـد می کرد که هیـچ نیکویی نیست، جز خدا؛ چنان که وقتی کسـی از او پرسـید: ای اسـتاد نیکو! چه کار نیکی انجام دهم تا بتوانم زنـدگی جاویـد داشـته باشم؟ در پاسخ گفت: «به چه سـبب مرا نیکو گفتی؟ و حال آن که کسی نیکو نیست جز خدا.» (۲) هر گونه الوهیتی را از خود، نفی می کرد و حتی به آنان که شفای شان می داد، سفارش می کرد که آن را بازگو نکنند(۳) تا سبب گمراهی برخی نشود و به او نسبت خدایی ندهند. از این رو، می فرمود: «خوشا به حال کسی که به من شک نکند.» (۴) و مرا خدا یا پسر خدا نخواند.

پس می توان چنین نتیجه گرفت که آموزه تثلیث، در زمان مسیح علیه السلام به وجود نیامده و نه تنها جزء تعالیم آن بزرگوار نبوده، بلکه به گونه ای آشکار با آموزه های عیسی مسیح علیه السلام در تضاد است. و بدین جهت، نمی توان آن را برخاسته از وحی الهی دانست.

۱- ۱۸۸. متی ۵۷: ۱۳.

۲- ۱۸۹. همان ۱۷: ۱۹.

۳- ۱۹۰. ر. ك: همان ۱۶: ۱۲.

۴- ۱۹۱. همان ۶: ۱۱.

شریعت

از رویدادهای مهم تاریخ مسیحیت و از مسائل مهم امروزی آن، عدم توجه به شریعت و دور انداختن آن از دایره مسائل دینی با آمدن مسیح علیه السلام است. در آغاز، اندکی بیشتر با «شریعت» آشنا می شویم:

«شریعت» یا «ناموس»، همه چیزهایی است که در کوه طور بر موسی علیه السلام، کلیم الله، نازل شد و می توان آن ها را به سه دسته تقسیم کرد:

۱. سفارش های اخلاقی: شامل ده سفارشی هستند که در کوه طور بر موسی علیه السلام نازل گشت و بر روی دو لوح سنگی نوشته شده بود. موسی علیه السلام پس از بازگشت از کوه به نزد قوم خود، از شدّت خشم، آن ها را به زمین زد و شکست. آن گاه از نو دو لوح تهیه کرد تا خداوند دوباره ده فرمان را بر روی آن ها بنویسد. سفر خروج و ده فرمان را این گونه روایت می کند:

«من خداوند، خدای تو هستم، همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصر آزاد کرد. تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. هیچ گونه بتی به شکل حیوان یا پرنده یا ماهی برای خود درست نکن! در برابر آن ها زانو نزن و آن ها را پرستش نکن؛ زیرا من خداوند، خدای تو می باشم، خدای غیوری هستم و کسانی را که با من دشمنی کنند، مجازات می کنم ... از نام من که خداوند، خدای تو هستم، سوء استفاده نکن! اگر نام مرا با بی احترامی به

زبان بیاوری یا با آن قسم دروغ بخوری، تو را مجازات می کنم. روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدّس بدار! در هفته شش روز کار کن! ولی در روز هفتم که «سبت خداوند» است، هیچ کار نکن! ... به پدر و مادرت احترام بگذار تا در سرزمینی که یهوه، خدای تو به تو خواهد بخشید، عمر طولانی داشته باشی. قتل نکن! زنا نکن! دزدی نکن! دروغ نگو! چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش! و به فکر تصاحب غلام و کنیز، گاو و الاغ و اموال همسایه ات نباش! ... » (۱)

به نظر می آید که در این سفارش ها، الگوی اخلاقی یهودیان به گونه ای کوتاه، ترسیم شده است.

۲. احکام عبادی: مجموعه اعمالی که سبب نزدیکی بنده به خدا می گردد. این ها نیز در کوه طور بر موسی علیه السلام نازل شد و او پیروان خود را به انجام آن ها فرا خواند. غرض از نزول احکام عبادی، هماهنگی عبادات و نماز و روزه مردم و همچنین سامان بخشیدن به برخی از مراسمها مانند آنچه که در جشن و عزا و ... برگزار می شود، بود. این بخش از شریعت متعادل نمودن زندگی و دور کردن آن از کمی و زیادی را با توجه به تغییرات زمان هدف گرفته بود. بنابراین، موسی علیه السلام پس از گذشت سی و هشت سال از وضع نخستین شرایع، به تغییراتی در آن ها دست زد. در واقع، تمایز اساسی میان سفارش های اخلاقی و احکام عبادی در همین نکته است که ده فرمان اخلاقی، از آن رو که شایسته همه زمان ها

۱- ۱۹۲. همان ۲: ۲۰ - ۱۷.

و مکان هایند، تغییر نمی کنند؛ امّا احکام و مناسک عبادی، تابعی از شرایط زمان و مکان اند.(۱)

۳. قوانین مدنی (خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و قضایی): این قوانین بسیارند، امّا برای نمونه می توان به قصاص قاتل(۲) و زانیه(۳) اشاره نمود. همچنین می توان از تفاوت گذاشتن بین حیوانات پاك و ناپاك(۴) و جایز نبودن خوردن آنچه که به بت ها پیشکش شده و قربانی خفه شده و نیز غسل مس میت(۵) یاد کرد.

اکنون باید دید، مسیح علیه السلام با شریعت موسی علیه السلام چه برخوردی داشته، آیا آن را پذیرفته و به آن عمل کرده و یا رد نموده است؟ او همواره خود را کامل کننده شریعت موسی علیه السلام می دانست و به شاگردان خود و همه مردم می گفت: «گمان نکنید که آمده ام تا تورات موسی علیه السلام و نوشته های سایر انبیا را منسوخ کنم؛ من آمده ام تا آن ها را تکمیل نمایم و به انجام رسانم. به راستی به شما می گویم که از میان احکام تورات، هر آنچه که باید عملی شود، یقیناً همه، یك به یك عملی خواهد شد. پس اگر کسی از کوچك ترین حکم آن سرپیچی کند و به دیگران نیز تعلیم دهد که چنین کنند، او در ملکوت آسمان از همه کوچك تر خواهد بود. امّا هرکه احکام خدا را اطاعت نماید و دیگران را نیز تشویق به اطاعت کند، در ملکوت آسمان بزرگ خواهد بود.» (۶)

۱- ۱۹۳. ر. ك: قاموس کتاب مقدّس، واژه «شریعت».

۲- ۱۹۴. پیدایش ۶: ۸.

۳- ۱۹۵. همان ۲۴: ۳۸.

۴- ۱۹۶. همان ۲۰: ۸.

۵- ۱۹۷. اعداد ۱۱: ۱۹.

۶- ۱۹۸. متی ۱۷: ۵ - ۱۹.

وی همیشه، شاگردانش را به انجام تمام چیزهایی که معلمان شریعت می گفتند، فرا می خواند: «آن گاه عیسی علیه السلام خطاب به مردم و شاگردانش فرمود: علمای مذهبی و فریسیان بر کرسی موسی نشسته اند و احکام او را تفسیر می کنند. پس آنچه به شما تعلیم می دهند، به جا آورید؛ امّا هیچ گاه از اعمالشان سرمشق نگیرید؛ زیرا هرگز به تعالیمی که می دهند، خودشان عمل نمی کنند.» (۱)

در جای دیگر، بر ترک نکردن شریعت تأکید ورزیده، می گوید: «وای به حال شما ای علمای دینی و فریسیان ریاکار! شما حتّی ده یک محصولات نعناع و شوید و زیره باغچه تان را زکات می دهید، امّا از طرف دیگر مهم ترین احکام خدا را که نیکویی، گذشت و صداقت است، فراموش کرده اید. شما باید ده یک را بدهید، ولی احکام مهم تر خدا را نیز فراموش نکنید.» (۲)

مسیح علیه السلام، در عمل نیز به شریعت موسی علیه السلام وفادار بود. و بنابر فرمان همین شریعت در روز هشتم ولادت، ختنه شد و پدر و مادرش، قربانی لازم را تقدیم پروردگار نمودند.(۳) بنابر نقل متی، وی مالیات هیکل (خانه خدا) را نیز می پرداخت.(۴)

خواننده عهد جدید، درمی یابد که نه تنها مسیح علیه السلام دست به براندازی شریعت موسی علیه السلام نزد، بلکه بر آن بسیار پای فشرد و آثار این پافشاری در گفتار و رفتار او آشکار بود. آری، او فراوان از لزوم توجه به باطن شریعت

۱- ۱۹۹. همان ۱: ۲۳ – ۳.

۲- ۲۰۰. همان ۲۱: ۲۳.

۳- ۲۰۱. لوقا ۲۱: ۲ – ۲۳.

۴- ۲۰۲. متی ۲۴: ۱۷.

و بسنده نکردن به ظاهر آن سخن می گفت، امّا این امر هیچ گاه به معنای کنار گذاشتن پوسته و ظاهر شریعت نبوده است.

با وجود این، مسیحیان، شریعت موسی علیه السلام را کنار زده و به آن به عنوان امری ناقص که زمانش سپری شده و تنها زمینه را برای آمدن مسیح علیه السلام فراهم کرده، می نگرند.(۱)

اکنون باید به این پرسش پرداخت که اگر مسیح علیه السلام بر پاسداری از شریعت، اصرار داشته و خود به انجام آن پرداخته و دیگران را نیز به آن سفارش کرده است، پس چه کسی سبب به فراموشی سپرده شدن و غفلت از شریعت گردیده و تنها ایمان به مسیح علیه السلام را به عنوان جایگزین شریعت کافی پنداشته است؟

گرچه جدایی شریعت از دین مسیح علیه السلام طی یک فرآیند تاریخی در پی فراهم شدن بسترهای مناسب صورت گرفته، امّا عهد جدید در برابر پرسش یاد شده، به چهره مهمّی، چون پولس قدیس اشاره می کند. در ذیل به چگونگی این فرایند اشاره می شود:

در جریان فعالیت های تبشیری پطرس و پولس و برنابا، تعدادی از دوگانه پرستان، بدون این که با دین یهود آشنا گردند و در شریعت آن سیر کرده باشند، ایمان آوردند. اینان هیچ کدام، ختنه شده نبودند.(۲) از سوی دیگر، زمانی که پولس و برنابا در انطاکیه بودند و تعدادی از غیر یهودیان را وارد دین مسیح کرده بودند، گروهی از یهودیان مسیحی با آن دو وارد نزاع

۱- ۲۰۳. ر. ک: قاموس کتاب مقدّس، واژه «شریعت».

۲- ۲۰۴. اعمال رسولان ۳: ۱۱.

شـده، گفتنـد: «اگر کسـی به آداب و رسوم قـدیمی یهود وفادار نمانـد و ختنه نشود، محال است بتوانـد نجات پیـدا کنـد.» (۱) پولس از در مخالفت با آن ها درآمد و از آزادی تازه هدایت یافتگان دوگانه پرست در برابر فرمانهای کلیسا سـخن گفت. آن گـاه که نزاع خاموش نشـد، قرار شـد که پولس و برنابا به اورشـلیم رفته و عقیـده رسولان و کشـیشان آنجا را در این باره جویا شوند.

پس از آن که به اورشلیم رسیدند و آنـان را از مسئله آگـاه ساختنـد، چنـد نفر از مسـیحیان که قبلاـ از فرقه فریسـیان بودنـد، برخاسـته، گفتنـد: «تمام غیر یهودیانی که مسـیحی شـده اند، باید ختنه شوند و تمام آداب و رسوم یهود را نگاه دارند.» (۲) در جلسه ای دیگر و بـا حضور رسولان و کشـیشان و پس از بحث های بسـیار، پطرس برخاست و چنین گفت: «برادران! شـما همه می دانیـد که از مـدّت هـا پیش خـدا مرا از میـان خودتـان انتخـاب کرد تا پیغام انجیل را به غیر یهودیان برسانم تا ایشان آن را بشنوند و ایمان آورند ... حال، چرا می خواهید از کار خدا ایراد بگیرید و باری روی دوش دیگران بگذارید که نه ما توانستیم حمل کنیم و نه اجداد ما!» (۳)

در ادامه پولس و برنابـا، از معجزاتی که خداونـد در میـان غیر یهودیان به وجود آورده بود، گفتنـد. پس از آن یعقوب (رئیس کلیسـای اورشـلیم) چنین گفت: « ... بنـابراین، عقیـده من این است که نبایـد در مورد غیر یهودیـانی که به سوی خـدا بـاز می گردند، اصرار کنیم که قوانین یهودی را نگاه دارند. فقط بنویسیم که گوشت حیواناتی را که برای بت ها قربانی

۱- ۲۰۵. همان ۲: ۱۵.

۲- ۲۰۶. همان ۵: ۱۵.

۳- ۲۰۷. همان ۱۷: ۱۵ - ۱۱.

شـده اند و خون و حیوانات خفه شده را نخورند و زنا نیز نکنند. چون سال ها است که روزهای شـنبه در هر شـهر در کنیسه ها این شریعت موسی موعظه شده است.» (۱)

این نخسـین گـام برای دور شـدن از شـریعتی بود که مسـیح علیه السـلام نیز بر آن تأکیـد می کرد. کار بـدانجا کشـید که حتّی تیطـوس، دوسـت و همراه غیر یهـودی پـولس هم ختنه نکرد. کلیسـا نیز از او و دیگر تـازه ایمـان آورنـدگان چنین درخواسـتی نداشت.(۲)

قضـیه در همین جـا پایـان نیـافت، بلکه پـولس، گـام به گـام تفکرات خود را گسـترش داد تـا جـایی که پطرس رسول را مورد سرزنش و ملامـت قرار داد. پولس، خود این جریان را چنین روایت می کنـد: «امّا زمانی که پطرس به انطاکیه آمـد، در حضور دیگران او را به سـختی مورد ملامت و سـرزنش قرار دادم؛ زیرا واقعاً مقصـر بود؛ به این علّت که وقتی به انطاکیه رسید، ابتدا با مسـیحیان غیر یهودی بر سـر یک سـفره می نشست. امّا به محض این که عده ای از پیشوایان کلیسا از جانب یعقوب از اورشلیم آمدند، خود را کنار کشـید و دیگر با غیر یهودیان خوراک نخورد؛ چون می ترسید که این مسیحیان یهودی نژاد از این کار او ایراد بگیرند ... » (۳) پولس به این دلیل، پطرس را سزاوار سرزنش می دید که او برخلاف انجیل رفتار می کرد.(۴)

پس از این جریان، پولس نظریه خود را به این شکل آشکار کرد: «به

۱- ۲۰۸. همان ۱۹: ۱۵ - ۲۱.

۲- ۲۰۹. غلاطیان ۱: ۲ - ۱۰.

۳- ۲۱۰. همان ۱۱: ۲ - ۱۳.

۴- ۲۱۱. همان ۱۴: ۲.

خوبی می دانیم که انسان با اجرای احکام شریعت، هرگز در نظر خدا پاک و بی گناه به حساب نخواهد آمد، بلکه فقط با ایمان به عیسی مسیح علیه السلام، پاک و بی گناه محسوب خواهد شد. بنابراین، ما نیز به عیسی مسیح علیه السلام ایمان آوردیم تا از این راه مورد قبول خدا واقع شویم، نه از راه انجام شریعت یهود؛ زیرا هیچ کس هرگز با حفظ احکام شریعت، نجات و رستگاری نخواهد یافت.» (۱)

مقصود پولس از این سخنان، هرگز آن نبود که ایمان و عمل، دو بال پرواز انسان به ملکوت و سبب نجات اویند، بلکه می گفت: «همچنین، کسانی که می خواهند به وسیله اجرای دستورهای شریعت نجات یابند، زیر لعنت خدا قرار دارند.» (۲) او ادامه می دهد: «امّا مسیح، لعنتی را که در اثر گناهان ما به وجود آمده بود، برخود گرفت و ما را از هلاکتی که این روش (شریعت) پدید آورده بود، رهایی بخشید؛ روشی که انجامش غیر ممکن بود.(۳) (پولس در تکمیل نظریه اش می افزاید: «اگر چه خداوند، شریعت را فرستاده، امّا در این میان، فرشتگان، واسطه ارسال شریعت به انسان ها بوده اند و همین امر دلیل سستی و ضعف آن به شمار می رود.(۴) و شریعت با این که امری پاک و مقدّس و روحانی است،(۵) امّا همان بود که ما را با گناهان و بدی ها آشنا کرد. به عنوان مثال اگر در احکام و شریعت گفته نشده بود که

ص:۱۲۳

۱- ۲۱۲. همان ۱۶: ۲.

۲- ۲۱۳. همان: ۱۰.

۳- ۲۱۴. همان ۱۳: ۳.

۴- ۲۱۵. همان ۱۹: ۳.

۵- ۲۱۶. رومیان ۱۲: ۷ – ۱۴.

«نباید در قلب خود خواهش های ناپاک داشته باشید»، من هیچ گاه به وجود چنین خواهش هایی در خود پی نمی بردم.(۱) و اکنون شریعت، ضعیف تر از آن است که بتواند، انسانی را که مانند یک برده به گناه خود فروخته شده، نجات دهد.(۲) بنابراین، شریعت، نه تنها سبب رهایی انسان از گناه و بدی نمی گردد، بلکه او را هرچه بیشتر در کام آن فرو برده، در معرض لعنت قرار می دهد.

پولس، شریعت زدایی را تا آنجا ادامه می دهد که می گوید: «احکام الهی تربیت کننده و محافظ بندگان خدا در مرحله طفولیت بود که از ما مراقبت می کرد تا زمانی که مسیح علیه السلام بیاید و ما را از راه ایمان، مقبول خدا سازد.» (۳) شریعت با احکام خود، ما را با نیکی رو به رو می کرد، امّا به دلیل گناه ذاتی، نمی توانستیم آن را انجام دهیم و همه امید ما به آمدن مسیح علیه السلام بود تا نجاتمان دهد. او که آمد، شریعت هم پایان یافت. آری، مسیح علیه السلام پایان شریعت بود.» (۴)

چنین آموزه ای برآمده از تفکرات پولس است. او جدای از ایمان به مسیح علیه السلام، تنها کاری که لازم می داند، «محبت» است. تمامی شریعت در همین مفهوم، خلاصه می شود. وی می گوید: «فقط خود را مدیون بدانید که به مردم محبّت کنید. هرگز از محبّت نمودن باز نایستید؛ زیرا با محبّت کردن به دیگران، در واقع از احکام الهی اطاعت کرده اید و خواست خدا را

۱- ۲۱۷. همان ۷: ۷.

۲- ۲۱۸. همان ۱۴: ۷.

۳- ۲۱۹. غلاطیان ۲۳: ۳ - ۲۴.

۴- ۲۲۰. رومیان ۱: ۷ - ۴.

به جا آورده ایـد ... بنابراین، ده فرمان در این فرمان خلاصه می شود که «همسایه خود را دوست بدار، به همان اندازه که خود را دوست می داری ... پس اگر به انسـان هـا محبّت نماییـد، ماننـد آن است که همه دسـتورات و احکـام الهی را به جا آورده اید.» (۱) این در حـالی است که می بینیم دیگر حواریـون همچـون پطس و یعقوب بـا این آموزه مخـالف بودنـد و ایمـان را به همراه عمل راه نجات می دانستند. یعقوب برادر حضرت عیسی علیه السلام می نویسد «ای برادران من! چه سود دارد اگر کسی بگوید ایمان دارم وقتی عمل ندارد آیا ایمان می تواند او را نجات بخشد ... ولیکن ای مرد باطل، آیا می خواهی دانست ایمان بـدون اعمـال باطل است. آیا پـدر ما ابراهیم به اعمال عادل شـمرده نشـد». [نامه یعقوب ۲: ۱۶ / ۲۲] در این آیـات به وضوح، یعقوب بر نقش، عمل در کنار ایمان تأکید می کند در حالی که پولس آن را نفی می کرد.

از خلال سـخنان آمده، فهمیده می شود که شـریعت زدایی نه تنها از سوی مسـیح علیه السلام به رسمیت شناخته نشد، بلکه آن حضـرت بر پایبنـدی به آن اصـرار می کرد و خود نیز فرمان های آن را انجام می داد. و حواریونی مانند پطرس و یعقوب نیز بر آن تأکید کردند امّا این نسبت ناپسند

---

۱ – ۲۲۱. به عنوان مثـال، مسـیح علیه السـلام، در هشت روزگی بنـابر فرمـان شـریعت، ختنه کرد؛ در حالی که مسـیحیان امروز، چنین کاری نمی کننـد. مسـتند آن ها این گفته پولس است: «اگر تصور می کنیـد که با ختنه شـدن و انجام احکام مـذهبی می توانید مقبول خدا گردید، در آن صورت مسیح دیگر نمی تواند شما را رستگار سازد.» ر. ك: غلاطیان ۲: ۵.

(شریعت زدایی) با آموزه های پولس آغاز شد و کم کم جای خود را در جامعه مسیحی پیدا کرد. شگفت آور است که مسیحیان، در حالی که خود را مسیحی می دانند، دستورات او را به کناری زده و یکسره گوش به آوای کسی دارند که خود از سرسخت ترین دشمنان مسیح علیه السلام به شمار می آمد. از همین رو، برخی از پژوهشگران، بهتر آن می دانند که مسیحیان امروز را، پیروان پولس بخوانند و تأکید ورزند که مذهب آنان را راه «پولیست» باید گفت؛ زیرا آموزه های اوست که یکسره در اینان، آشکار می باشد.

ص:۱۲۶

خلاصه

کتاب مقدّس (عهد قدیم و عهد جدید، با ابهام ها و اشکال هایی رو به روست که مانع از پذیرش آن به عنوان متنی الهامی و مقدّس می گردد. اگر وحی را - آن گونه که مسیحیان معتقدند - به وحی کتابی هم معنا کنیم، باز هم راهی برای رهایی از این اشکال ها وجود ندارد.

دانشمندان، درباره «عهد قدیم»، اختلاف های بسیاری دارند. تعداد کتاب های آن، نویسندگان و تاریخ نگارش آن ها و از میان رفتن نسخه های اصلی و برجای ماندن نسخه های رونوشت، همه از موارد اختلاف برانگیزند. از این رو، نمی توانیم، تحریف را از این مجموعه دور بدانیم. افزون بر این که در آن بسیار می توان بی احترامی و توهین به پیامبران خداوند و ناسازگاری های درونی را به نظاره نشست. با این حساب، آیا می توان آن را کتابی الهی به شمار آورد؟

در نیمه دوم سده بیستم، شورای واتیکان (۱۹۶۲ - ۱۹۶۵) رساله ای درباره عهد قدیم منتشر کرد که تأیید کننده این مطلب است و تصریح کرد: «کتاب های عهد قدیم، مطالب قدیمی در بر دارد که نمی توان آن ها را کامل به شمار آورد.» (۱)

«عهد جدید» هم وضعیتی بهتر از عهد قدیم ندارد. نسخه های اصلی آن

۱- ۲۲۲. نظره عن قرب فی المسیحیه، ص ۷۴.

نایاب است و نسخه های کنونی برگرفته از نسخه های رونوشت می باشند. برخی از آن ها ترجمه ای از زبان اصلی به زبان یونانی هستند. درباره نویسندگان آن ها نیز اختلاف وجود دارد تا جایی که نویسنده برخی از آن ها تاکنون هم مجهول است، (مانند رساله عبرانیان). افزون بر این که تا سده چهارم میلادی هیچ کس، این مجموعه را وحیانی و الهی بر نمی شمرد و از این پس بود که کلیسا برای ایجاد هماهنگی و سازش بین کلیساها تعدادی از این کتاب ها را رسمیت داد و کتاب های دیگر را غیر معتبر و اسطوره ای خواند. بنابراین، می توان گفت که الهامی و وحیانی خواندن مجموعه عهد جدید، کاری گزاف بوده که بی هیچ دلیلی به وسیله کلیسا انجام گرفته است.

در عهد جدید هم با ناسازگاری های درونی بسیاری رو به رو می شویم؛ ناسازگاری هایی که مسیحیان را وادار به ارائه توجیهاتی ساختگی برای گریز از اشکالاتی که با آن مواجه هستند، می نماید.

جای شگفتی است که عهد جدید از مسیح علیه السلام، پیامبر بزرگ خداوند به بدی یاد کرده و او را سازنده شراب خوب و نیکویی می داند.(۱) در جریان آنچه که این کتاب، آن را معجزه عیسی علیه السلام می خواند، او به مریم عذرا علیها السلام، مادرش، اهانت کرده و با حالتی سرزنش آمیز می گوید: «ای زن! مرا با تو چه کار است! ساعت من هنوز نرسیده است.» این بی ادبی نسبت به مریم عذرا، بارها در عهد جدید، نقل شده است. کدام انسان با ایمانی می تواند چنین

۱- ۲۲۳. یوحنا ۱: ۲ - ۱۰.

نسبتی را به پیامبر پاک خداوند بپذیرد؛ پیامبری که خداوند او را برای هدایت مردم فرستاده است.

مسیح علیه السلام، از دید پولس ملعون است. او بر صلیب رفت و لعنت ما را بر دوش کشید. نمی دانم دانشمندان مسیحی این لعنت را چگونه تفسیر می کنند؟ آیا لعنت، چیزی جز دور شدن از رحمت خداوند است؟ و اگر این گونه باشد، آن گاه چه کسی ملعون است؟

مشکل اساسی در عهد جدید آن است که در آن از یکسو، مسیح علیه السلام، انسان و پسر انسان و از سوی دیگر، پسر خدا و خدای جسمیت یافته خوانده می شود. دانشمندان مسیحی برای رفع این ناسازگاری، بسیار کوشیده اند؛ امّا روشنی این ناسازگاری، مانع بزرگی در راه پذیرش توجیه های نامعقول اینان می باشد. در سده های اخیر، آن ها پذیرفته اند که آموزه تثلیث، آموزه ای تناقض آمیز است؛ امّا آن را عقیده ای فرا عقلانی و وحیانی که سرّ الهی است و تنها باید به آن ایمان آورد، خوانده اند. این در حالی است که مطالعات تاریخی، روشن می سازد که نخستین بار، پدر «آتناسیوس» در اوایل قرن چهارم آن را آشکار نمود و برای رسمیت بخشیدن به آن تلاش کرد.

افزون بر این ها، عهد جدید، از سویی مسیح علیه السلام را خدا می داند و از سوی دیگر، او را متهم به سستی و ضعف می کند. این کتاب می گوید: هنگامی که او را بر صلیب آویخته بودند، پدر (خدا) را برای نجات خویش خواند؛ امّا زمانی که خدا، دعوت او را پاسخ نداد، با آوایی همراه با سرزنش

فریاد برآورد که: «خدای من! خدای من! چرا مرا تنها گذاشته ای؟» (۱) چگونه می توان چنین داستانی را در مورد مسیح علیه السلام باور کرد! مؤمنان معمولی، از آن جهت که خداوند و دیدار او را دوست دارند؛ با همه وجود و با تمام شوق، شهادت را می طلبند. حال آیا می توان پذیرفت که مسیح علیه السلام پیامبر خداوند و روح و کلمه او، این چنین از دیدار حق سرباز زند و او را با سرزنش بخواند!

مسائلی که از آن ها یاد شد، هر انسان آزاده ای را به این باور می رساند که اناجیل و کتاب های دیگر عهد جدید، ثمره فکر بشری بوده و از وحی الهی ریشه نگرفته اند؛ همان گونه که لوقا در آغاز انجیل خود می گوید: «بسیاری کوشیده اند شرح زندگی عیسی مسیح علیه السلام را به نگارش درآورند و برای انجام این کار، از مطالبی استفاده کرده اند که از طریق شاگردان او و شاهدان عینی، وقایع در دسترس ما قرار گرفته است؛ امّا از آنجا که من خود، این مطالب را از آغاز تا پایان با دقت بررسی و مطالعه کرده ام، چنین صلاح دیدم که ماجرا را به طور کامل و به ترتیب برایتان بنویسم.» (۲)

اناجیل در مورد به صلیب آویخته شدن مسیح علیه السلام هم، ناسازگاری فراوانی دارند. آنچه که از این رویداد، یقینی است و می توان پذیرفت، گریختن تمامی شاگردان عیسی علیه السلام به هنگام دستگیری وی می باشد؛ امّا نمی دانیم که آیا خود او گرفتار شده و یا توانسته از آنجا بگریزد؛ همان گونه که پیش از آن هم، چندین بار این کار را تکرار کرده بود. یوحنا یکی از آن

۱- ۲۲۴. متی ۴۶: ۲۷.

۲- ۲۲۵. لوقا ۱: ۱ - ۳.

موارد را این گونه بازگو می کند: «سران قوم که دیگر طاقت شنیدن سخنان او را نداشتند، سنگ برداشتند تا او را بکشند؛ ولی عیسی علیه السلام از کنار ایشان گذشت و از خانه خدا بیرون رفت واز نظرها پنهان شد.» (۱)

افزون بر این، مسیح علیه السلام تأکید می کرد که یهودیان هرگز به او دست نخواهند یافت؛ زیرا او متعلق به جایی است که دست آن ها بدانجا نخواهد رسید. به گفت و گوی او با گروهی از یهود توجه کنید: «باز به ایشان فرمود: من می روم و شما به دنبال من خواهید گشت و در گناهانتان خواهید مرد و جایی هم که می روم، شما نمی توانید بیایید. یهودیان از یکدیگر پرسیدند: مگر می خواهد خودش را بکشد؟ منظورش چیست که می گوید جایی می روم که شما نمی توانید بیایید؟ آن گاه عیسی علیه السلام به ایشان فرمود: شما از پایین هستید و من از بالا.» (۲)

در اینجا مسئله دیگری هم هست؛ که ما را بدان سو رهنمون می شود تا بگوییم کسی که به وسیله یهود دستگیر شد و بر صلیب آویخته شد، نه عیسی مسیح علیه السلام، بلکه فرد دیگری بود. آن مسئله، داستان قتل یهودای خائن است. عهد جدید، تنها در دو جا از او یاد می کند و جالب است که همین دو مورد هم بر سر چگونگی کشته شدن او اتفاق ندارند. این در حالی است که راویان رویداد، پطرس رسول (جانشین مسیح علیه السلام) و متی یکی از رسولان برگزیده می باشند. از سوی دیگر در زمان روایت حادثه،

۱- ۲۲۶. یوحنا ۵۹: ۸.

۲- ۲۲۷. یوحنا ۲۳ - ۲۱: ۸.

تنها سی سال از آن گذشته و بعید است که با گذر اندک زمان و شرایط راویان، با این اندازه اختلاف رو به رو شویم. این امر، گـواه روشـنی بر پوشیده مانـدن سـرانجام یهـودای اسـخریوطی است. اگر چنین نبود، حتماً اناجیـل دیگر هم از آن سـخن می گفتند.

داسـتان رسـتاخیز مسـیح علیه السـلام هم با تردیدهای بسـیاری رو به روست. آنگونه که متی روایت کرده، مسـیح علیه السلام، خود می گفت: «همان طور که یونس سه شـبانه روز در شـکم آن ماهی بزرگ ماند، من نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهم ماند.» (۱) امّـا، او تنهـا دو شب و یک روز (بنابر روایت اناجیل) در قبر مانـد. عصـر روز جمعه به خاک سپرده شـد(۲) و صبح روز یکشنبه برخاست.(۳) اختلافی چنین، دست کم و در بهترین حالت، داستان رستاخیز را با شک و تردید همراه می سازد.

افزون بر این، اعتقاد دارم که داسـتان رسـتاخیز هم، از ساخته های پولس است. نامه های او پیش از اناجیل، نوشته شده اند. وی در یکی از همین نامه ها می گوید: «هیچ گاه این حقیقت را از یاد نبر که عیسـی مسـیح علیه السـلام از لحاظ جسمانی، از نسل داوودعلیه السـلام به دنیـا آمـد و پس از مرگ، بـار دیگر زنـده شـد. این همـان پیغـام انجیـل است که من اعلام می کنم.» (۴) موضع پولس درباره شریعت را هم دیـدیم که با وجود اصـرار مسـیح علیه السـلام بر پایبندی به شـریعت و سـفارش دیگران بر التزام به آن چگونه به شریعت زدایی

ص:۱۳۲

۱- ۲۲۸. همان ۲۱: ۸ - ۲۳.

۲- ۲۲۹. متی ۴۰: ۱۲.

۳- ۲۳۰. لوقا ۵۴: ۲۳.

۴- ۲۳۱. نامه دوم تیموتائوس ۸: ۲.

دست زد و کم کم آن را از حوزه مسیحیت به کناری نهاد. از همین رو، پولس در پیدایش مسیحیت پسین، نقشی اساسی دارد و آموزه های اوست که مسیحیان امروز را به دور خود گرد آورده است تا جایی که برخی از پژوهشگران شایسته می دانند که مسیحیت امروزین نه با نام «مسیحیت» بلکه با نام «پولسیت» شناخته شود.

ص:۱۳۳

فصل دوم

چکیده ای از اسلام

اشاره

ص:۱۳۵

چکیده ای از اسلام

در این فصل، از ابعاد شخصیت و راه و روش پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و نیز معجزه جاوید او، قرآن کریم، و آنچه درباره عیسی مسیح علیه السلام و مسیحیت و عقاید آنان فرموده، بحث خواهیم کرد و از این جهت، به طور مختصر به بیان شریعت اسلام می پردازیم.

از آموزه های پایداری که هر مسیحی به آن ایمان دارد، پایان یافتن جریان نبوّت با ظهور عیسی مسیح علیه السلام است. با آمدن مسیح علیه السلام که منجی انسان بود، صلح همیشگی بین خدا و خلق برقرار گشت و عهد میان آن دو به سرانجام رسید. بنابراین، آمدن پیامبرانی دیگر پس از مسیح علیه السلام بی معنا خواهد بود. عیسی علیه السلام، خود به آمدن پیامبرانی دروغین هشدار داده و مردم را از آنان برحذر داشته بود.

من نیز، با توجه به آنچه گفته شد، بر آن بودم که هر کس پس از او، خود را پیامبر بخواند، دروغگو است. این آموزه را زمانی که کودکی بیش نبودم، در کلیسا آموختم. امّا در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از سال های آغازین زندگی می شنیدم که چگونه بزرگ ترها در سخنانشان او را مرد خشنی که از دل شبه جزیره عربستان برآمده، معرفی می کردند و می گفتند که او پیام خود

ص:۱۳۶

را با زور و با برپایی جنگ و ریختن خون به گوش مردم رسانده و این درست بر خلاف سیره مسیح علیه السلام است که مردم را با محبّت به سوی خود می خوانـده است. پـدرم، قرآن را، کتابی دست نوشـته خود پیامبرصـلی الله علیه وآله به ما معرفی می کرد و می گفت: «این کتـاب، ماننـد انجیـل، مقـدّس نیست.» آموزه هـای پیامبرصـلی الله علیه وآله را نیز تنها اعمالی بـدنی می دانستند که سبب خستگی و کسالت می شود و انسان را به جایی فراتر از آن نمی برد و در نهایت برای او سودی ندارد.

تصوّرم این است که بیشتر مسیحیان، چنین برداشتی از اسلام و پیامبرصلی الله علیه وآله دارند؛ امّا برای من در خلال مطالعات و پژوهشـها روشن شـد که چهره ای کاملاً مخدوش و وارونه از نبی مکرّم اسـلام صـلی الله علیه وآله و دین او داشـته ام. گزارش های مستند تاریخی، او را دارای شریف ترین نسب و نیکوترین ادب و بالاترین جایگاه و بیشترین لطف و رحمت و صبور ترین انسان ها به هنگام بلا و محنت دانسته اند.

همچنین دریـافتم که قرآن کریم، تنهـا کتـاب آسـمانی است که از تحریف دور مانـده و آموزه ها و فرمانهای آن، خرد و جان آدمی را به شگفت وا می دارد؛ کتابی که در آن به روشنی می توان نفحه الهی را احساس کرد.

شریعت در اسـلام، سـعادت دنیـا و آخرت را نشـانه رفته و برمبنـای رحمت و محبّت و اخلاق نیکو اسـتوار است. در آن، برنامه هایی کامل برای زنـدگی فردی و اجتماعی وجود دارد. پیامبر نیز، هدف برانگیخته شدن خود را، رحمت می دانست؛ چنان که قرآن می فرماید: «وَما أَرْسَلْناکَ إِلَّا

رَحْمَهً لِلْعالَمِینَ»؛(۱) «و ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم.»

شریعت او نیز برای رساندن انسان به اوج اخلاق که معنویت است بود و می فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مَکَارِمَ الْأَخْلاقِ»؛(۲) «همانا برای کامل کردن مکارم اخلاق مبعوث [به پیامبری شده ام.» بنابراین، اسلام بر خلاف آنچه ناآگاهان و بدخواهان می گویند، دین محبّت و انس و دوستی است که بالاترین درجه های آن در شخص پیامبرصلی الله علیه وآله متجلی شده است.

گمان می کنم که اگر هر انسان با انصاف و با خردی به پژوهشی بی طرف درباره اسلام دست بزند و غبار تعصب و بدخواهی را از خود دور کند، در برابر آن خاضع و فروتن خواهد شد؛ گرچه هدایت، یکسره از سوی خداست: «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَآءُ»؛(۳) «تو نمی توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد، هدایت می کند.»

زندگی پیامبرصلی الله علیه وآله

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از قبیله و خاندان بنی هاشم بود که نسبش به عدنان باز می گشت. عدنان، خود، از نسل اسماعیل علیه السلام به شمار می آمد. سلسله اجداد پیامبرصلی الله علیه وآله بدین قرار است: محمّد بن عبداللَّه بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.(۴) تاریخ نگاران درباره این که از عدنان تا اسماعیل علیه السلام چند

۱- ۲۳۲. انبیا / ۱۰۷.

۲- ۲۳۳.]. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

۳- ۲۳۴. قصص / ۵۶.

۴- ۲۳۵. قصص / ۵۶.

نفر در این سلسله بوده اند، اتفاق ندارند؛ برخی تعداد آنان را سه نفر و تعدادی بیشتر می دانند.

امّا اگر بخواهیم به شکلی کوتاه داستان اسماعیل علیه السلام را روایت کنیم، باید گفت که ابراهیم علیه السلام، از سوی خدا فرمان یافت تا همسرش «هاجر» و فرزند شیر خوارش «اسماعیل» را در مکّه ساکن کند بنابراین، او و خانواده اش از فلسطین خارج شدند. آن گاه، ابراهیم علیه السلام آن ها را در سرزمینی خشک و بی آب و علف منزل داد. دست عنایت خداوند، بر سر این خانواده مهاجر کشیده شد و آب زمزم در اختیار آن ها قرار گرفت؛ همان چشمه ای که سرچشمه زندگی و آب فراوان برای آن منطقه بیابانی و خشک شد. اسماعیل علیه السلام با دختری از قبیله «جرهم» که در نزدیکی مکّه زندگی می کردند، ازدواج نمود. ثمره این ازدواج تعداد بسیاری از فرزندان و نسل های پسین آن ها بود که عدنان از جمله آنان به شمار می آمد. پس از این، فرزندان اسماعیل علیه السلام به قبیله های گوناگون تقسیم شدند. قبیله قریش که یکی از آن ها بود، شهرت فراوانی یافت. در میان این قبیله، بنی هاشم آوازه ویژه ای داشت و پیامبرصلی الله علیه وآله از همین خاندان به دنیا آمد.

ص:۱۳۹

ولادت پیامبر (صلی اللّه علیه وآله)

پیامبرصلی الله علیه وآله در شهر مکّه و در روز هفدهم ربیع الاول سالی که آن را عام الفیل (۵۷۰ م) نام نهادند، به دنیا آمد.(۱) پدر پیامبر یا پیش از به دنیا آمدن او و یا دو ماه پس از ولادت وی از دنیا رفت. تاریخ نگاران گفته اند که در زمان ولادت آن حضرت رویدادهای شگرفی رخ داده است که از آن میان می توان به لرزش ایوان کسری و فرو ریختن چهارده کنگره آن و خاموش شدن آتشکده فارس و خشک شدن دریاچه ساوه و افتادن بت های کعبه به صورت و خارج شدن نوری همراه با وجود مبارکش در هنگام به دنیا آمدن، اشاره کرد.

از میان نام های پیامبرصلی الله علیه وآله، دو نام احمد و محمّد مشهورند. احمد، نامی است که به مادرش در خواب امر شد تا فرزندش را به آن بخواند. امّا محمّد را جدّش عبدالمطلب برگزید و در روز هفتم ولادت آن بزرگوار و پس از مراسم عقیقه اعلام داشت. او خود در توجیه این نامگذاری می گفت: «خواستم که او را، خداوند در آسمان و مردم در زمین سپاس گویند.» (۲) پیامبرصلی الله علیه وآله از کودکی به این دو نام شناخته می شد. در اشعار عمویش

ص:۱۴۰

۱- ۲۳۶. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۴۸.

۲- ۲۳۷. سیره حلبی، ج ۱، ص ۷۸.

ابوطالب هم به این دو نام برمی خوریم.

دوران شیرخوارگی

عرب، فرزنـدان خود را برای شـیردادن به زنـان بیابانی می سپردنـد تا کودکان آن ها در سـرزمینی با هوای خوش و آب گوارا بزرگ شوند و از فصاحت زبان بادیه نشینان نیز توشه بردارند.

پیامبرصـلی الله علیه وآله دارای بنیه ای نیرومند و زبانی فصیح بود. ایشان تنها سه روز از مادر، شیر خوردند. از آن پس، دو زن افتخار شیر دادن به آن بزرگوار را پیدا نمودند:

۱. ثویبه (کنیز ابولهب): وی برای چهار ماه پیامبرصـلی الله علیه وآله را شیر داد. نبی اکرم صلی الله علیه وآله تا آخرین روزهای زندگی ثویبه به او احترام می گذاشت و از کارش تقدیر می نمود.

۲. حلیمه سـعدیه: او از قبیله سعد بن بکر بن هوازن بود. زنان این قبیله، دایه هایی خوب و مشهور در میان عرب بودند. هر سال به مکّه می آمدند تا سـرپرستی برخی کودکان را پذیرفته، آن ها را به میان قبیله خود ببرند. پیامبرصلی الله علیه وآله، زمانی که این زنان به مکّه آمدند، کمی بیش از چهار ماه داشت. عبدالمطلب، او را به حلیمه سپرد. نبی اسـلام صـلی الله علیه وآله، چهار یا پنج سال در میان آنان زیست که گاه با ظهور معجزاتی همراه بود.(۱) حلیمه می گفت که با آمدن پیامبرصلی الله علیه وآله، خیر و برکت نیز به خـانه آنان آمـد. بزرگ شـدن او با کودکان دیگر فرق داشت؛ هنگامی که به نه ماهگی رسـید، به فصاحت سخن

ص:۱۴۱

۱- ۲۳۸. همان، ص ۹۰.

می گفت. پیامبرصلی الله علیه وآله، پس از بعثت، گاه در میان یارانش چنین می گفت: «من فصیح ترین شما هستم؛ زیرا از قبیله قریش بوده و از زنان بنی سعد شیر خورده ام.» (۱)

دوران کودکی

پس از آن که پیامبرصلی الله علیه وآله، نزد مادرش بازگشت، همراه وی برای نخستین بار به زیارت آرامگاه پدر رفت. در مسیر بازگشت و در منطقه ای به نام «ابواء»، مادر را نیز از دست داد. پیامبرصلی الله علیه وآله در این زمان، تنها شش سال داشت.

پیامبرصلی الله علیه وآله از همان کودکی طعم تلخ محرومیت را چشید. جدّش، عبدالمطلب، سرپرستی او را به عهده گرفت. عبدالمطلب، بسیار او را دوست می داشت و بر تمام فرزندان خود برتری می داد. برکات و معجزاتی که از همان کودکی با او همراه بود، بر جدّش آشکار می کرد که آینده ای بزرگ رویاروی این کودک است. او می گفت: «این فرزندم جایگاهی ویژه خواهد داشت.» امّا زورگویان و ستمگران مکّه نمی دانستند که آینده، چه رازی را در یتیم عبدالمطلب، آشکار خواهد نمود.

دوستی و محبّت عبدالمطلب چندان دوام نیافت؛ زیرا قضای حتمی پروردگار او را نیز گرفت و هنگامی که پیامبرصلی الله علیه وآله تنها هشت سال داشت، او از دنیا رفت. قلب پیامبرصلی الله علیه وآله، سرشار از اندوه و غم گشت. او همدم و همنشینی را از دست داد که زخم یتیمی او را مرهمی بود. عبدالمطلب،

۱- ۲۳۹. همان، ص ۸۹.

پیش از مرگ، سرپرستی پیامبرصلی الله علیه وآله را به فرزندش، ابوطالب، سپرد.

ابوطالب هم مانند پدر، مالامال از عشق و عاطفه به نبی اسلام صلی الله علیه وآله بود؛ او را دوست می داشت و در همه کارها یاری اش می کرد. آن زمان که پیامبرصلی الله علیه وآله مبعوث گشت و قریش با تمام نیرو راه دشمنی با او را پیش گرفت، باز هم ابوطالب دست از یاری او برنداشت و تا پای جان ایستادگی کرد. ابوطالب به بزرگواری و بخشش، شناخته می شد بزرگ بنی هاشم به شمار می آمد و با آن که فقیر بود، همه مردم در برابر او فروتن بودند. امام علی علیه السلام در مورد پدرش، ابوطالب می فرمود: «پدرم در حال فقر، آقا و بزرگ بود. کسی پیش از او چنین نبود.» (۱)

همسر ابوطالب، فاطمه بنت اسد هم بی اندازه به پیامبرصلی الله علیه وآله لطف و محبّت می کرد. به او بیش از فرزندان خود رسیدگی می نمود تا جایی که پیامبر در دامان ابوطالب و همسرش، تلخی یتیم بودن را از یاد برد. تاریخ نگاران از دوران قحطی و گرسنگی یاد کرده اند که چگونه فاطمه بنت اسد، فرزندان خود را از غذا محروم می کرد، امّا پیامبرصلی الله علیه وآله را همیشه سیر نگاه می داشت.

پیامبرصلی الله علیه وآله در دوازده سالگی، همراه عمو (ابوطالب) به سفر بازرگانی شام رفت. در منطقه «بُصری» به راهبی به نام «بحیرا» برخوردند. صومعه ای داشت و دارای علم بسیاری بود. می گفتند که علم کتاب به او پایان یافته؛ زیرا دانش و بزرگی را نسل به نسل از رسولان مسیح علیه السلام به ارث برده است.

۱- ۲۴۰. سیره المصطفی، ص ۴۹.

او هیچ گاه به قافله های بازرگانی قریش توجه نمی کرد و با آنان سخن نمی گفت؛ امّا این بار مشاهده کرد که بر روی سر پیامبرصلی الله علیه وآله ابری سایه افکنده است. غذایی آماده کرد و قافله قریش را دعوت نمود. قافله را میهمان خود خواند و آنان را بزرگ داشت.

بحیرا، پی در پی، پیامبرصلی الله علیه وآله را از نظر گذراند و در او ویژگی هایی از پیامبری یافت. از نبی صلی الله علیه وآله در مورد خواب و بیداری و دیگر حالاتش پرسید. آن گاه مهر پیامبری را در میان دو کتفش به نظاره نشست. سرپرست او را یافت و به ابوطالب گفت: «فرزند برادر تو جایگاهی بس بزرگ خواهد داشت. در کتاب ها و میراث پدران ما آمده است که او آقای جهانیان و فرستاده پروردگار خواهد بود. او را از یهود، دور بدار که اگر بشناسند، به او ضرر خواهند رساند.» ابوطالب پس از شنیدن این سخنان، سفر را نیمه کاره رها کرد و به مکّه بازگشت.(۱)

دوران جوانی

پیامبرصلی الله علیه وآله از جوانی، در اخلاق نیکو و صفات شایسته، الگویی برای همه قبیله و به ویژه جوانان بود؛ او نمونه نجابت و شرف و شجاعت و راستگویی و امانت داری به شمار می آمد. از این رو، به «محمّد امین» شهرت یافت و درحالی که کمتر از بیست سال داشت، به پیمان «حلف الفضول» (۲) پیوست.

۱- ۲۴۱. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۱۹؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲- ۲۴۲. هدف از این پیمان، دفاع از حقوق ستم دیدگان و ایستادگی در برابر ستمگران بود. پیامبرصلی الله علیه وآله پس از بعثت فرمود: «در خانه عبداللّه بن جدعان این پیمان را بستیم. امروز هم اگر به چنین پیمانی خوانده شوم، می پذیرم.»

در جوانی، چند سالی به شبانی گوسفندان پرداخت. اوضاع اقتصادی، ابوطالب را بر آن داشت که به او پیشنهاد بازرگانی بدهد. در مکّه زنی با مال بسیار و شرافتی فراوان زندگی می کرد که اموال خود را برای تجارت به مردان میسپرد و سهمی از سود آن را به خود بازرگان می داد. این زن، خدیجه نام داشت و در پی یافتن مرد امینی بود که اداره امور بازرگانی او را برعهده گیرد.

شهرت بسیار پیامبرصلی الله علیه وآله، خدیجه را وا داشت تا کسی را نزد او بفرستد و پیشنهاد کار را مطرح کند. او چنین پیغام داد: «راستی گفتار و نیکویی اخلاق و امانت داری تو مرا بر آن داشته که از تو دعوت کنم تا امورم را به تو بسپارم. از اموالم، دو برابر دیگران در اختیار تو خواهم گذاشت. افزون بر آن در طول سفر هم، دو غلام، تو را خدمت خواهند کرد.»

پیامبرصلی الله علیه وآله عمویش را از جریان با خبر ساخت و ابوطالب به او گفت: «این روزی توست که خداوند برایت فرستاده است.»

پیامبرصلی الله علیه وآله پیشنهاد خدیجه را پذیرفت و همان سال برای تجارت به شام رفت. در شام، سود بسیاری به دست آورد. سود بازرگانی و کالاهایی را که از شام خرید، برداشت و قصد مکّه کرد. یکی از غلام ها به نام «میسره» نزد خدیجه رفت و از اخلاق نیک و کرامت پیامبرصلی الله علیه وآله برای او باز گفت و در ضمن او را از سود فراوانی که در این سفر به دست آورده اند، آگاه ساخت. روایت کرده اند که آن غلام به خدیجه چنین گفت: «به برکت محمّد، سود

بازرگانی این سفر، در چهل سال گذشته بی سابقه بوده است.» (۱)

خدیجه، خوشحال شد. او از بهترین و ثروتمندترین و زیباترین و عاقل ترین زنان قریش بود. از آن رو که در حفظ عفت کوشا بود، در جاهلیت او را طاهره می گفتند. و چنان که کتاب های تاریخ گفته اند، خدیجه در چهل سالگی، هنوز ازدواج نکرده بود و همه اشراف قریش خواهان همسری با او بودند و حاضر بودند برای آن مالی فراوان بدهند؛ امّا خدیجه هیچ یک را نمی پذیرفت. آن گاه که او رفتار شایسته و اخلاق نیکوی پیامبرصلی الله علیه وآله را دید، به او پیشنهاد ازدواج داد و گفت: «ای پسر عمو! از آن رو که در میان قوم خود، جایگاهی بلند و گفتاری درست و اخلاقی ستوده داری و امانت دار هستی، حاضرم با تو ازدواج کنم.»

پیامبرصلی الله علیه وآله عمویش را آگاه ساخت. ابوطالب خوشحال شد و به همراه آن حضرت و برخی از عمو زادگانش به خواستگاری خدیجه رفت. پدر خدیجه از دنیا رفته بود و بدین جهت، ابوطالب او را برای پیامبرصلی الله علیه وآله، از عمویش طلبید. عموی پیامبرصلی الله علیه وآله در آن جمع چنین خطبه خواند:

«سپاس خدایی را که ما را از نسل ابراهیم علیه السلام و فرزندان اسماعیل علیه السلام قرار داد، خانه ای محجوب و حرمی امن عنایت کرد و ما را حاکمان بر مردم گماشت و سرزمین ما را مبارک گردانید. به درستی که پسر برادرم محمّدصلی الله علیه وآله از همه مردان قریش بهتر و بزرگ تر است، اگر چه از مال دنیا بهره ای ندارد؛ زیرا که ثروت، روزی تغییر پذیر و سایه از میان رفتنی است.

۱- ۲۴۳. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۵.

او بـه خـدیجه و خـدیجه نیز بـه او علاـقه منـد اسـت. آنچـه مهریه بخواهیـد، از مـال خـودم خـواهم پرداخت. قسم به خـدا! که محمّدصلی الله علیه وآله دارای جایگاهی بلند و خبری مشهور است.» (۱)

پیامبرصـلی الله علیه وآله در حالی که بیست و پنج سال داشت، با خدیجه ازدواج کرد. خدیجه بهترین یار و یاور پیامبرصلی الله علیه وآله، قبل و بعـد از برانگیخته شـدن او بود. هرچه داشت، در اختیار آن حضـرت گذاشت. همواره به او می گفت که خانه من، خانه توست و من کنیز توأم. سرشار از اخلاق نیک و وفاداری و فداکاری بود. پیامبرصلی الله علیه وآله با همه وجود، او را بزرگ می داشت و مورد احترام قرار می داد. تـا زمـانی که زنـده بود، نبی اسـلام صـلی الله علیه وآله، بـا کس دیگری ازدواج نکرد. سخنان بسیاری درباره او از پیامبرصلی الله علیه وآله بر جای مانده است.

ثمره ازدواج خـدیجه با پیامبرصـلی الله علیه وآله دو فرزنـد پسـر و چهار دختر بود: قاسم و عبـداللَّه که طاهر و طیب هم خوانده می شدند و رقیه و زینب و امّ کلثوم و فاطمه علیها السـلام. هر دو پسـر پیامبر، پیش از بعثت از دنیا رفتند. دختران آن حضـرت، همگی اسلام را دریافتند.(۲)

پیامبرصـلی الله علیه وآله هرگز بت نپرستیـد و هیـچ گـاهماننـد دیگر مردان به لهو و لعب نپرداخت.ماننـد حکیمـان و پیـامبران زنـدگی می کرد. با وجود دارایی بسـیاری که خـدیجه در اختیار او گذاشت، زندگی ساده و به دور از آسایش و تکبر داشت. بیشتر اوقـات در حـال تفکر بود. بسـیار می شـد که برای عبادت به دامن کوه ها و غارها پناه می برد و با خـدای خویش، راز و نیاز

۱- ۲۴۴. سیره المصطفی، ص ۵۹.

۲- ۲۴۵. سیّد المرسلین، ج ۱، ص ۲۷۸.

می کرد. هر گاه دیرتر به نزد خدیجه می آمد، او می فهمید که پیامبرصلی الله علیه وآله، بیرون مکه، به عبادت مشغول است.

از رویـدادهای مشـهوری که پیش از بعثت برای او رخ داد، داوری او پس از بازسـازی کعبه است. تاریـخ نگاران گفته انـد که کعبه بر اثر سـیل دچـار خرابی بسـیار شـد. پس از آن که قبیله هـای گونـاگون بـا همکاری یکـدیگر، از نو کعبه را بنا کردنـد، دربـاره این که چه کسـی حجرالا‌سود را در جـای خود قرار دهـد، دچـار اختلا‌ف شدیـد شدنـد. این اختلاف تا مرز جنگ و خونریزی پیش رفت. پیران قبایـل، پس از مشورت تصـمیم گرفتنـد تـا اوّلین فردی که وارد کعبه شـد، حجرالا‌سود را در جای خـود، بگـذارد. نخسـتین فرد وارد شـده، کسـی جز پیامبرصـلی الله علیه وآله نبـود. این موضوع، سـبب خوشـحالی آن هـا شـد. هنگامی که پیامبرصـلی الله علیه وآله، داسـتان را شـنید، پارچه ای بزرگ طلبید. حجرالاسود را در میان آن گذاشت و از سـران قبایـل خواست که هر یـک، گوشه ای از آن را بگیرنـد. آن گـاه همگی پـارچه را بلنـد کرده و حجرالاسود در جای خود قرار گرفت. همه آن ها از حکمت پیامبرصـلی الله علیه وآله، شـگفت زده شدند و او به هیچ کس، امتیاز خاصـی نداد و حقوق همه را حفظ کرد.

بعثت پیامبر

از مسائل مشـهور در شـبه جزیره، ظهور پیامبری در آخرالزمان بود. مورّخان بر این باورنـد که تنفر از بت پرستی، پیش از بعثت پیامبرصـلی الله علیه وآله در آنجـا آغـاز شـده بود. افرادی بودنـد که انتظـار پیامبری را می کشـیدند تا آن ها را از تاریکی بت پرستی رهـا کنـد و به عبـادت خـدای یگانه فرا خوانـد. از این میان، می توان به افرادی؛ چون زیـد بن عمرو بن نفیل و ورقه بن نوفل

ص:۱۴۸

و عبیدالله بن جحش اشاره نمود.

زید بن عمرو در سفارشی به پسرش گفت: «من منتظر آمدن پیامبری از فرزندان اسماعیل هستم و فکر نمی کنم که او را ببینم. میان دو کتف او مهر پیامبری و نام او احمد است. در مکّه به دنیا می آید و در همین جا برانگیخته می شود. آگاه باش، که او را اشتباه نگیری! من همه سرزمین ها را در جست و جوی دین ابراهیم صلی الله علیه وآله سیر کردم و هر که از یهود و نصاری را دیدم و به او خواسته ام را گفتم، گفتند: دینی که تو می خواهی، در راه است و همان ویژگی ها که من روایت کردم، آن ها نیز نقل نمودند و گفتند: پیامبری جز او نمانده است.» (۱)

پیامبر، برخی از اوقاتش را در کوه می گذراند تا بتواند به تفکر و عبادت بپردازد. جایی که بیشتر به آنجا می رفت، غار حرا(۲) بود. تمام ماه رمضان را در آنجا سپری می کرد و به غذای اندکی که همسر باوفایش، خدیجه، برایش می آورد، بسنده می نمود. در ماه های دیگر هم زمان های طولانی در آنجا می گذراند و کم کم خود را برای امر بزرگی که انتظار آن را می کشید، آماده می کرد.

در همین غار بود که جبرئیل علیه السلام بر او نازل گشت و آغاز آخرین پیامبری را به او اعلام کرد. خداوند، محمّدصلی الله علیه وآله را بنده و رسول خود خواند و خواست که آخرین دین را آشکار کند. نخستین آیه های کلام خداوند هم در غار حرا نازل شد.

۱- ۲۴۶. الفضائل الخمس من الصحاح السته، ج ۱، ص ۳۱؛ سیره المصطفی، ص ۹۱.

۲- ۲۴۷. کوه نور که غار حرا در آن واقع می باشد، در شمال مکّه است. صعود به غار حرا، به سی دقیقه زمان نیاز دارد. مسلمانان، آن مکان را مقدّس شمرده، برای تبرک جستن و زیارت به آنجا می روند.

یکبـار که پیـامبر به آنجا رفته و زمان زیادی را به عبادت گذرانـده بود، شـنید که جبرئیل علیه السـلام، فرسـتاده پروردگار، می گویـد: «بخـوان! ای محمّـد!» و پیامبرصـلی الله علیـه وآلـه می گفت: «خوانـدن نمی دانم.» چرا که او نزد هیـچ کس، شـاگردی نکرده بـود. این گفتـار تکرار شـد. بـار سـوم، جبرئیـل علیه السـلام گفت: «بخوان! ای محمّـد!» پیامبرصـلی الله علیه وآله ناگـاه دریـافت کـه تـوان خوانـدن دارد. جبرئیـل علیـه السـلام می خوانـد و پیامبرصـلی الله علیه وآله نیز او را همراهی می کرد: «خَلَقَ الْإِنسانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ * الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ» (۱)

آن گاه پیامبرصـلی الله علیه وآله از آسـمان، آوایی شـنید که می گفت: «ای محمّد! تو پیامبر خدا و من جبرئیل هسـتم.» پس از آن، پیامبرصـلی الله علیه وآله به خانه خدیجه رفت و از هرچه بر او گذشـته بود، خدیجه را آگاه کرد. خدیجه کار او را بزرگ داشت و به او ایمان آورد. پیامبرصلی الله علیه وآله در بیست و هفتم ماه رجب در حالی به پیامبری مبعوث شد که چهل سال از عمر شریفش می گذشت.

دعوت به اسلام

پیامبرصـلی الله علیه وآله در آغـاز، به طور پنهـانی هر که را شایسـته می دیـد، به اسـلام فرا می خوانـد و به جمع مسـلمانان می افزود. نخستین زن مسلمان، خدیجه و نخستین مرد مسلمان، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. دعوت پنهانی، سه سال به درازا کشـید و در این مـدّت، گروهی به او ایمـان آوردنـد. آنـان، از ترس آزار مشـرکان قریش، ایمانشان را پنهان نگاه می داشـتند. گرچه خبر دعوت پیامبرصلی الله علیه وآله به گوش مشرکان رسیده بود، امّا آن ها، این دعوت را مورد

۱- ۲۴۸. علق / ۲ - ۵.

تمسخر قرار می دادند و جدی نمی گرفتند. پیامبرصلی الله علیه وآله هم به گونه آشکار، متعرض بت های آنان نمی شد تا آن که پس از سه سال، خداوند به پیامبرصلی الله علیه وآله امر نمود تا دعوتش را آشکار کند:

«فاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»؛(۱) «آنچه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان!» و فرمان یافت که این کار را از نزدیکان خود آغاز نماید: «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ»؛(۲) «و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن!»

پیامبرصلی الله علیه وآله، بزرگان طایفه عبدالمطلب را به میهمانی فرا خواند و پس از غذا این چنین گفت: «همانا راهنما به اهل خود، دروغ نمی گوید. سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! من فرستاده او به سوی شما و همه مردم هستم. سوگند به خدا! همان گونه که می خوابید، خواهید مرد و همان گونه که بر میخیزید، برانگیخته خواهید شد. در برابر کاری که می کنید، محاسبه می شوید و سرانجام تان، بهشت یا دوزخ جاودانه خواهد بود.»

سپس افزود: «ای فرزندان عبدالمطلب! سوگند به خدا! جوانی از عرب نمی شناسم که با گوهری چنین گران بها، نزدتان آمده باشد؛ من خیر دنیا و آخرت را برایتان آورده ام. خداوند مرا فرمان داده تا شما را به آن بخوانم. کدام یک از شما به من ایمان می آورد و در این راه، همراهی ام می کند تا برادر و جانشین من در میان شما باشد؟» تمام حاضران، ساکت ماندند علی علیه السلام برخاست و گفت: من، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: «این (علی)

۱- ۲۴۹. حجر / ۹۴.

۲- ۲۵۰. شعراء / ۲۱۴.

برادر و جانشین من است. سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید! ... » خویشان پیامبرصلی الله علیه وآله، در حالی که او را مسخره می کردند، از آنجا برخاستند و رفتند.(۱)

پس از آن، دعوت پیامبرصلی الله علیه وآله، به همه مکّه و بیرون از آن کشیده شد. آن حضرت، آموزه های الهی را در میان مردم رواج می داد. آن ها را به پرستش خداوند دعوت و از عبادت بت ها برحذر می داشت. به عدل و محبّت فرا می خواند و به کرامت و آزادی انسان پای می فشرد و همه را از ستم و بدی و گناه نهی می کرد.

در این هنگام، ستمگران قریش، احساس خطر کردند و دریافتند که این دین جدید، آئین نیاکان آن ها را مورد تهدید قرار داده و مصالح شان را به ورطه نابودی کشانده است. پس از مشورت، بر آن شدند تا به هر وسیله ممکن، درخت اسلام را پیش از استحکام ریشه های آن، نابود سازند. زر و زور و تزویر را به خدمت گرفتند و هر که را ایمان می آورد، تا پای جان شکنجه می دادند. برخی نیز در این میان، شربت شهادت نوشیدند. امّا با همه فشارها، مردم، آموزه های پیامبر را هماهنگ با ندای درونشان می یافتند و از این رو، هر روز بر تعداد پیروان دین جدید، افزوده می شد.

تلاش قریش برای برخورد با پیامبرصلی الله علیه وآله با حمایت های ابوطالب که بزرگ بنی هاشم به شمار می آمد، ناکام می ماند؛ زیرا بنی هاشم در مکّه موقعیت ویژه ای داشتند و همین امر مانع از تعرض به آن حضرت می شد.

اسلام، هر روز در مکّه گسترش می یافت و پیروان جدیدی پیدا می کرد.

۱- ۲۵۱. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۲.

پیامبرصلی الله علیه وآله، هر سال در موعد حج، که افراد قبیله های گوناگون به مکّه می آمدند، به میان آن ها می رفت و از اسلام، سخن می گفت. جذابیت پیام اسلام و گیرایی اعجاز آمیز کلام خدا و اخلاق زیبا و ستودنی نبی مکرم صلی الله علیه وآله هرچه بیشتر انسان ها را به سوی این دین تازه می کشاند و هر روز بر جمع یاران پیامبرصلی الله علیه وآله افزوده می شد.

بزرگان قریش، خطر را در چند قدمی خود حس کردند، و به وسیله ابوطالب پیامی تهدید آمیز برای پیامبرصلی الله علیه وآله فرستادند و گفتند: «ای ابوطالب! تو در میان ما بزرگ تر و شریف تر و والاتر هستی. ما از برادر زاده تو دست برداشته ایم، امّا تو او را از ما دور نکرده ای. سوگند به خدا بیش از این نمی توانیم شاهد آن باشیم که او پدران ما را خوار و خردهای ما را سبک شمرده، بر خدایان ما خرده گیرد. یا باید مراقب او باشی و یا تو و او را وارد کارزاری می کنیم که به ناچار باید یکی از ما از میان برود.»

ابوطالب، پیامبرصلی الله علیه وآله را از تهدید قریش آگاه کرد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود که دعوتش به فرمان خداست و نمی تواند از آن دست بردارد. قریش با نیرنگ، این بار راه تطمیع را پیش گرفتند و گفتند که او را بزرگ خود قرار داده و همه دارایی خود را در اختیار او گذاشته، همه شرطهای او را خواهند پذیرفت تا دست از گسترش دین خود بردارد. پیامبرصلی الله علیه وآله پاسخی درخشان داد که برای همیشه، تاریخ از نور آن تابان است؛ فرمود: «ای عمو! سوگند به خدا! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من نهند که از این کار تا روزی که خداوند آن را ظاهر کند یا جان بر سر آن گذارم، صرف نظر کنم، نخواهم کرد.» (۱)

ص:۱۵۳

۱- ۲۵۲. تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، محمّد ابراهیم آیتی، ص ۸۵.

پس از این، مشرکان بر دشمنی خود می افزودند و هر روز پیامبرصلی الله علیه وآله را با نسبتی ناروا می خواندند و بر آزار و اذیت او و یارانش اضافه می کردند.

هجرت به حبشه

شدّت حملات قریش و آزار و اذیت آن ها به اندازه ای بود که پیامبرصلی الله علیه وآله و نزدیک ترین حامیان او نمی توانستند رویاروی همه آن ها بایستند. از این جهت، نبی اسلام صلی الله علیه وآله به گروهی از یاران، فرمان داد که به حبشه هجرت کنند. پیامبرصلی الله علیه وآله گفت که در حبشه، پادشاهی عادل حکومت می کند که به کسی ظلم نمی کند؛ در آنجا باشید تا خداوند گشایشی فرماید. این چنین بود که نخستین هجرت به حبشه سامان یافت.

نجاشی پادشاه حبشه به عدالت شهرت داشت. نخستین مسلمانانی که به حبشه رفتند، از وضعیت آنجا راضی بودند و نجاشی را همان گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله فرموده بود، یافتند. از این رو، زمینه هجرت دوم مسلمانان هم فراهم آمد. بسیاری از مسلمانان وارد حبشه شدند. حبشه سرزمین امنی بود که در آن هیچ ستمی بر کسی صورت نمی گرفت.

مشرکان قریش، هنگامی که خبر هجرت مسلمانان به حبشه را شنیدند، خشمگین شده، هیأتی را با هدایای بسیار نزد نجاشی فرستادند تا او همه مسلمانان را به مکّه باز گرداند.

سخنگوی این گروه به نجاشی گفت: «کسانی که به کشور شما آمده اند، نادانانی هستند که آیین پدرانشان را رها کرده و به دین جدیدی وارد شده اند. ما بزرگان قوم را به سوی شما فرستاده ایم تا آن ها را باز گردانید.»

نجاشی، مسلمانان را طلبید و پرسید: این دین تازه چه دینی است که

آن را پذیرفته اید و از دین آبایی خود و همه دینهای دیگر رو گردانیده اید؟

سخنگوی مسلمانان (جعفر بن ابی طالب) گفت: «ای پادشاه! ما مردمان نادانی بودیم که بت میپرستیدیم و مردار می خوردیم، گناه کرده، قطع رحم می نمودیم. زورمداران ما به زیر دستان ستم می کردند. بر این حال بودیم تا خداوند، پیامبر خود را برای ما فرستاد؛ پیامبری که نسب و راستی و امانت و عفت او را می شناختیم. او ما را به پرستش خدای یگانه و دوری از آیین پدران و عبادت بت ها فرا خواند. ما را فرمان داد که راستگو باشیم. در دادن امانت کوشا بوده، صله رحم و نیکی با همسایگان را از یاد نبریم. از زنا و خونریزی دور بمانیم و ستم نکنیم. فرمان داد که تنها خدای یگانه را بپرستیم. نماز بخوانیم و زکات بپردازیم و روزه بگیریم. ما او را تصدیق کرده و به او ایمان آوردیم. قوم ما، راه دشمنی پیش گرفتند و ما را آزار دادند تا از دین خود برگردیم. در این هنگام بود که به سرزمین شما آمدیم و امیدواریم که در اینجا مورد ستم واقع نشویم.»

سخن جعفر در دل پادشاه کارگر افتاد. نجاشی گفت: آیا می توانی چیزی از کلام خدا بخوانی؟ جعفر گفت: آری و آغازین آیات سوره مریم را خواند؛ همان آیاتی که بیانگر پاکی و عفت و بزرگی مریم عذرا علیها السلام و عیسی مسیح علیه السلام می باشد.

نجاشی با شنیدن این آیات اشک ریخت؛ و کشیشها نیز گریستند. آن گاه رو به جعفر کرد و گفت: «آنچه که خواندید و آنچه که عیسی علیه السلام آورده دو شعاع از نوری واحدند.»

پادشاه، فرستادگان قریش را از خود دور کرد و گفت: «بروید! به خدا

ص:۱۵۵

سوگند! آن ها را در اختیار شما نخواهم گذاشت.» هدایای آن ها را نیز پس فرستاد. برخی از کتاب های تاریخی، اسلام آوردن نجاشی را هم گزارش کرده اند.

محاصره اقتصادی و اجتماعی

پس از تمام تلاش ها و عدم دستیابی به نتیجه، مشرکان بر آن شدند که پیامبر و خاندان او را در تنگنای اقتصادی قرار دهند تا از این راه بتوانند سدّی در برابر دعوت او ایجاد کنند. به همین سبب، عهدنامه ای نوشتند و آن را درون کعبه نصب کردند. آن ها پیمان بستند که از ازدواج با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب خودداری کرده، با آن ها معامله نکنند.(۱)

این پیمان سبب شد تا ابوطالب به همه خاندان، فرمان خروج از مکّه را بدهد. آن ها در سرزمینی بین کوه های مکّه که «شعب ابوطالب» خوانده می شود، سکونت گزیدند. این تنگنای شدید، سه سال به درازا کشید؛ تنگنایی آن چنان سخت که مسلمانان تنها در ماه های حرام می توانستند از شعب بیرون بروند و در مکّه به خرید و فروش بپردازد و آنچه را نیاز داشتند، تهیه کنند. پیامبرصلی الله علیه وآله نیز در همین ماه ها از فرصت استفاده می کرد و پیام آسمانی خویش را به گوش آنان که به مکّه می آمدند، می رساند.

اوضاع، همین گونه پیش رفت تا آن که خداوند به پیامبرش وحی کرد که عهد نامه قریش را موریانه خورده و از آن چیزی جز عبارت «باسمک

۱- ۲۵۳. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۹.

اللهم» بـاقی نمانـده است. پیامبرصـلی الله علیه وآله، عموی بزرگوارش را آگـاه ساخت و هر دو نزد مشـرکان آمدنـد. ابوطالب گفت: «پسـر برادرم که دروغگو نیست؛ می گوید که خداوند به او وحی نموده که موریانه تمام عهد نامه شما را از بین برده و همه مواد آن را که سبب قطع رحم و ستم و ظلم می شـد، خورده و از آن میـان فقط نام خـدا برجای مانـده است. اکنون عهد نامه را بیاورید، اگر سخن او درست بود، از خدا بترسید و از آنچه می کنید، رویگردان شوید! امّا اگر سخن او درست نبود، او را به شما وا می گذارم تا اگر خواستید بکشیدش.»

بر گفته ابوطالب، پیمان بستند و عهد نامه را آوردند. پس از دیدن آن به درستی آنچه رسول خداصلی الله علیه وآله گفته بود، آگاه شدند؛ امّا نه تنها به پیمان خود، وفا نکردند، بلکه بر دشمنی و بزرگ بینی خود افزودند. با این حال، گروهی از مشرکان، از کرده خود پشیمان شدند و پیامبرصلی الله علیه وآله و خاندان او را به مکّه باز گرداندند.

انـدکی پس از بازگشت به مکه، پیامبر خداصـلی الله علیه وآله با مصـیبتی جانکاه رو به رو شـد؛ خدیجه همسـر با وفا و فداکار نبی اسـلام صلی الله علیه وآله که در همه دوره های دعوت آن حضرت، همراه و همیار او بود، از دنیا رفت. هنوز این داغ، تازه بود که پیامبرصـلی الله علیه وآله بـا دردی سـنگین تر رو به رو گشت؛ ابوطـالب، پشتیبـان سترگ و یار بزرگ رسالت، چشم از جهـان فرو بست و پیامبرصـلی الله علیه وآله را بـا انـدوهی گران و غمی سـنگین تنهـا گـذاشت. این بـار، مصـیبت آن چنـان بر پیامبرصلی الله علیه وآله گران بود که خود می فرمود: «تا روزی که ابوطالب وفات یافت،

دست قریش از آزار من کوتـاه بـود.» (۱) آری، پس از وفـات ابوطـالب، آزار و فشارهـای قریش بر پیـامبر، روز افزون و طاقت فرسا شد.

هجرت پیامبر

از دست دادن ابوطالب، از یک سو، پیامبرصـلی الله علیه وآله را در مکّه در معرض فشارها و تهدیـدهای فراوان قریش قرار می داد تـا جـایی که حتّی جـانش در امـان نبود و از سوی دیگر، موانع جـدّی در راه گسترش دعوت او ایجاد می کرد. از این رو، پیامبر از مکّه بیرون رفت و پای به طائف نهاد. مردم آن دیار را به اسلام خواند و پیام آسمانی اش را برای آنان بازگو کرد. آن ها، نه تنها سـخنش را نشـنیدند و دعوتش را پاسـخ نگفتنـد، بلکه او را با سـنگ، بـدرقه نموده، بدن مبارکش را نیز خون آلود کردند.

رسول خداصـلی الله علیه وآله بار دیگر به مکّه آمد. با همه فشارها به نشـر آموزه های خود پرداخت. تعالیمش را در میان قبیله هایی که به مکّه می آمدند، ارائه می کرد و با سران و بزرگان آن ها ارتباط برقرار می نمود؛ چنان که با دو قبیله بزرگ یثرب، «اوس» و «خزرج» آشـنا شـده، اسـلام را به ایشان معرفی کرد و آنان پیامش را به شـهر خود بردند؛ امّا هنوز به او و دینش ایمان نیاورده بودند، تا این که روزی، پیامبرصـلی الله علیه وآله با گروهی از آنان (شـش نفر) برخورد کرد و ایشان را به سوی اسلام فرا خواند، آن ها هم پذیرفتند.

از میـان اموری که سـبب ایمـان آوردن اینان شـد، می توان به پیشـگویی های یهودیان مجاور یثرب اشاره کرد. اوس و خزرج، درگیری ها و نزاع های درازی داشتند و هر گاه که این نزاع ها بالا می گرفت، یهود به

۱- ۲۵۴. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۳۴.

آنان می گفتند: ما منتظر پیامبری هستیم که چون او بیاید، شما را مانند قوم عاد و ارم، خواهیم کشت. یثربیان، پس از آن که پیامبرصلی الله علیه وآله را دیدند، گفتند: این همان کسی است که یهود انتظار او را می کشند، باید بر آن ها پیشی گرفته، به او ایمان آوریم. این گروه، پس از ایمان آوردن، به یثرب بازگشته و در گسترش دعوت آن حضرت کوشیدند و توانستند برخی از یثربی ها را مسلمان نمایند. سال بعد، دوازده نفر از آن ها در عقبه با پیامبرصلی الله علیه وآله پیمانی بستند و به او ایمان آوردند.

اسلام، اندک اندک جای خود را در یثرب باز می کرد. سال پس از آن، گروه زیادی از مردم یثرب برای ادای مناسک حج و شنیدن سخنان رسول خداصلی الله علیه وآله به مکّه آمدند. تعداد زیادی مسلمان شدند و پیمان عقبه دوم را شکل دادند.

این چنین بود که بنای اسلام در یثرب استوار گشت و پیامبرصلی الله علیه وآله، به مسلمانان فرمان داد تا به یثرب روند. در مکّه کسی جز خود او و علی علیه السلام و اندکی از مسلمانان نماندند. پیامبر خداصلی الله علیه وآله در سال ۱۴ بعثت از مکّه بیرون رفت. یثربیان، به گرمی او را پذیرفتند و به سختی ها و رنج های او در مکّه پایان دادند.

امّا این، پایان دسیسه ها و نیرنگ های مشرکان نبود. آنان که خوار شده و طعم ذلت را چشیده بودند، به دشمنی خود ادامه دادند و جنگ های بسیاری بین مسلمانان و مشرکان به وجود آمد، مانند جنگ های بدر و احد و همین طور جنگهایی بین مسلمانان و یهود، مانند: جنگ خیبر.

مسلمانان در زمان کوتاهی به آن چنان نیرو و قدرتی دست یافتند که

پیامبرصلی الله علیه وآله توانست حکومت اسلامی در یثرب تأسیس کند و از آنجا به فکر گسترش دعوت خود در سراسر جهان باشد.

فتح مکه

رسول اکرم صلی الله علیه وآله و گروهی از یاران او (هزار و ششصد نفر) در سال ششم هجری، برای ادای فریضه حج، قصد مکّه نمودند. آن ها تنها به سلاحی که مسافر با خود بر می دارد، بسنده کردند. هنگامی که قریش باخبر گشتند، فردی را نزد پیامبرصلی الله علیه وآله فرستادند تا با او پیمان نامه صلحی را امضا کند. در مکانی به نام حدیبیه، بین پیامبرصلی الله علیه وآله و مشرکان، پیمانی بسته شد که به همین نام مشهور است. آن ها در این پیمان توافق کردند که پیامبرصلی الله علیه وآله و یاران او از همان جا به یثرب بازگشته، در سال بعد اجازه ورود به مکّه را پیدا کنند. همچنین پیمان بستند که تا ده سال، هیچ جنگی بین آن ها در نگیرد.

در این مدّت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرستادگانش را به سوی پادشاهان و امیران سرزمین های گوناگون، مانند روم و ایران و حبشه و شام و ... گسیل داشت و آنان را به پرستش خدای یگانه و دین برگزیده او، یعنی اسلام فراخواند.

سال بعد، به موجب صلح حدیبیه، پیامبرصلی الله علیه وآله به همراه دو هزار مسلمان به مکّه رفته و مناسک حج را به جای آورد. این دیدار، اثری عمیق بر جان و دل گروهی از مشرکان باقی گذاشت تا آنجا که گروهی، اسلام آوردند. به همین دلیل، مشرکان از آن حضرت خواستند که پس از مناسک حج، بی درنگ مکّه را ترک گوید. پیامبرصلی الله علیه وآله نیز چنین کرد.

ص:۱۶۰

مـدّتی نگذشـته بود که قریش با حمله به گروهی از هم پیمان های مسـلمانان، پیمان صـلح را زیر پای گـذاشت. بدون درنگ، پیامبرصـلی الله علیه وآله به آماده سازی لشکری بزرگ (حدود ده هزار نفر) دست زد تا مکّه را فتح نماید. مشرکان به وحشت افتادند. ابوسـفیان به یثرب آمده، از پیامبرصـلی الله علیه وآله پوزش خواست؛ امّا آن حضـرت در تصـمیم خود، استوار بود و به چیزی جز فتح مکّه نمی اندیشـید. نبی اسلام صلی الله علیه وآله، بدون جنگ و خونریزی به آغوش مکّه بازگشت و آنجا را از پلیدی شرک و نفاق، پاک نمود.

آری، این چنین است دست یاری رسان خداوند. این مرد، همان یتیم عبدالمطلب است که زورمداران قریش او را مورد آزار و شکنجه قرار می دادنـد و به تمسـخرش می گرفتند. اکنون، او سالار لشـکری است که قلب ها را می لرزاند و پیروزمندانه، مکّه را تسـخیر می کند و بت ها را می شـکند و علی رغم خواست مشرکان، پیامش را به گوش همه می رساند. آری، خداوند، این چنین دینش را آشـکار می کنـد. از این پس، نور خـدا پرستی در مکّه تابیدن گرفت. بیشتر مردم، مسـلمان شدند و مهاجران به سرزمین خود بازگشتند.

پیامبر خداصـلی الله علیه وآله، تا زمانی که ندای پروردگارش را لبیک گفت و به سوی او سفر کرد، به دعوتش ادامه داد. نبی اسلام صلی الله علیه وآله که پیام آور آخرین دین و خاتم پیامبران بود، در سال یازده هجری و در سن شصت و سه سالگی دنیا را ترک نمود و به زندگی زمینی خود پایان داد. درود خداوند بر روان پاک او و خاندانش باد!

ص:۱۶۱

دلایل نبوّت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

دلایل نبوّت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

در اینجا به طور خلاصه به راه های اثبات نبوّت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اشاره می کنیم:

۱. بشارت به آمدن او در عهد جدید

قرآن کریم، در برخی از آیات، به آگاهی یهود و مسیحیت از آمـدن پیامبری در آخرالزمان اشاره می کند. همچنین می افزاید که نشانه های آن پیامبر، در کتاب های آسمانی ایشان آمده است. به عنوان نمونه، به آیات ذیل توجه می دهیم:

«الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنـدَهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَالْإِنجِیلِ یَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ»؛(۱) «همـان ها که از فرسـتاده [خـدا] پیامبر اُمّی پیروی می کننـد؛ پیامبری که صـفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند. آن ها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد.»

و «الَّذِینَ آتَیْنـاهُمُ الْکِتـابَ یَعْرِفُونَهُ کَمـا یَعْرِفُونَ أَبْنَـآءَهُمْ وَإِنَّ فَرِیقـاً مِّنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ»؛(۲) «کسـانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده ایم، او

۱- ۲۵۵. اعراف / ۱۵۷.

۲- ۲۵۶. بقره / ۱۴۶.

(پیامبر) را همچون فرزندان خود می شناسند؛ ولی جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند.»

قرآن کریم، این آیات را در مقام احتجاج با اهل کتاب ذکر می کند. اگر ادّعای قرآن، نادرست بود و چنین بشارتی در کتب آسمانی دیگر نیامده بود، بایستی اهل کتاب به انکار این ادّعا دست می یازیدند؛ درحالی که آنان به جای انکار به سکوت و پنهان کردن حق دست زدند و یا پیامبرصلی الله علیه وآله را مورد تهمت قرار دادند. گروهی از ایشان برای دور کردن پیروان خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، بشارت های عهدین را تفسیر به رأی نمودند.

از سوی دیگر، با پژوهشی تاریخی، به دانشمندانی از اهل کتاب بر می خوریم که با دیدن پیامبرصلی الله علیه وآله و شنیدن سخنان او ایمان آورده و وی را همان پیامبری دانسته اند که کتاب های آسمانی پیشین، مژده رسالت او را بارها اعلام کرده بودند. بُحیرای راهب و سلمان فارسی از مشهورترین کسانی هستند که می توانند گواه درستی بر این سخن باشند. قرآن، خود به این حقیقت توجه داده است: «ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَرُهْباناً وَأَنَّهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا ما أُنزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَرَی أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِ یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِینَ»؛(1) «این به خاطر آن است که در میان آن ها، افرادی عالم و تارک دنیا هستند و آن ها [در برابر حق] تکیه نمی ورزند. و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر نازل شده، بشنوند، چشم های آن ها را می بینی که [از شوق]اشک می ریزد؛ به خاطر حقیقتی که

۱- ۲۵۷. مائده / ۸۲ – ۸۳.

دریافته اند. آن ها می گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم. پس ما را جزء گواهان بنویس!»

قرآن، تأکید می کند که مسیح علیه السلام، به روشنی، نام پیامبرصلی الله علیه وآله را آورده و به آمدنش مژده داده است: «وَإِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یابنی إِسْرءِیلَ إِنّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُم مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْرَاهِ وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»؛(۱) «و [به یاد آورید]هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، در حالی که تصدیق کننده کتابی هستم که قبل از من فرستاده شده، و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است.»

این حقیقت را حتّی در اناجیل موجود هم می توان یافت. انجیل یوحنا در این میان برجسته است. در ذیل به برخی از آیات این انجیل اشاره می کنیم:

«و من از پدرم درخواست خواهم کرد تا پشتیبان و تسلی بخش دیگری به شما عطا نماید که همیشه با شما بماند.» (۲)

«ولی وقتی پدر «تسلی بخش» را به جای من فرستاد، منظورم همان روح القدس است، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد در ضمن، هرچه من به شما گفته ام، به یادتان خواهد آورد.» (۳)

«امّا من آن روح تسلی بخش را به کمک شما خواهم فرستاد. او سرچشمه تمام حقایق است و از طرف «پدرم» آمده، درباره من همه چیز را

۱- ۲۵۸. صف / ۶.

۲- ۲۵۹. یوحنا ۲۶: ۱۴.

۳- ۲۶۰. همان ۲۶: ۱۴.

به شما خواهد گفت. شما نیز باید درباره من با تمام مردم صحبت کنید؛ چون از ابتدا با من بوده اید.» (۱)

«رفتن من به نفع شماست؛ چون اگر نروم، آن روح تسلی بخش نزد شما نخواهد آمد؛ ولی اگر بروم، او خواهد آمد؛ زیرا خودم او را نزد شما خواهم فرستاد. وقتی او بیاید، دنیا را متوجه سه نکته خواهد کرد: گناه و عدالت و داوری.» (۲)

«ولی وقتی روح القدس که سرچشمه همه راستی هاست، بیاید، تمام حقیقت را بر شما آشکار خواهد ساخت؛ زیرا نه از جانب خود، بلکه هرچه از من شنیده است، خواهد گفت. او از آینده نیز شما را با خبر خواهد ساخت.» (۳)

نصوص بالا به روشنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یاد می کنند. نویسنده کتاب «انیس الاعلام فی نصره الاسلام» (۴) می گوید که آیات ذکر شده از انجیل یوحنا، همگی به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اشاره دارند؛ امّا دانشمندان کتاب مقدّس، معنای اصلی آن را تغییر داده و انحرافی ایجاد کرده اند. خلاصه استدلال وی به قرار ذیل است:

همان گونه که می دانیم، از یک سو، مسیح علیه السلام به زبان عبری (زبان رایج فلسطین آن روز به همراه زبان آرامی) سخن می گفت و شاگردانش را پند می داد؛ زیرا او از دودمانی عبرانی بود و در میان آن ها رشد یافت. از سوی

۱- ۲۶۱. همان ۲۶: ۱۵ - ۲۷.

۲- ۲۶۲. همان ۷: ۱۶ - ۱۱.

۳- ۲۶۳. همان ۱۳: ۱۶.

۴- ۲۶۴. نویسنده کتاب، کشیشی ایرانی {پروتستان} و متولد ارومیه بوده است. وی پس از اسلام آوردن، نام محمّد صادق را برای خود برگزید و کتاب یاد شده را در شش جلد به نگارش درآورد.

دیگر، تاریخ نویسان معتقدند که سه انجیل لوقا و مرقس و یوحنا از همان ابتدا به زبان یونانی نوشته شده اند؛ برخلاف انجیل متی که در آغاز، به زبان عبری بوده و سپس به یونانی برگردانده شده است.

بنابراین، مسیح علیه السلام به زبان عبری به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، بشارت داده و آن گاه یوحنا آن را به یونانی ترجمه کرده است. یوحنا می بایست اسامی را همان گونه که به کار برده بود، منتقل می کرد و از ترجمه معنایی آن دوری میگزید. با تأسف باید گفت که این اصل، از نظر یوحنا دور مانده و همین امر سبب از میان رفتن واژه اصلی و بروز اختلاف در مقصود مسیح علیه السلام شده است. عیسی علیه السلام از فردی که در آینده می آمده، یاد کرده و ظهور او را بشارت داده است. یوحنا در برابر واژه ای که عیسی علیه السلام به کار برده بود، کلمه ای را استفاده نموده که امروز در تعیین معنای دقیق آن تردید داریم. در معادل سازی یوحنا با دو واژه نزدیک به هم رو به رو هستیم: «پاراکلیطوس، Paracletos» و «پریکلیطوس، Pericletos»

کلمه اوّل به معنای تسلّی بخش و کمک کننده است و کلمه دوم با احمد مترادف بوده و معنای محمود و ستوده را می رساند. نزدیکی دو واژه در نوشتار و گفتار و شنیدار، سبب گشته تا در تعیین مصداق کسی که به آمدن او بشارت داده شده، سرگردان شویم. مفسران و مترجمان انجیل یوحنا، معنای نخست (تسلی بخش) را پذیرفته و مراد از آن را «روح القدس» می دانند؛ همان کسی که پنجاه روز پس از به صلیب آویخته شدن مسیح بر شاگردان او نازل شد. امّا قرائن بسیاری نشان می دهد که کلمه پاراکلیطوس به معنای «محمود» بوده و نمی تواند مراد از آن روح القدس

باشد. در ذیل به برخی از این قرائن اشاره می شود:

۱. لفظ «مبشربه» (شخص مورد بشارت) در نصوص یاد شده از انجیل یوحنا، با صفت «آخر» (دیگری) همراه است؛ آنجا که می گوید: «و من از پدرم درخواست خواهم کرد تا پشتیبان و تسلی بخش دیگری به شما عطا نماید.» این ویژگی با روح القدس، سازگاری ندارد؛ زیرا روح القدس، یکی است و تعدد بردار نیست؛ امّا پیامبران این چنین نیستند و یکی پس از دیگری می آیند.

۲. در نص ذکر شده، از «مبشربه» به عنوان کسی که «همیشه با انسان ها بماند» سخن رفته است. این امر با خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله سازگار و هماهنگ است؛ زیرا دین او جاودانی است و پس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد.

۳. آنجا که می گوید: «ولی وقتی پدر تسلّی بخش را به جای من فرستاد، منظورم همان روح القدس است، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد. در ضمن، هرچه من به شما گفته ام، به یادتان خواهد آورد.» سزاوار است که مراد از «مبشربه» را پیامبری بدانیم که زمانی پس از پیامبر پیشین و در پی از یاد رفتن دین گذشته و آغاز کهنگی آن آمده تا دین خدا را به مردم یادآوری کند و تذکر دهد.

افزون بر این، اگر مراد از آن، روح القدس باشد که در همان روزهای کوتاه پس از مسیح علیه السلام (پنجاه روز پس از او) بر شاگردان وی ظاهر شده

ص:۱۶۷

باشد،(۱) آیا گمان می رود که حواریان در همین زمان کوتاه آموزه های مسیح علیه السلام را از یاد برده باشند تا موعود بیاید و آن ها را از نو یادآوری کند؟

۴. مسیح علیه السلام می گفت: «اگر نروم، آن روح تسلّی بخش نزد شما نخواهد آمد؛ ولی اگر بروم، او خواهد آمد.» تعلیق به کار گرفته شده در سخن عیسی علیه السلام با تفسیر «مبشربه»، به پیامبری که پس از او خواهد آمد، سازگار است؛ زیرا آن پیامبر دارای رسالتی جهانی است و اگر با مسیح علیه السلام، هم روزگار باشد، آن گاه امت عیسی علیه السلام باید از دو شریعت پیروی کنند و این خردمندانه نیست. حال اگر «مبشربه» را روح القدس بدانیم، هم روزگاری او با عیسی علیه السلام و یارانش، تعلیق ذکر شده در کلام مسیح علیه السلام را خالی از معنا و فایده خواهد کرد؛ چون او در زمان زندگی عیسی علیه السلام و هنگامی که یارانش را برای تبشیر می فرستاد هم بر آن ها نازل می شد.(۲)

۵. در آیات ذکر شده از انجیل یوحنا به این عبارت برخوردیم که «وقتی او بیاید جهان را بر سه امر توبیخ خواهد کرد: گناه و عدالت و داوری.» اکنون می گوییم مراد از چنین شخصی جز پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله چه کسی می تواند باشد. تنها موردی که ممکن است در تعیین مصداق این آیه ذکر شود و با کلام ما ناسازگار باشد، روح القدس است. تأملی اندک درباره این موضوع نشان می دهد که روح القدس، هرگز «مبشربه» مذکور در آیه نیست؛ زیرا همان گونه که گفتیم، او پنجاه روز پس از مسیح علیه السلام بر شاگردانش نازل گشت. اگر او همان بشارت داده شده باشد، باید یهودیان را که اصلاً به

۱- ۲۶۵. اعمال رسولان ۵: ۱ و ۱: ۲ - ۴.

۲- ۲۶۶. ر. ک: متی ۱۱: ۱۰؛ لوقا ۱۱: ۱۰.

مسیح ایمان نداشتند و همین طور حواریان را مورد توبیخ قرار می داد، در حالی که دست به چنین کاری نزد.

۶. در آیه ۱۳، باب ۱۶ از انجیل یوحنا اشاره شد که وقتی او بیاید، تمام حقیقت را بر شما آشکار می کند و از آینده نیز شما را با خبر خواهد ساخت. برشمردن ویژگی هایی مانند آنچه که ذکر شد، تنها در خور و شایسته کسی است که با شریعتی کامل و دینی جامع از سوی خدای متعال بیاید. او باید همه سخنانش برگرفته از سرچشمه خدایی و از راه وحی باشد و به پیامبری پایان دهد. این انسان، همان خاتم پیامبران مصطفی صلی الله علیه وآله است.(۱)

در پایان این مقال سزاوار است به داستانی از زندگی نویسنده کتاب «انیس الاعلام فی نصره الاسلام» اشاره نمایم:

پدر و اجداد پدری او همگی از کشیشان بزرگ مسیحی بودند. وی در یکی از روستاهای ارومیه به دنیا آمد و نزد کشیشان برجسته و دانشمندان بزرگ مسیحی شاگردی نمود. از آن میان، می توان به پدر «یوحنای بکیر» و کشیش «یوحنای جان» و دیگر معلمان پروتستان اشاره کرد. وی از معلمان کاتولیک؛ مانند پدر «تالو» و کشیش «کورکز» نیز استفاده نمود. در دوازده سالگی از تحصیل تورات و انجیل فارغ شد و به درجه کشیشی رسید.

او خود می گوید: پس از آن علاقه مند شدم تا درباره آموزه های ادیان گوناگون و به خصوص مسیحیت و فرقه های آن تحقیق کنم. سرزمین های

۱- ۲۶۷. انیس الاعلام فی نصره الاسلام، محمّد صادق، ج ۵، ص ۱۳۹ - ۱۷۲.

زیادی را گشتم و برای ادامه تحصیلاتم مقیم واتیکان شدم و در آنجا خدمت یکی از کشیش های بزرگ و بلکه مطران(1) والا مقام فرقه کاتولیک رسیدم. او جایگاه ویژه ای از جهت علم و زهد و تقوا در مذهب کاتولیک داشت؛ به گونه ای که همه مردم، چه پادشاه و سلطان و چه ثروتمند و رعیت پرسش های دینی خود را از او می پرسیدند و هدایای فراوانی نیز برای وی می فرستادند.

اصول و عقاید مذاهب گوناگون را نزد او آموختم. شاگردان بسیاری - در حدود ۵۰۰ نفر - در درس استاد حاضر می شدند. در آن میان، دختران بسیاری نیز بودند که تارک دنیا شده بودند. لیکن از میان همه شاگردان، وی با من انس و محبّت خاصی داشت و از این رو، کلیدهای خانه و انبار خوراکی ها و نوشیدنی های خود را به حقیر سپرده بود و تنها کلید یک اتاق کوچک را که به منزله صندوق خانه بود و حقیر خیال می نمودم که آنجا خزانه اموال کشیش است، به من نداده بود. به همین دلیل، با خودم می گفتم که او از اهل دنیاست و از دنیا به خاطر دنیا چشم پوشیده است (ترک الدنیا للدنیا).

مدّت آموزش من، نزد کشیش تا ۱۸ سالگی ادامه یافت. روزی کشیش مریض شد و نتوانست در مجلس درس حاضر گردد. به من گفت تا به شاگردان اطلاع دهم که او امروز توان حضور در درس را ندارد. در بیرون از محضر استاد، دیدم که شاگردان درباره معنی کلمه سریانی «فارقلیطا»

۱- ۲۶۸. اسقف یکی از درجات روحانیت کلیسا. ر. ک: فرهنگ معین.

و کلمه یونانی «پیرکلیطوس» سخن می گویند؛ درست همان کلمه ای که یوحنا در انجیل خود از آن سخن گفته است. بحث و گفت و گوی شاگردان بدون هیچ نتیجه ای پایان گرفت.

پس از آن که به نزد کشیش بازگشتم، او گفت: فرزندم! در غیاب من، شاگردان از چه سخن می گفتند؟ یادآوری کردم که شاگردان درباره معنای کلمه «فارقلیطا» با هم اختلاف داشتند و به آرای آن ها نیز اشاره کردم. استاد از من پرسید: نظر خودت چیست؟ گفتم: نظر من، همان نظر فلان مفسر و قاضی است. استاد گفت: تو تقصیر نداری؛ امّا حقیقت، خلاف همه آرایی است که از آن سخن به میان آمده است؛ زیرا معنی و تفسیر این اسم شریف را در این زمان، جز اندکی از راسخان در علم نمی دانند. پس من خود را به قدم های استاد انداختم و گفتم: ای پدر روحانی! تو از همه کس بهتر می دانی که این حقیر از آغاز عمر تاکنون در تحصیل علم تا آنجا که توانسته ام، کوشیده ام و در مذهب و دین خود، بی اندازه متعصب هستم. حال چه می شود که شما نیکی نموده و معنی این اسم شریف را بیان نمایید!

استاد به شدّت گریست و گفت: فرزندم! تو عزیزترین مردم، نزد من هستی و من هیچ چیز را از تو مضایقه نخواهم کرد. این را بدان که گرچه دانستن معنای این اسم شریف، فواید بزرگی دارد، امّا به محض انتشار آن، پیروان مسیح علیه السلام من و تو را خواهند کشت؛ مگر این که پیمان ببندی تا در زندگی و حتی پس از مرگ من، معنای آن را آشکار نکنی؛ زیرا می دانم که اگر پس از مرگم نیز این معنا روشن شود، آنان جسدم را از قبر بیرون آورده و می سوزانند.

من به خداوند عظیم قاهر غالب و به عیسی علیه السلام و مریم علیها السلام و انجیل و به تمامی پیامبران، قسم یاد نمودم که هیچ گاه این راز را آشکار نخواهم کرد. استاد، آرامش یافت و پس از آن گفت: فرزندم! این اسم، نامی از نام های پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و به معنای احمد و محمود است. سپس کلید آن اتاق کوچک را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن و فلان کتاب ها را نزد من بیاور! حقیر کتاب ها را نزد استاد آوردم. آن دو کتاب به خط سریانی و یونانی پیش از ظهور پیامبر اسلام و با قلم بر پوست نوشته شده بود و در هر دو کتاب، کلمه «فارقلیطا» به احمد و محمود، ترجمه شده بود.

استاد گفت: فرزندم! بدان که علما و مفسران مسیحی پیش از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در ترجمه کلمه «فارقلیطا» به احمد و محمود، اختلافی نداشتند؛ امّا پس از ظهور آن حضرت، کشیش ها و دانشمندان، برای حفظ و بقای ریاست خود و به دست آوردن اموال و ضعف نفس، دست به تحریف در معنای این واژه زدند و معنایی ساختند که هرگز مراد نویسنده انجیل نبوده است. امروز هم می توان از سبک و سیاق انجیل و آیات آمده در آن، پی برد که واژه «فارقلیطا» نمی تواند معنای «تسلی بخش» را برساند؛ زیرا مسیح علیه السلام، آمدن فارقلیطا را مشروط به رفتن خود می نماید و می فرماید: «تا من نروم، فارقلیطا نخواهد آمد.» چرا که وجود دو پیامبر مستقل و صاحب شریعت عام در یک زمان جایز نیست؛ به خلاف روح نازل در یوم الدار که مقصود از آن روح القدس است و او با بودن جناب عیسی علیه السلام و حواریان، بر آن جناب و شاگردانش نازل شده بود.

در پایان داستان، نویسنده کتاب یاد شده می گوید: از استاد پرسیدم:

اگر چنین است، پس چرا شما اسلام نمی آورید و در سلک پیروان پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله در نمی آیید، حال آن که شما فضیلت دین اسلام را می دانید و پیروی پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله را تنها راه نجات و صراط مستقیم می بینید؟

استاد در پاسخ گفت: فرزندم! من بر حقیقت اسلام و فضیلت آن، زمانی آگاهی یافتم که سن بسیاری از من گذشته و پیر شده ام. با این حال، در باطن مسلمان هستم؛ امّا در ظاهر نمی توانم این ریاست و بزرگی را ترک کنم. عزّت و اقتدار مرا در میان نصاری می بینی، اگر میلی از من به دین اسلام بفهمند، مرا خواهند کشت ...

آن گاه گفتم: ای پدر روحانی! آیا مرا امر می کنی که داخل دین اسلام شوم گفت: اگر آخرت و نجات می خواهی، البته باید دین حق را قبول کنی و چون جوان هستی، بعید نیست که خداوند اسباب زندگی دنیایی را نیز برای تو فراهم سازد. من، همیشه تو را دعا خواهم کرد و از تو می خواهم تا در قیامت، گواه من باشی که من در باطن، مسلمان و از پیروان پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله بوده ام. این را بدان که بسیاری از کشیشان در باطن، حال مرا دارند؛ امّا در ظاهر نمی توانند دست از ریاست دنیایی بردارند و الا هیچ شک و شبهه ای در این که امروز، اسلام، تنها دین حق و دین خداست، وجود ندارد.(۱)

آری، خواننده گرامی! این حقیقتی است که هیچ غباری بر آن نیست و هیچ کس را توان تردید در آن نمی باشد؛ امّا صد حیف که دوستی دنیا، انسان را از خضوع در برابر حق باز می دارد. به اعتقاد من، تنها همین بشارت انجیل، بر درستی ادّعای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، کافی است و می رساند

ص:۱۷۳

۱- ۲۶۹. ر. ک: انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۱، ص ۶ - ۱۹.

که او آخرین فرستاده الهی و پرچمدار اسلام، یعنی واپسین دین خداوند است.

۲. معجزه های پیامبر صلی الله علیه وآله

پیـامبران علیه السـلام به هنگـام آشـکار نمودن رسـالت خود و فرا خوانی مردم به خـداپرستی، دست به انجام معجزه و کارهای فراتر از توان انسانی می زدنـد. مردم هم از آن جهت که در پی کسب یقین به پیامبری مـدّعیان بودنـد، همواره در رویارویی با آنـان طلب معجزه می کردنـد. در بیشتر موارد، انبیـای الهی علیه السـلام در خواست معجزه مردم را میپذیرفتنـد و گـاهی، حتی پیش از تقاضای آنان به انجام معجزه می پرداختند. در لابه لای صفحه های تاریخ، نمونه های بسیاری از این دست را می توان به تماشا نشست.

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله نیز خـارج از این دایره نیست. ایشـان هم پس از آشـکار نمـودن دعوتش، بنـا به خواهش مردم دست به انجـام معجزاتی می زد که امروزه می توان آثـاری در زمینه گردآوری معجزه هـای نـبی اسـلام صـلی الله علیه وآله را یافت.(۱) با این حال، برخی از بدخواهان اسـلام، منکر همه معجزات پیامبرصـلی الله علیه وآله شده و قرآن کریم را تنها معجزه آن حضـرت دانسـته انـد؛ مثلاً کشـیش آلمانی «هنری مارتین» در کتاب خود به نام «میزان الحق» می گوید: «محمّد هیچ معجزه ای نیـاورده است.» به نظر می آیـد ادّعـای آنـان که ناآگاهـانه و یـا از روی تجاهل، معجزات پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله را انکار کرده اند، شایسته بررسی علمی نمی باشد؛ زیرا هر انسان با انصافی با پژوهشی کوتاه

ص:۱۷۴

۱- ۲۷۰. ر.ک: «اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات، شیخ حر عاملی {۱۱۰۴ه.ق} در ۳ جلد.

در خواهد یافت که تا چه اندازه تاریخ نگاران به ثبت و ضبط معجزات نبی اسلام توجه داشته و آن ها را نقل کرده اند.

از میان همه معجزه های آن حضرت، می توان به ردّ شمس، شفای بیماران،(۱) داستان درخت و فرمانبری او از نبی اسلام صلی الله علیه وآله، اطعام چهل نفر با غذای یک نفر در میهمانی و معجزه شق القمر(۲) که قرآن نیز از آن یاد نموده، اشاره کرد. همچنین می توان از پیش گویی های غیبی آن بزرگوار سخن گفت، مانند آشکار نمودن اسم های ائمه علیه السلام، یعنی جانشینان پس از خود.

در این مجال، در صدد نام بردن از همه معجزه های وجود شریف رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیستم و تنها به بیانی مختصر از معجزه جاودان و بزرگ او «قرآن کریم» بسنده خواهم نمود؛ معجزه ای که والاترین گواه پیامبری او و روشن ترین دلیل بر ارتباط او با خداوند است.

قرآن کریم، معجزه جاودان پیامبرصلی الله علیه وآله

پیش از این نیز گفته شد که مسیحیان، قرآن را کتابی انسانی و غیر وحیانی می دانند. آن ها پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به عنوان فرستاده خدا نمی پذیرند. بنابراین، دوری گزیدن ایشان از قرآن، امری طبیعی به شمار

۱- ۲۷۱. مانند شفای چشم درد امام علی علیه السلام در جریان جنگ خیبر به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.
۲- ۲۷۲. گزارشی کوتاه از این داستان: مشرکان گرد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را گرفته، گفتند: اگر راست می گویی ماه را برای ما دو نیم کن! پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: اگر این کار را انجام دهم، ایمان می آورید؟ گفتند: بله، ایمان می آوریم. آن شب، شب بدر {یکی از شب هایی که قرص ماه در آن کامل است} بود. پیامبرصلی الله علیه وآله از خداوند خواست آنچه را که می گویند، به او بدهد. ماه دو نیم شد و پیامبرصلی الله علیه وآله پس از این رویداد، پی در پی ندا می کرد که فلانی! ای فلانی! گواه باشید! (این حادثه در بیشتر کتاب های تاریخی روایت شده است.)

می آید. در این فرصت، بر آنم که به ذکر برخی ویژگی ها و جنبه های اعجاز قرآن کریم بپردازم و داستان مسیح علیه السلام و مریم علیها السلام را از دید قرآن بازگو کنم.

قرآن کریم، دارای ۱۱۴ سوره است که به تدریج و در طول ۲۳ سال بر قلب مبارک رسول خداصلی الله علیه وآله نازل شده است. این زمان برابر با سال های نبوّت آن بزرگوار می باشد.

در اوّلین برخورد با قرآن، گستردگی و شمول آن به چشم می آید. این کتاب آسمانی در بر دارنده معارف الهی و اخلاق و احکام و اخبار غیبی و داستان و ضرب المثل و پند و موعظه و بسیاری موارد دیگر می باشد. گستردگی قرآن، با عمق نیز همراه است تا جایی که برخی از معارف عمیق قرآنی تا قرن ها پس از نزول آن کشف نشده باقی ماند و چه بسا که آیندگان بسیار بیشتر از آنچه که امروز از آن می یابیم، بفهمند.

نکته دیگر آن که با همه عمق و گستردگی معارف قرآن کریم، این کتاب، سرشار از فصاحت و شیرینی و رسایی کلام است؛ آن چنان که قلب های بسیاری از این راه، جذب آهنگ الهی آن شدند و ساکنان شبه جزیره که خود، استاد بلاغت بودند، در برابر آن خاضع و فروتن گشتند.

ویژگی دیگر قرآن کریم که از جنبه های اعجاز آن هم به شمار می آید، عدم تناقض و اختلاف بین آیات آن می باشد. آیه های گوناگون کلام خدا نه تنها یکدیگر را نفی نمی کنند، بلکه به تفسیر و روشن نمودن معنای همدیگر یاری نیز می رسانند. این درحالی است که عوامل بسیاری بر گفتار انسان اثر می بخشد و تأثیر همین عوامل، کلام او را از یکسانی و هماهنگی خارج نموده، دچار پراکندگی و اختلاف می نماید؛ مثلاً تفکر انسان، اندک

اندک و در درازای زمان، رشد و بالندگی می یابد و از همین رهگذر، کلام پسین او می تواند ناقض سخن پیشین باشد و یا به مراتب بر عمق آن بیفزاید. جدای از این، حالات روحی و مزاج نفسانی او هم مانند خوشحالی و اندوه، سختی و آسایش، بیماری و سلامت، و جنگ و صلح بر اندیشه و فکرش تأثیر می گذارد و ظهور آن در کلام و سخن نیز قابل مشاهده خواهد بود.

با در نظر داشتن این نکته و توجه به چگونگی و وضعیت نزول قرآن کریم، به وحیانی و الهی بودن این کلام پی می بریم. همان گونه که می دانیم، قرآن در طول ۲۳ سال و در اوضاع و شرایط کاملاً دگرگونی نازل شد. برخی از آیات در جنگ و بعضی در آرامش نازل شدند و همین طور حالات امنیت و ترس، روز و شب، تنگی و گشایش و ... محمل های نزول قرآن بودند. با همه این ها، هیچ گونه تضادی در میان آیه های نور نمی توان یافت. خداوند در قرآن به این حقیقت اشاره کرده و آن را به عنوان دلیلی بر اعجاز کلام خود آورده است: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً»؛(۱) «آیا در باره قرآن نمی اندیشند؟ اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می یافتند.»

بهترین گواه بر صحت ادّعای ما عهد جدید است. با آن که این کتاب به لحاظ عمق و گستره، هرگز قابل مقایسه با قرآن نیست؛ امّا می توان در آن انبوهی از تضادها و ناسازگاری ها را به تماشا نشست.

۱- ۲۷۳. نساء / ۸۲.

از دیگر ویژگی های کلام خداوند پیش گویی های غیبی است. همچنین می توان به بیان داستان های پیامبران گذشته، آن هم به شکلی کاملاً ـ متفاوت از عهد قدیم و جدید به عنوان خصوصیتی دیگر اشاره نمود. خداوند، داستان های قرآن را نیز از مجموعه خبرهای غیبی آن دانسته، می فرماید: «ذلِکَ مِنْ أَنْبَآءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَما کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَما کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ»؛(۱) «[ای پیامبر! این از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم و تو در آن هنگام که قلم های خود را [برای قرعه کشی] به آب می افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شوند و نیز به هنگامی که با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی.»

خبر از رویدادهای آینده نیز از همین موارد به شمار می آید، مانند خبر پیروزی روم بر ایران، پس از شکست آن ها: «غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ * فِی بِضْعِ سِنِینَ»؛(۲) «رومیان در سرزمین نزدیکی مغلوب شدند و[امّا] آنان پس از این مغلوب شدن، به زودی غلبه خواهند کرد؛ در چند سال.»

فصاحت و بلاغت قرآن که از دیگر ویژگی های آن می باشد، به اندازه ای است که خداوند در این مورد دست به تحدّی و مبارزه زده و از جن و انس خواسته تا اگر می توانند سوره ای مانند یکی از سوره های آن بیاورند. این در حالی است که عرب جاهلی در شیوایی و رسایی کلام نام آور بوده

ص:۱۷۸

۱- ۲۷۴.]. آل عمران / ۴۴.

۲- ۲۷۵. روم / ۲ - ۶. برای آگاهی از داستان، ر. ک: الالهیات، ج ۳، ص ۴۱۵؛ تفسیر المیزان، ذیل آیات یاد شده.

و تاریخ، از انسان هایی بلیغ تر و فصیح تر از آنان، سخن نگفته است. امّا همین ها در برابر تحدی خداوند مات و مبهوت و سرگشته ماندند و مسحور شیوایی کلام الهی گشتند. برای برخی از مشرکان راهی جز این نماند که آن را سحر بخوانند؛ زیرا بلندی معنا و گیرایی روش و توان تأثیر قرآن در انسان ها هیچ توجیه دیگری را بر نمی تابید.

اکنون، چهارده قرن از اعلام تحدی قرآن گذشته و تاکنون کسی را یارای مبارزه با آن نیست. هر کس نیز در این میدان پای نهاده و خود را آزموده، با رسوایی و ناکامی رو به رو شده است.

امی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از مهم ترین ویژگی های اعجاز کلام خداست. انسانی که هرگز خواندن و نوشتن نمی دانسته و نزد کسی زانوی تعلّم نزده است و در طول چهل سالی که در میان قوم خود زندگی کرده، حتّی یک بیت شعر هم نگفته، اکنون خود را پیامبر خوانده و با پیامی که شیواترین و رساترین و در عین حال، عمیق ترین پیام تاریخ است، می آید.(۱) با این همه، مجالی برای شک و تردید باقی نمی ماند و باید گفت که او پیامبر الهی و معجزه جاودان او، پیام آسمانی و وحیانی می باشد؛ پیامی که سراسر هدایت و رحمت برای همه جهانیان خواهد بود.

۱- ۲۷۶. حافظ می گوید: نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد. [م]

مسیح و مریم (علیهماالسلام) در قرآن کریم

قرآن به گونه ای متفاوت از عهد جدید، داستان مسیح علیه السلام و مریم علیها السلام را بازگو می کند. این کتاب، داستان را با یاد همسر عمران (مادر مریم علیها السلام) آغاز کرده و از وضعیت بارداری او و نذرش(۱) سخن به میان آورده و می گوید: «إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ * فَلَمّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُها أُنثی وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَلَیْسَ الذَّکَرُ کالْأُنثَی وَإِنِّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَإِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ»؛(۲) «[به یاد آورید]هنگامی را که همسر عمران گفت: خداوندا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم که آزاد [برای خدمت خانه تو]باشد. از من بپذیر که تو شنوا و دانایی. ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، [او را دختر یافت،]گفت: خداوندا! من او را دختر آوردم ولی خدا به آنچه او به دنیا آورده بود، آگاه تر بود و پسر همانند دختر نیست. من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می دهم.»

خداوند، این نذر را پذیرفت. مادر مریم علیها السلام، پس از به دنیا آمدن فرزند، او را به معبد برد و برای خدمت به کاهنان آنجا سپرد. درباره سرپرستی او

۱- ۲۷۷. مادر مریم به هنگام بارداری نذر کرده بود بچه ای را که در شکم دارد، خادم مسجد قرار خواهد داد.

۲- ۲۷۸. آل عمران / ۳۵ - ۳۶.

بین کاهنـان، اختلاف ایجـاد شـد و تصـمیم به قرعه گرفتنـد. قرعه فال به نام زکریای پیامبرصـلی الله علیه وآله افتاد. زکریاعلیه السـلام او را بزرگ کرد و پس از بلوغ، مکان خلوتی را برای عبادت مریم علیها السـلام برگزید که هیچ کس جز خود او نمی توانست به آن مکان رفت و آمـد کنـد. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: «فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً وَكَفَّلَها زَكَرِيّا كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَها رِزْقاً قالَ يامَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسابٍ»؛(۱) «خداوند او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته ای او را رویانید و کفالت او را به زکریا سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می شـد، غـذای مخصوصـی در آنجا می دیـد. از او می پرسـید: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ می گفت: این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد.»

پس از آن، خداوند به وسـیله فرشـته به مریم علیها السـلام مژده داد که عیسی مسیح علیه السلام از او به دنیا خواهد آمد. فرشته به شـکل انسان، در حالی که مریم علیها السـلام در پرده بود، بر او نازل گشت و گفت که فرزنـد او عیسـی علیه السـلام، پیامبر بنی اسرائیل خواهد بود و مریم علیها السلام از نفخ فرشته الهی باردار شد. قرآن کریم چنین می گوید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَكاناً شَرْقِيّاً * فاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجاباً فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيّاً * قالَتْ إِنِّى أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّاً * قالَ إِنَّما أَنا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلماً زَكِيّاً * قالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ

۱- ۲۷۹. همان / ۳۷.

وَلَمْ أَکُ بَغِیّاً * قالَ کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آیَهً لِلنّاسِ وَرَحْمَهً مِنّا وَکانَ أَمْراً مَقْضِیّاً»؛(۱) «و در این کتاب، مریم را یـاد کن! آن هنگـام که از خـانواده اش جـدا شـد و در نـاحیه شـرقی [بیت المقـدس]قرار گرفت و میـان خود و آنان حجابی افکنـد. در این هنگـام، مـا روح خود را به سوی او فرسـتادیم و او در شـکل انسـانی بی عیب و نقص، بر مریم ظـاهر شـد. مریم گفت: من از شـرّ تو به خدای رحمان پناه می برم، اگر پرهیزگاری! گفت: من فرسـتاده پروردگار تو هسـتم تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم. گفت: چگونه ممکن است فرزنـدی برای من باشـد! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشـته و زن آلوده ای هم نبوده ام! گفت: مطلب همین است. پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است و او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم و رحمتی باشد از سوی ما و این امری پایان یافته [و حتمی]است.»

و آن گاه که زمان ولادت عیسـی علیه السلام رسید، درد زایمان، مریم علیها السلام را به سوی تنه درخت خرما آورد و همانجا عیسـی مسـیح علیه السـلام پا به دنیا گذاشت: «فَحَمَلَتْهُ فانتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیّاً * فَأَجآءَها الْمَخاضُ إِلَی جِذْعِ النَّخْلَهِ قالَتْ یالَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذا وَکُنتُ نَسْیاً مَّنسِیّاً * فَنادَیاها مِن تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً * وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً * فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَیْناً فَإِمّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنسِیّاً»؛(۲) «سرانجام [مریم]به او باردار شد و او را به نقطه دور دستی برد [و خلوت گزید]درد زایمان او را

۱- ۲۸۰. مریم / ۱۶ – ۲۱.

۲- ۲۸۱. همان / ۲۲ – ۲۶.

به کنار تنه درخت خرمایی کشاند. گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم! ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی [گوارا]قرار داده است و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده که رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد. بخور و بنوش و چشمت را روشن دار! و هر گاه کسی از انسان ها را دیدی، [با اشاره]بگو: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام. بنابراین، امروز با هیچ انسانی سخن نمی گویم.»

قرآن از چگونگی رویارویی مریم علیها السلام با قومش پس از به دنیا آمدن مسیح علیه السلام یاد کرده، و بیان می کند هنگامی که آنان، مریم علیها السلام را با کودکی در آغوش دیدند، بر او خرده گرفته، زبان به سرزنش گشودند. مریم به کودک، اشاره نمود و به آنان فهماند که با او سخن بگویند. آنان از این مسئله تعجب کردند و کودک با کلامی دل انگیز، آغاز به سخن کرد، کتاب خداوند روایت گر این داستان است: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا یامَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً * یأُخْتَ هَارُونَ ما کانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَما کانَتْ أُمُّکِ بَغِیّاً * فَأَشارَتْ إِلَیْهِ قالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَن کانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیّاً * قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً * وَجَعَلَنِی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنتُ وَأَوْصانِی بِالصَّلَواهِ وَالزَّکواهِ ما دُمْتُ حَیّاً * وَبَرّاً بِوالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبّاراً شَقِیّاً * وَالسَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً»؛(۱) «[مریم] در حالی که او را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد. گفتند: ای مریم! کار بسیار

۱- ۲۸۲. همان / ۲۷ - ۳۳.

عجیب و بدی انجام دادی! ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره ای! [مریم] به او اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم! [ناگهان عیسی علیه السلام زبان به سخن گشود و] گفت: من بنده خدایم. او کتاب [آسمانی] به من داده و مرا پیامبر قرار داده است و مرا هر جا که باشم، وجودی پر برکت قرار داده و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبّار و شقی قرار نداده است. و سلام [خدا]بر من روزی که متولد شدم و در آن روز که می میرم و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد!»

عیسی علیه السلام در همانجا در کنار مادرش رشد کرد و جوان شد. زندگی آن دو، رنگ و بوی عادی داشت. مانند دیگر انسان ها می خوردند و می نوشیدند و از آسیب های طبیعی زندگی بشر دور نبودند تا آن که مسیح علیه السلام، پیامبر بنی اسرائیل شد و آن ها را به خدا پرستی دعوت نمود. او آن ها را به شریعتی مطابق با شریعت موسی علیه السلام فرا می خواند و تنها در پاره ای موارد از نسخ برخی احکام تورات که برای سخت گرفتن بر یهود نازل شده بود، سخن می گفت. وی همچنین برای اثبات پیامبری خویش معجزه های فراوانی انجام می داد که قرآن کریم هم به آن ها اشاره کرده است: «وَرَسُولًا إِلَى بنی إِسْرَ ءِيلَ أَنِّى قَدْ جِئْتُكُم بِـَايَةٍ مِّن رَبِّكُمْ أَنِّى أَخْلُقُ لَكُم مِنَ الطِّينِ كَهَيْءِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِما تَأْكُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَأَيَةً لَكُمْ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ * وَمُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ التَّوْرَياهِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِى حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُم بِايَةٍ مِن رَبِّكُمْ

فاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ * إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکَمْ فاعْبُدُوهُ هذا صِ-رَاطٌ مُسْتَقِیمٌ»؛(۱) «و فرستاده ای به سوی بنی اسرائیل، [که می گفت:] من نشانه ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دمم و به فرمان خدا پرنده ای می گردد و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و از آنچه می خورید و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم. مسلماً در این ها نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید. و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصدیق می کنم و[آمده ام] تا پاره ای از چیزهایی را که بر شما حرام شده، حلال کنم و نشانه ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده ام. پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید! خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست. او را بپرستید! این است راه راست.»

مسیح علیه السلام در خلال انجام رسالت خویش، به پیامبری رسول اکرم صلی الله علیه وآله مژده می داد؛ همان گونه که قرآن آن را روایت کرده است: «وَإِذْ قالَ عِیسَ-ی ابْنُ مَرْیَمَ یابنی إِسْرَ ءِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُم مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْرَیاهِ وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْ-دِی اسْ-مُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جَآءَهُم بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِ-حْرٌ مُبِینٌ»؛(۲) «و [به یاد آورید]هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده، تورات، می باشم و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است. امّا هنگامی که او (محمّ-د) با معجزات

۱- ۲۸۳. آل عمران / ۴۹ - ۵۱.

۲- ۲۸۴. صف / ۶.

و دلایل آشکار به سراغشان آمده، گفتند: این سحری آشکار است.»

عیسی علیه السلام پیاپی، بنی اسرائیل را به سوی خداوند فرا می خواند تا آن که از ایمان آوردن آن ها نا امید گشت. از این رو، از میان پیروان خود، شماری را به نام «حواریان» برگزید تا یاری کنندگان او در راه خدا باشند: «یاأَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنصارَ اللَّهِ کَما قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوَارِیِّینَ مَنْ أَنصارِی إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوَارِیُّونَ نَحْنُ أَنصارُ اللَّهِ»؛(۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید! یاوران خدا باشید؛ همان گونه که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟ حواریون گفتند: ما یاوران خداییم.»

قرآن کریم به بیان داستان نزول طعامی آسمانی برای عیسی علیه السلام و شاگردانش می پردازد. عیسی علیه السلام در پی درخواست شاگردان که می خواستند از این راه به اطمینان قلبی دست یابند، نزول مائده را از خداوند می طلبد: «إِذْ قالَ الْحَوَارِیُّونَ یاعِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَن یُنَزِّلَ عَلَیْنا مآئِدَةً مِنَ السَّمآءِ قالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن کُنتُم مُؤْمِنِینَ * قالُوا نُرِیدُ أَن نَأْکُلَ مِنْها وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنا وَنَکُونَ عَلَیْها مِنَ الشَّاهِدِینَ * قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنزِلْ عَلَیْنا مآئِدَةً مِنَ السَّمآءِ تَکُونُ لَنا عِیداً لِأَوَّلِنا وَآخِرِنا وَآیَةً مِنکَ وَارْزُقْنا وَأَنتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ * قالَ اللَّهُ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ فَمَن یَکْفُرْ بَعْدُ مِنکُمْ فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذَاباً لَآ أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ»؛(۲) «زمانی که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می تواند مائده ای از آسمان بر ما نازل کند؟ او گفت: از خدا

۱- ۲۸۵. همان / ۱۴.

۲- ۲۸۶. مائده / ۱۱۲ - ۱۱۴.

بپرهیزید، اگر با ایمان هستید! گفتند: می خواهیم از آن بخوریم و دل های ما مطمئن گردد و بدانیم به ما راست گفته ای و بر آن، گواه باشیم. عیسی بن مریم عرض کرد: خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما بفرست تا برای اوّل و آخر ما عیدی باشد و نشانه ای از تو، به ما روزی کن که تو بهترین روزی دهندگانی! خداوند [دعای او را مستجاب کرد و] فرمود: من آن را بر شما نازل می کنم، ولی هر کس از شما بعد از آن کافر شود، او را مجازاتی می کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم.»

آن گاه که دانشمندان و کاهنان یهود بر ضد او برانگیخته شدند و تصمیم به کشتن وی گرفتند، خداوند او را به آسمان برد و یهود، کس دیگری را به گمان آن که عیسی علیه السلام است، بر صلیب آویختند: «وَقَوْلِهِمْ إِنّا قَتَلْنا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّهِ وَما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ وَلكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِى شَكٍّ مِنْهُ ما لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِ وَما قَتَلُوهُ يَقِيناً * بَل رَفَعَهُ اللّهُ إِلَيْهِ وَكانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً»؛(1) «و گفتارشان که «ما مسیح عیسی پسر مریم را کشتیم.» در حالی که نه او را کشتند و نه بر دار آویختند ولکن امر بر آن ها مشتبه شد. و کسانی که در مورد [قتل] او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند. قطعاً او را نکشتند، بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد و خداوند توانا و حکیم است.»

۱- ۲۸۷. نساء / ۱۵۷ - ۱۵۸.

ویژگی های مسیح (علیه السلام) و مادرش در قرآن

ویژگی های مسیح (علیه السلام) و مادرش در قرآن

قرآن کریم ویژگی هایی را در باره عیسی علیه السلام و مریم علیها السلام یاد می کند که کمتر پیامبری را به آن صفات می خواند. بسیار به جاست که هر مسیحی دوستدار مسیح علیه السلام و مادرش از خلال آیات قرآن به آن دو بزرگوار بنگرد تا تفاوت فراوان میان قرآن و انجیل را دریابد. در این فرصت، به بیان برخی از اوصاف عیسی مسیح علیه السلام و مریم عذرا علیها السلام از دید قرآن و انجیل می پردازم و داوری را به خواننده گرامی وا می گذارم:

ویژگی های مریم علیها السلام در قرآن

- مریم علیها السلام، زنی پاک و برگزیده خداوند بود: «وَإِذْ قالَتِ الْمَلَائِکَهُ یامَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَیاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفَیاکِ عَلَی نِسَآءِ الْعالَمِینَ»؛(۱) «و هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است.»

- او پذیرفته خداوند و تربیت یافته وی بود: «فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً»؛(۲) «خداوند او را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته ای [نهال وجود] او را رویانید.»

- مریم علیها السلام، محدثه بود و فرشتگان با او سخن می گفتند. از میان زنانی

۱- ۲۸۸. آل عمران / ۴۲.

۲- ۲۸۹. همان / ۳۷.

که قرآن از آنـان نـام می برد، مریم علیهـا السـلام تنهـا زنی است که دارای این ویژگی می باشـد. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: «إِذْ قالَتِ الْمَلَائِکَهُ یامَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ»؛(۱) «هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح عیسی پسر مریم است.»

- قرآن از مریم علیهـا السـلام به عنوان نشـانه ای برای جهانیـان یـاد کرده است: «وَالَّتِی أَحْصَـنَتْ فَرْجَهـا فَنَفَخْنـا فِیهـا مِن رُوحِنا وَجَعَلْناها وَابْنَها آیَهً لِلْعالَمِینَ»؛(۲) «[و به یاد آور] زنی را که دامان خود را پاک نگه داشت و ما از روح خود در او دمیدیم و او و فرزندنش را نشانه ای برای جهانیان قرار دادیم.»

ویژگی های مسیح علیه السلام در قرآن

- عیسـی علیه السـلام بنـده خـدا و پیـامبر او بود: «قالَ إِنِّی عَبْـدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً»؛(۳) «گفت: من بنـده خدایم. او کتاب به من داده و مرا پیامبر قرار داده است.»

- او فرستاده خداوند به سوی بنی اسرائیل بود: «وَرَسُولاً إِلَی بنی اِسْرَ ائِیلَ أَنِّی قَدْ جِئْتُکُم بِأیَهٍ مِن رَبِّکُمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ کَهَیْهِ الطَّیْرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ ... »؛(۴) «و رسـولی بـه سـوی بنی اسـرائیل [که می گفت:] من نشـانه ای از طرف پروردگار شـما برایتان آورده ام؛ من از گِل، چیزی به شـکل پرنـده می سازم. سـپس در آن می دمم و به فرمان خدا، پرنده ای می گردد ... ».

ص:۱۸۹

۱- ۲۹۰. همان / ۴۵.

۲- ۲۹۱. انبیاء / ۹۱.

۳- ۲۹۲. مریم / ۳۰.

۴- ۲۹۳. آل عمران / ۴۹.

– مسیح علیه السلام، یکی از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت بوده است: «شَرَعَ لَکُم مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی وَعِیسَی ... »؛(۱) «[خدا] آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که ... ».

در آیه ای دیگر می فرماید: «وَقَفَّیْنا عَلی آثارِهِم بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَاهِ وَآتَیْناهُ الْإِنجِیلَ فِیهِ هُدیً وَنُورٌ ... »؛(۲) «و به دنبال آن ها (پیامبران پیشین) عیسی پسر مریم را فرستادیم، در حالی که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود، تصدیق داشت و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود و ... ».

– خداوند، نام عیسی مسیح علیه السلام را برای او برگزید و وی را در دنیا و آخرت، آبرومند و مقرب قرار داد: «إِذْ قالَتِ الْمَلَائِکَهُ یامَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ»؛(۳) «هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح عیسی پسر مریم است، در حالی که در این جهان دیگر، صاحب شخصیت و از مقربان [الهی] است.»

– مسیح علیه السلام، کلمه و روح خداوند بود: «یاأَهْلَ الْکِتَابِ لَا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّما الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَکَلِمَتُهُ أَلْقَیاها إِلَی مَرْیَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ ... »؛(۴) «ای اهل کتاب! در دین خود غلو

۱– ۲۹۴. شوری / ۱۳.

۲– ۲۹۵. مائده / ۴۶.

۳– ۲۹۶. آل عمران / ۴۵.

۴– ۲۹۷. نساء / ۱۷۱.

(زیاده روی) نکنید و در باره خدا غیر از حق نگویید! مسیح عیسی پسر مریم، فقط فرستاده خدا و کلمه اوست که به مریم القا نمود و روحی از طرف او بود ... ».

- او از پاکان و برگزیدگان به شمار می آمد: «وَزَكَرِيّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصّالِحِينَ ... »؛(۱) «و [همچنین] زکریا ویحیی وعیسی و الیاس، همه از صالحان بودند ... »

- هر جا که بود، منشأ خیر و برکت بود و به مادرش نیکی می کرد: «وَجَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنتُ وَأَوْصانِي بِالصَّلوةِ وَالزَّكوةِ ما دُمْتُ حَيّاً * وَبَرّاً بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبّاراً شَقِيّاً»؛(۲) «و مرا هر جا که باشم وجودی پر برکت قرار داده و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبّار و شقی قرار نداده است.»

- مسیح علیه السلام بر خود، سلام می فرستاد؛ چنان که قرآن می گوید: «وَالسَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً»؛(۳) «و سلام [خدا]بر من در آن روز که متولد شدم و در آن روز که می میرم و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد.»

- او از کسانی بود که خداوند به آن ها کتاب و حکمت آموخته بود: «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَياةَ وَالْإِنجِيلَ»؛(۴) «و به او کتاب و دانش و تورات و انجیل می آموزد.»

او بود که مژده آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را داد: «وَإِذْ قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يابنى إِسْرءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُم مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ

۱- ۲۹۸. انعام / ۸۵ - ۸۷.

۲- ۲۹۹. مریم / ۳۱ - ۳۲.

۳- ۳۰۰. مریم / ۳۳.

۴- ۳۰۱. آل عمران / ۴۸.

وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ... »؛(۱) «و [به یاد آورید]هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده (تورات) می باشم و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است ... ».

- گرچه در قرآن کریم، ویژگی های بسیاری برای عیسی مسیح علیه السلام آمده امّا سزاوار است در اینجا به گفت و گویی میان او و خداوند اشاره کنم تا از خلال آن به اندازه ادب و بندگی آن حضرت پی ببریم و در ضمن بدانیم که آن وجود شریف، هیچ گاه خود را خدا نخواند و از همه نسبت های ناروا و زشتی که به او داده می شود، بیزاری. خداوند می فرماید: «وَإِذْ قالَ اللَّهُ یاعِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلهَیْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقٍ إِن کُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَلَآ أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ * ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا ما أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَرَبَّکُمْ وَکُنتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً مادُمْتُ فِیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنِی کُنتَ أَنتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَأَنتَ عَلَی کُلِ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ * إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ * قالَ اللَّهُ هذا یَوْمُ یَنفَعُ الصّادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»؛(۲) «و آن گاه که خداوند به عیسی پسر مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر خدا انتخاب کنید؟ او می گوید:

۱- ۳۰۲. صف / ۶.

۲- ۳۰۳. مائده / ۱۱۶ - ۱۱۹.

منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم. اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می دانی؛ تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی. و من از آنچه در ذات توست، آگاه نیستم. به یقین تو از تمام اسرار و پنهان ها با خبری. من جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آن ها نگفتم. [به آن ها گفتم:]خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آن ها بودم، مراقب و گواه شان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آن ها بودی و تو بر هر چیز گواهی. اگر آن ها را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی. خداوند می گوید: امروز روزی است که راستی راستگویان به آن ها سود می بخشد؛ برای آن ها باغ هایی از بهشت است که نهرها از زیر درختان آن می گذرد و تا ابد، جاودانه در آن می مانند. هم خداوند از آن ها خشنود است و هم آن ها از خدا خشنودند. این رستگاری بزرگ است.»

همان گونه که آشکار است، مسیح علیه السلام به شدّت مقام الوهیت را برای خود نفی کرده، و از آن بیزاری جسته است. علّامه طباطبایی در تفسیر المیزان درباره این گفت و گو می گوید: «این کلام، بس شگفت بوده و فشرده بندگی را با خود، همراه دارد؛ در بردارنده ادبی دل انگیز است که عیسی مسیح علیه السلام در برابر خدای خود به کار می گیرد. او اعتراف می کند که حق او نبوده تا درباره خود ادّعایی کند؛ چه او در برابر چشم خدا بوده است و این که او ذره ای از آنچه خداوند برایش معیّن نموده تجاوز نکرده است و چیزی جز آنچه مأمور به گفتنش بوده، نگفته و کاری جز آنچه خداوند

مأمور به انجامش نموده، نکرده است و آن کار همان شهادت است. امّا درباره آنچه که خداوند در روز بازپسین با امت او خواهد کرد، می گوید که من هیچ جایگاهی ندارم تا ببخشم و یا عذاب کنم و این خداوند است که اراده بخشش یا عذاب می کند.» (۱)

با تأملی در آیات مورد بحث در می یابیم که مسیح علیه السلام نه تنها الوهیت خود را نفی می کند، بلکه مسئله فدا و بخشش گناه اصلی با کشته شدن خود را نیز برنتابیده، رد می نماید.

اندکی با نگاه قرآن به مسیح علیه السلام و مریم عذرا علیها السلام آشنا شدیم. در ادامه به ویژگی های عیسی مسیح علیه السلام در اناجیل پرداخته و زمینه را برای داوری عقل های سلیم فراهم می نماییم.

۱- ۳۰۴. المیزان، علّامه طباطبایی، ج ۶، ذیل آیات ۱۱۶ - ۱۱۹ سوره مائده.

مسیح (علیه السلام) در اناجیل

مسیح علیه السلام سازنده شراب ناب

نسبت دادن چنین کار ناپسندی به نبی خدا، آن هم به فرمان مادرش، جای بسی شگفتی است. این درحالی است که شراب در شریعت موسی علیه السلام حرام بوده و مسیح علیه السلام بارها پایبندی خود را به این شریعت اعلام داشته است. با این حال، عهد جدید روایت می کند که عیسی علیه السلام نه تنها مردم را از به کارگیری شراب، باز نداشته، بلکه خود، اقدام به ساختن آن نموده است. به یاد دارم زمانی که مسیحی بودم، با توجه به آن که به حرمت شراب آگاهی داشتم، از پدرم درباره فلسفه حرمت آن می پرسیدم. او در پاسخ به مضرات بسیار آن اشاره می کرد. برخی از متدینان مسیحی هم، هنگام یاد آوری این معجزه در جهت توجیه آن تلاش می نمودند و می گفتند که آن شراب، مست کننده نبوده است؛ در حالی که انجیل، خلاف آن را گزارش می کند.

معجزه ساخت شراب، تنها در باب دوم انجیل یوحنا به عنوان نخستین معجزه مسیح علیه السلام آمده که در پی روایت می شود:

«دو روز بعد، مادر عیسی علیه السلام در یک جشن عروسی در دهکده «قانا» در جلیل مهمان بود. عیسی علیه السلام و شاگردان او نیز به عروسی دعوت شده بودند. هنگام جشن، شراب تمام شد. مادر عیسی علیه السلام با نگرانی نزد او آمد

و گفت: شراب شان تمام شده است. عیسی علیه السلام فرمود: «ای زن! مرا با تو چه کار است! ساعت من هنوز نرسیده است.» با این حال مادر عیسی علیه السلام به خدمتکاران گفت: «هر دستوری به شما می دهد، اطاعت کنید!» در آنجا شش خمره سنگی بود که فقط در مراسم مذهبی از آن استفاده می شد و گنجایش هر کدام حدود ۱۰۰ لیتر بود. عیسی علیه السلام به خدمتکاران فرمود: این خمره ها را پراز آب کنید! وقتی پر کردند، فرمود: حالا کمی از آن را بردارید و نزد گرداننده مجلس ببرید! وقتی گرداننده مجلس آن آب را که شراب شده بود، چشید، داماد را صدا زد و گفت: چه شراب خوبی! مثل این که با دیگران خیلی فرق دارید؛ چون معمولا در جشن ها اوّل با شراب خوب از مهمان ها پذیرایی می کنند و بعد که همه سرشان گرم شد، شراب ارزان تر را می آورند؛ ولی شما شراب خوب را برای آخر نگه داشته اید. او نمی دانست که شراب از کجا آمده است؛ ولی خدمتکاران می دانستند. این معجزه عیسی علیه السلام در دهکده قانای جلیل، اوّلین نشانه قدرت دگرگون کننده او بود و شاگردان ایمان آوردند که او واقعاً همان مسیح علیه السلام است.» (۱)

اگر مسیح علیه السلام چنین اقدامی نموده و شراب ناب را پیشکش اهل آن مجلس کرده است، جای پرسشی جدی است که آیا او برای روشن کردن و رشد دادن عقل ها آمده یا برای تخدیر و سست کردن آن ها؟

مسیح علیه السلام و رفتار زشت او با مادرش

اناجیل، از مسیح علیه السلام چهره ای بد رفتار نسبت به مادرش می سازند. او به

۱- ۳۰۵. یوحنا ۱: ۲ - ۱۱.

گونه ای غیر شایسته با مریم عذرا علیها السلام برخورد می کرد. در جریان معجزه ساخت شراب، هنگامی که مادرش از او خواست که به صاحب مجلس کمک کند، با آهنگی سرزنش آمیز به او گفت: «ای زن! مرا با تو چه کار است!»

عیسی علیه السلام حتّی او را جزء مؤمنان نمی شمرد و از جایگاه او در برابر شاگردانش می کاست. در انجیل متی آمده است: «در همان حال که عیسی علیه السلام در آن خانه این سخنان را برای مردم بیان می کرد، مادر و برادرانش بیرون منزل، منتظر او ایستاده بودند. پس، یک نفر برای عیسی علیه السلام پیغام آورد و گفت: مادر و برادرانت بیرون، منتظر تو می باشند. عیسی علیه السلام گفت: مادر من کیست؟ برادرانم کیستند؟ سپس به شاگردانش اشاره کرد و گفت: این ها هستند مادر و برادران من. هر که از پدر آسمانی من اطاعت کند، برادر، خواهر و مادر من است.» (۱)

نمی دانم، چگونه می توان این رفتار ناشایست را توجیه کرد و آن را به پیامبر بزرگ خداوند، عیسی مسیح علیه السلام نسبت داد؛ در حالی که او خود، دیگران را به احترام به پدر و مادر فرا می خواند و می گفت: «یکی از احکام خدا این است که پدر و مادر خود را احترام کنید و هر که پدر و مادر خود را ناسزا گوید، کشته شود.» (۲)

مسیح ملعون (العیاذ باللّٰه)

بسیار شگفت آور است که پولس در نامه غلاطیان خود، مسیح علیه السلام را

۱- ۳۰۶. متی ۴۶: ۱۲ - ۵۰.

۲- ۳۰۷. همان ۴: ۱۵.

ملعون خوانده و می گوید: «امّا مسیح علیه السلام، لعنتی را که در اثر گناهان ما به وجود آمده بود، بر خود گرفت و ما را از هلاکتی که این روش «شریعت» پدید آورده بود، رهایی بخشید؛ روشی که انجامش غیر ممکن بود. بلی، مسیح علیه السلام، لعنت ما را برخود گرفت؛ زیرا در تورات آمده است: ملعون است هر که به دار آویخته شود.» (۱)

آیا می توان جز انسانی را که در گناه غوطه ور است، ملعون خواند؟ و آیا لعنت، به معنای دور شدن از رحمت و لطف پروردگار نیست؟

بوسه زدن بدکاره بر پای مسیح علیه السلام

لوقا می گوید: «روزی یکی از فریسیان، عیسی علیه السلام را برای صرف غذا به خانه خود دعوت کرد. عیسی علیه السلام نیز دعوت او را پذیرفت و به خانه او رفت. وقتی سر سفره نشسته بودند، زنی بدکاره که شنیده بود عیسی علیه السلام در آن خانه است، شیشه ای نفیس پر از عطر گران بها برداشت و وارد شد و پشت سر عیسی علیه السلام، نزد پاهایش نشست و شروع به گریستن کرد. قطره های اشک او روی پاهای عیسی علیه السلام می چکید و او با موهای سر خود آن ها را پاک می کرد. پس پاهای عیسی علیه السلام را بوسید و روی آن ها عطر ریخت. صاحب خانه یعنی آن فریسی، وقتی این وضع را مشاهده نمود و آن زن را شناخت، با خود گفت: اگر این مرد فرستاده خدا بود، یقیناً متوجه می شد که این زن گناهکار و ناپاک است!» (۲)

کار عیسی علیه السلام، مورد پذیرش فریسی نیز قرار نمی گیرد و او در باطن،

۱- ۳۰۸. غلاطیان ۱۳: ۳.

۲- ۳۰۹. لوقا ۳۶: ۷ - ۳۹.

اعلام نارضایتی می کند. در روایت یوحنا از این رویداد، اعتراض یهودا نیز ذکر شده است: «آن گاه مریم یک شیشه عطر سنبل خالص گران قیمت گرفت و آن را روی پاهای عیسی علیه السلام ریخت و با موهای سر خود آن ها را خشک کرد. خانه از بوی عطر پر شد. ولی یهودای اسخریوطی که یکی از شاگردان عیسی علیه السلام بود و بعد به او خیانت کرد، گفت: این عطر گران بها بود. بهتر بود آن را میفروختیم و پولش را به فقرا می دادیم ... عیسی علیه السلام جواب داد: کاری با او نداشته باشید! مریم بدن مرا برای دفن آماده کرد. به فقرا همیشه می توانید کمک کنید؛ ولی من همیشه با شما نیستم.» (۱)

مسیح علیه السلام و جدایی افکنی میان خویشان و نزدیکان

مسیحیان بر این باورند که عیسی علیه السلام آمده تا همه مردم را به صلح و دوستی و آرامش فرا خواند؛ امّا گذری در اناجیل و گوش دادن به پیام خود مسیح علیه السلام، چیز دیگری را روشن می سازد. متی، کلامی از مسیح را این گونه آورده است: «گمان مبرید که آمده ام صلح و آرامش را بر زمین برقرار سازم؛ نه، من آمده ام تا شمشیر را برقرار نمایم. من آمده ام تا پسر را از پدر جدا کنم، دختر را از مادر و عروس را از مادر شوهر؛ به طوری که دشمنان هر کس، اهل خانه خود او خواهند بود.» (۲)

او حتّی به این هم اکتفا نکرده و ادّعا کرده که در زمین، آتش خواهد افکند. لوقا از زبان او می گوید: «من آمده ام تا بر روی زمین آتش داوری بیفروزم ... آیا تصور می کنید که آمدن من باعث صلح و آشتی مردم با

۱- ۳۱۰. یوحنا ۳: ۱۲ - ۸.

۲- ۳۱۱. متی ۳۴: ۱۰ - ۳۶.

یکدیگر می شود؟ نه، بلکه به خاطر من، مردم با یکدیگر اختلاف پیدا خواهند کرد و خانواده ها از هم پاشیده خواهند شد ... » (۱)

با این اوصاف، نمی دانم چگونه مسیحیان، پیامبر خود را منادی دوستی و عشق دانسته و پیامبر اسلام را پیام آور زور و شمشیر می خوانند و معتقدند که اسلام، دینی است که با شمشیر رشد نموده است.

مسیح علیه السلام و ترس از مرگ و سرزنش خداوند

عهد جدید می گوید زمانی که مسیح علیه السلام بر دار بود و زمان واپسین (مرگ) نزدیک می گشت، ترس از مرگ، تمام وجود او را فرا گرفته بود. از این رو، به خدا توسل جست و از او یاری خواست؛ امّا هنگامی که پاسخی نداشت، با سرزنش، خدا را خطاب کرد و گفت که چرا مرا تنها گذاشته ای؟ متی، آن لحظات را این گونه به تصویر می کشد:

«پطرس و دو پسر زبدی (یعقوب و یوحنا) را نیز با خود برد، در حالی که غم و اندوه، تمام وجود او را فرا گرفته بود. رو به ایشان کرد و فرمود: من از شدّت حزن و غم، در آستانه مرگ می باشم. شما اینجا بمانید و با من بیدار باشید! سپس کمی دورتر رفت و بر زمین افتاد و چنین دعا کرد: پدرا! اگر ممکن است، این جام رنج و عذاب را از مقابل من بردار! امّا نه به خواهش من، بلکه به خواست تو» (۲)

مسیح علیه السلام در آن شب، سه بار و با همین کلمات دعا کرد و از خداوند خواست که آن رنج را از او بردارد. پس از آن که دستگیر شد و بر صلیب

۱- ۳۱۲. لوقا ۴۹: ۱۲ - ۵۲.

۲- ۳۱۳. متی ۳۷: ۲۶ - ۳۹.

آویخته گشت و دانست که او را خواهند کشت، با بانگی بلند، خداوند را به جهت یاری نکردنش سرزنش نمود. متی چنین ادامه می دهد:

«نزدیک به ساعت سه، عیسی علیه السلام فریاد زد و گفت: خدای من! خدای من! چرا مرا تنها گذاشته ای؟» (۱)

در تفسیر این سخنان، خاموش خواهم ماند و چیزی نخواهم گفت؛ امّا تنها می گویم: مگر مرگ برای انسان مومن تنها یک انتقال نیست؟ آیا این امام علی علیه السلام نیست که می گوید: «بیش از آن که کودک به پستان مادرش انس دارد، فرزند ابوطالب با مرگ مأنوس است.» و چه زیباست کلام الهی که می فرماید: «قُلْ یاأَیُّها الَّذِینَ هادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیَآءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن کُنتُمْ صادِقِینَ»؛(۲) «بگو: ای یهودیان! اگر گمان می کنید که [فقط] شما دوستان خدایید، نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید، اگر راست می گویید.»

چه این که مؤمن از مرگ لذت می برد، به ویژه که مرگ، شهادت در راه خدا باشد؛ امّا چگونه است که عیسی علیه السلام، پیام آور بزرگ خداوند، این گونه از مرگ واهمه داشت و دچار اضطراب و نگرانی گردید!(۳)

در واقع، باید گفت که اناجیل چهره ای کاملاً متضاد و ناسازگار از مسیح علیه السلام ارائه می دهند و این قرآن است که به درستی، حقیقت را در مورد او آشکار می نماید. قرآن کریم، هر گونه بدی و زشتی را از ساحت پیامبر

ص:۲۰۱

۱- ۳۱۴. همان ۴۶: ۲۷.

۲- ۳۱۵. جمعه / ۶.

۳- ۳۱۶. آنچه آمد، گزارشی کوتاه از شخصیت مسیح علیه السلام در اناجیل بود. خواننده می تواند با مراجعه به عهد جدید، به موارد بیشتری دست یابد.

خداوند، مسیح علیه السلام دور نموده و او را نبی و مبارک و نیکوکار به مادر و بنده یگانه پرست و فروتن خداوند خوانده و نسبت هر گونه ادّعای نادرست همچون الوهیت و اتحاد و حلول به او را رد نموده است. همچنین عیسی مسیح علیه السلام در قرآن به عنوان پیامبری بزرگ و محترم که به آسمان برده شده و در پوشش عزت خداوندی آرام گرفته است، مطرح می شود. قرآن او را روح و کلمه و تربیت شده خداوند و ظرف اسرار و حکمت های الهی می داند.

این درحالی است که عهد جدید، چهره ای به کلی مخدوش و ناروا از مسیح علیه السلام ارائه می کند. عیسی علیه السلام در عهد جدید، سازنده و نوشند ه شراب ناب و بد رفتار نسبت به مادر و برهم زننده دوستی ها و خویشی ها شناسانده می شود. او کسی است که زنی بدکاره، پاهای او را بوسیده، عطرآگین می نماید و سرانجام، چون بردار رفته، ملعون نیز هست. بر او برچسب الوهیت و فرزندی خدا نیز زده می شود و همین طور اوصاف دیگری که هر خرد پاکیزه ای از پذیرش آن سرباز خواهد زد.

از مجموع سخنان یاد شده، می توان دریافت که «بارقلیطا» یا همان کسی که مسیح علیه السلام به آمدن او مژده داده است، پیامبر اکرم و نبی خاتم محمّدصلی الله علیه وآله می باشد؛ یعنی همان انسان بزرگی که جایگاه عیسی علیه السلام را بلند گردانید و از ساحت مقدسش، زشتی ها و پلیدی ها را پیراست.

شریعت در اسلام و مسیحیت

شریعت در اسلام و مسیحیت

یکی از شبهه هایی که اسلام، همیشه با آن رو به روست، وجود پاره ای احکام و تکالیف به ظاهر، غیر قابل تحمل است. پرسش اساسی آن است که غرض از انجام تمام این تکالیف سخت و دشوار، مانند نمازهای پنج گانه و روزه ماه رمضان و زکات وحج و غیره چیست؟(۱)

تصور می کنم که این شبهه ناشی از عدم فهم درست شریعت و نقش محوری آن در تکامل انسان می باشد. مسیحیان که شریعت را از دین خود، طرد نموده و تنها ایمان به مسیح علیه السلام را کافی دانسته اند، بیشتر در معرض این شبهه قرار دارند.

شایان ذکر است که تکالیف الهی و احکام شرعی از یک سو، سبب آزمودن آدمیان و جدایی لشکریان رحمان از سربازان شیطان هستند و از سوی دیگر، باعث می گردند تا کمالات بالقوه انسانی، فعلیت یابد. می توان شریعت را به پلکانی تشبیه نمود که انسان ها از راه آن شایستگی رسیدن به بالاترین مراتب انسانی را پیدا می کنند. مسیح علیه السلام نیز به این حقیقت اشاره کرده و در اناجیل گوناگون سخنان او آمده است. مرقس می گوید:

ص:۲۰۳

۱- ۳۱۷. به یاد داشته باشید که من در کشوری زندگی کرده ام که بیشتر مردم آن مسلمان هستند و در اغلب موارد، عبادت های آنان، مورد استهزای ما واقع می شد.

«مردی فرزند مریضش را نزد شاگردان مسیح علیه السلام آورد، امّا آن ها نتوانستند او را شفا دهند. آن بیمار، اسیر یک روح ناپاک شده بود. پس از آن که مسیح علیه السلام او را شفا داد، شاگردان از او پرسیدند: چرا ما نتوانستیم روح ناپاک را بیرون کنیم؟ عیسی علیه السلام فرمود: این نوع روح ناپاک جز با دعا بیرون نمی رود.» (۱)

آن حضرت در اینجا به روشنی بیان می دارد که بیرون راندن روح های ناپاک و شفای بیماران، تنها با داشتن ایمانی عالی ممکن است و نمی توان به آن درجه از ایمان جز از راه دعا دست پیدا نمود. از این رو، احکام و شریعت در هر دین، از بهترین نعمت های الهی برای انسان ها به شمار می آیند که خداوند با هدیه آن به آدمیان بر آن ها منّت گذاشته است.

پیش از این گفتیم که شریعت موسی علیه السلام، سازگار با زمان برانگیخته شدن آن بزرگوار بود. مسیح علیه السلام هم نه تنها خود را ناسخ شریعت موسوی ندانست، بلکه در جهت به کمال و تمام رساندن آن مبعوث شد و تلاش نمود. در دوره های بعد، مسیحیان، شریعت را از مجموعه دینی خود جدا کردند؛ امّا با این حال برخی از احکام شرعی و آیین های عبادی، مانند: نماز و فرمانهای دهگانه اخلاقی برجای ماند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز برای نقض شریعت برانگیخته نشد، بلکه او همان گونه که خاتم پیامبران است، شریعتش نیز پایان شرایع و کامل ترین و بهترین آن ها به شمار می آید؛ شریعتی که تا روز قیامت، جاودان خواهد

۱- ۳۱۸. مرقس ۱۴: ۹ – ۲۹.

ماند. این شریعت، در بر دارنده قوانین ثابت و متغیر است تا از این رهگذر بتواند به نیازهای انسان جدید نیز پاسخ گوید.

از ویژگی های مهم شریعت اسلامی، گستردگی آن است که همه عرصه های فردی و اجتماعی زندگی بشر را در بر می گیرد. هیچ یک از کارهای انسان در شریعت اسلامی بدون حکم باقی نمی ماند و اگر انسانی همه افعال خود را هماهنگ با برنامه های آن انجام دهد، شریعت برای او سعادت دنیا و آخرت را تضمین می کند.

ویژگی مهم دیگر آن، سازگاری با فطرت انسان می باشد. بر خلاف آنچه مسیحیان می پندارند، در شریعت اسلامی، تکالیف سخت و دشواری که غیر قابل تحمل باشد، وجود ندارد و خداوند نیز هیچ انسانی را بیش از توانش به کار وا نمی دارد و از او چیزی نمی خواهد. خداوند در دین سختی قرار نداده و این، آن چیزی است که من، خود در خلال انجام برنامه های عبادی به آن دست یافته ام. بنابراین، اسلام، دوری گزیدن از جامعه و رهبانیت را بر نمی تابد؛ همان گونه که غوطه ور شدن در امور دنیوی را هم نمی پذیرد؛ بلکه به گونه ای اندازه میانه را ترویج می دهد.

می توان شریعت اسلام را به دو بخش تقسیم نمود:

۱. آیین های عبادی و دینی

این برنامه ها و آیین ها وسیله ای برای تمرین نفس آدمی جهت توجه به خداوند و سر سپردن به فرمان او و محکم نمودن پیوند میان بنده و مولا هستند. گمان می برم در این بخش، میان شریعت اسلامی و مسیحیت، نزدیکی بسیاری وجود دارد. در حالات خود مسیح علیه السلام هم آمده که تا چه

اندازه به نماز و روزه می پرداخت و شاگردان خود را نیز به آن ها امر می کرد.

امّا عبادت ها در اسلام از لحاظ کمّی و کیفی با آنچه که در مسیحیت وجود داشته، تفاوت دارد؛ مثلاً اسلام، انسان را به خواندن نماز، آن هم پنج بار در هر روز و با کیفیتی ویژه که در آن رکوع و سجود و قیام وجود دارد، فرا می خواند؛ در حالی که نماز در مسیحیت، به خواندن برخی دعاها و مراسم عشای ربانی در روز یکشنبه خلاصه می شود. این نماز رکوع و سجودی ندارد، بلکه تنها برخی از نصوص انجیل، همراه با سرود، در حالی که همه نشسته یا ایستاده اند، خوانده می شود و سپس همگی برای توبه و اعتراف اقدام می کنند.

تجربه شخصی من که به هر دو شکل، نماز را به جای آورده ام، نشان می دهد که نماز در اسلام، انسان را به خشوع و فروتنی در برابر خداوند وا می دارد و ارتباط ویژه ای بین بنده و مولا پدید می آورد؛ در حالی که نماز در مسیحیت، چنین احساسی در انسان ایجاد نمی کند. به همین جهت است که معتقدم، نماز نیز در دین مسیح علیه السلام، دستخوش تحریف شده است؛ زیرا اناجیل هنگامی که نماز مسیح علیه السلام را روایت می کنند، به سجده او هم اشاره دارند.(۱) این در حالی است که نماز امروزین مسیحیت فارغ از سجده است.

۲. آیین های اجتماعی

شریعت، در اینجا می کوشد تا زندگی اجتماعی و اقتصادی بشر را به گونه ای تنظیم کند تا به گسترش و استواری عدالت و دوستی و محبّت بین

۱- ۳۱۹. ر. ک: متی ۳۹: ۲۶.

انسان های یک جامعه بینجامد. در این کوشش، رعایت مصالح همگانی که سبب نظم اجتماعی می شوند، از اصولی است که از نظر شریعت، دور نمی ماند.

نکته لطیف و در خوری که باید بگویم، آن است که قوانین اجتماعی اسلام، چهارده قرن پیش وضع شده اند، امّا تاکنون هم از پیشرفته ترین قوانینی هستند که عقل بشری آن را درک می کند. از این روست که می توان به وحیانی بودن این قوانین اعتراف کرد؛ زیرا ممکن نیست که انسانی در شبه جزیره و در میان آن همه تاریکی ها، چنین قوانینی را با اندیشه خود ساخته باشد. جای تردیدی نمی ماند که او با آسمان در ارتباط بوده و همان پیامبر آخرینی است که مسیح علیه السلام به آمدنش مژده داده بود.

ص:۲۰۷

خاتمه

آنچه در این صفحات نگاشتم، سفرنامه من از مسیحیت به اسلام بود؛ سفری که در آن به حقایق بسیاری دست یافتم. دوست داشتم به مسئله اخلاق و عرفان از دیدگاه مسیحیت و اسلام نیز بپردازم؛ امّا با توجه به اهمیت آن، این کار، رساله ای جدا می طلبد.

چیزی که مرا به نگاشتن این کتاب واداشت، احساس مسئولیتم در برابر هم کیشانم بود؛ شاید این نوشتار، صدای حقی باشد که گوش های قلوب آنان را بنوازد و از خواب غفلت بیدارشان کند. مشکل مهم بشریت، دوری آنان از هدف اساسی آفرینش و غوطه خوردن در زندگی دنیوی و اشتغال به گردآوری زواید مادی است. با کمال تأسف، دین و برنامه های روحانی آن، در زندگی انسان امروز جنبه حاشیه ای و دکوری یافته است.

همچنین این نوشتار، پیام من به برادران مسیحی است. از آنان می خواهم که تنها در زبان، پیرو مسیح علیه السلام نباشند و بنگرند که آنچه امروزه جزء آموزه های مسیحیت شمرده می شود، با تعالیم اصلی آن بزرگوار تا چه اندازه فاصله دارد. او روزگاری به توحید دعوت می کرد، امّا امروزه با عقایدی همچون تثلیث و نبوّت رو به رو هستیم و شریعت و ناموس را که مسیح علیه السلام آن همه بر آن پای می فشرد، به کناری نهاده و پیرو تعالیم

ص:۲۰۸

پولس، تنها ایمان به مسیح علیه السلام را برای نجات کافی دانسته ایم.

به مسیحیان آزاده می گویم که تنها به شنیده های کلیسا، قانع نشود و پژوهش در باب آموزه های دینی را از یاد نبرند. خواسته یا ناخواسته این آموزه ها از اهمیت فراوانی برخوردارند و دورنمای سعادت، در دنیا و آخرت به آن ها بستگی دارد. بنابراین، بسیار باید کوشید و با تفکری آزاد به انتخاب راه درست، دست زد. تردید ندارم که پیدا نمودن راه حق و پیروی از آن، مشکلات فراوانی نیز فرا روی انسان قرار می دهد؛ امّا در این سختی ها، لذتی وجود دارد که در کمتر جایی می توان یافت؛ زیرا همه آن ها برای خدا و در برابر دیدگان همیشه بیدار اوست.

دوست دارم تا حسن ختام این کتاب، آوایی باشد که در آن از مرد با ایمانی یاد شده که قوم خود را به حق می خواند:

«وَجَآءَ مِنْ أَقْصا الْمَدِینَهِ رَجُلٌ یَسْعَی قالَ یاقَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ * اتَّبِعُوا مَن لَا یَسْلُکُمْ أَجْراً وَهُم مُهْتَدُونَ * وَما لِیَ لَآ أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ * ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَهً إِن یُرِدْنِ الرَّحْمانُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّی شَفاعَتُهُمْ شَیْاً وَلَا یُنقِذُونِ * إِنِّی إِذاً لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ * إِنِّی آمَنتُ بِرَبِّکُمْ فاسْمَعُونِ * قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قالَ یالَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ * بِما غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ»؛(۱) «و مردی [با ایمان] از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید. گفت: ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی خواهند و خود هدایت یافته اند. من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده و همگی به سوی او باز گشت داده می شوید! آیا غیر

۱- ۳۲۰. یس / ۲۰ – ۲۷.

از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آن ها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا [از مجازات او] نجات نخواهند داد! اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود. [به همین دلیل]من به پروردگارتان ایمان آوردم. پس به سخنان من گوش فرا دهید! [سرانجام او را شهید کردند و]به او گفته شد: وارد بهشت شو! گفت: ای کاش قوم من می دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!»

و اخر دعوانا ان الحمد للّه رب العالمین.

ص:۲۱۰

فهرست منابع

۱. رابرتسون، آرچیبالد، عیسی اسطوره یا تاریخ، ترجمه: حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸.

۲. آیتی، محمّد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، تجدید نظر و اضافات: ابوالقاسم گرجی، تهران: انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۸.

۳. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ج ۳ (قیصر و مسیح)، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

۴. زیبایی نژاد، محمّد رضا، در آمدی بر تاریخ و کلام مسیحیت، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶.

۵. سلیمانی اردستانی، عبد الرحیم، پسر خدا در عهدین و قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸.

۶. سلیمانی اردستانی، عبد الرحیم، مسیحیت، قم: زلال کوثر، ۱۳۸۱.

۷. طباطبایی، سیّد محمّد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۴.

۸. طبری، محمّد بن جریر، تاریخ الطبری، قاهره: مطبعه الاستقامه، ۱۹۳۹.

۹. فخر الاسلام، محمّد صادق، انیس الاعلام فی نصره الاسلام، تهران: پیام، ۱۳۵۴.

ص:۲۱۱

۱۰. کاکس، هاروی، مسیحیت، ترجمه: عبد الرحیم سلیمانی اردستانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸.

۱۱. مبلغی آبادانی، عبداللّٰه، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، قم: سینا، ۱۳۷۳.

۱۲. میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.

۱۳. ناس، جان بی، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲

۱۴. هاکس، مستر، قاموس کتاب مقدّس، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.

۱۵. هیوم، رابرت، ادیان زنده جهان، ترجمه: عبد الرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.

ص:۲۱۲

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۱ - قرآن کریم (وزیری، کیفی، جیبی)

۲ - کلیات مفاتیح الجنان(وزیری، جیبی)

۳ - منتخب مفاتیح الجنان (جیبی)

۴ - نهج البلاغه /(وزیری، جیبی)

۵ - صحیفه سجادیه

۶ - ادعیه و زیارات امام زمان علیه السلام

۷ - آئینه اسرار

۸ - آثار گناه در زندگی و راه جبران

۹ - آخرین پناه

۱۰ - آخرین خورشید پیدا

۱۱ - آشنایی با چهارده معصوم (۱و۲)

۱۲ - آقا شیخ مرتضی زاهد

۱۳ - آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم)

۱۴ - ارتباط با خدا

۱۵ - از زلال ولایت

۱۶ - اسلام شناسی و پاسخ به شبهات

۱۷ - امامت، غیبت، ظهور

۱۸ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام

۱۹ - امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق

۲۰ – امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه علیهم السلام(روسی)

۲۱ – امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان

۲۲ – امام شناسی و پاسخ به شبهات

۲۳ – انتظار بهار و باران

۲۴ – انتظار و انسان معاصر

۲۵ – اهّمیت اذان و اقامه

۲۶ – با اولین امام در آخرین پیام

۲۷ – بامداد بشریت

۲۸ – بهتر از بهار/کودک

۲۹ – پرچمدار نینوا

۳۰ – پرچم هدایت

۳۱ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و تروریسیم و خشونت طلبی

۳۲ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و جهاد و برده داری

۳۳ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق اقلیت ها و ارتداد

۳۴ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق زن

۳۵ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و صلح طلبی

۳۶ – تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد

۳۷ – تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله/دو جلد

۳۸ – تاریخچه مسجد مقدس جمکران/(فارسی،عربی،اردو،انگلیسی)

۳۹ – تاریخ سید الشهداءعلیه السلام

۴۰ – تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام

۴۱ – تشرف یافتگان (چهار دفتر)

۴۲ – جلوه های پنهانی امام عصرعلیه السلام

۴۳ – چهارده گفتار /ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام

۴۴ – چهل حدیث /امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام

۴۵ – چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله

۴۶ – حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت

۴۷ – حکمت های جاوید

۴۸ – ختم سوره های یس و واقعه

۴۹ – خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)

۵۰ – خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)

۵۱ – خوشه های طلایی (مجموعه اشعار)

۵۲ – دار السلام

ص:۲۱۳

۵۳ – داستان هایی از امام زمان علیه السلام

۵۴ – داغ شقایق (مجموعه اشعار)

۵۵ – در انتظار منجی (روسی)

۵۶ – در جستجوی نور

۵۷ – در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)

۵۸ – دفاع از حریم امامت و ولایت(مختصر شب های پیشاور)

۵۹ – دلشده در حسرت دیدار دوست

۶۰ – دین و آزادی

۶۱ – رجعت یا حیات دوباره

۶۲ – رسول ترک

۶۳ – روزنه هایی از عالم غیب

۶۴ – زیارت ناحیه مقدسه

۶۵ – سحاب رحمت

۶۶ – سخنرانی مراجع در مسجد جمکران

۶۷ – سرود سرخ انار

۶۸ – سقّا خود تشنه دیدار

۶۹ – سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات

۷۰ – سیاحت غرب

۷۱ – سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی

۷۲ – سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام(دوجلدی)

۷۳ – سیمای مهدی موعودعلیه السلام در آئینه شعر فارسی

۷۴ – شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه)

۷۵ – شمس وراء السحاب/ عربی

۷۶ – صبح فرا می رسد

۷۷ – ظهور حضرت مهدی علیه السلام

۷۸ – عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی

۷۹ – عریضه نویسی

۸۰ – عطر سیب

۸۱ – عقد الدرر فی أخبار المنتظرعلیه السلام/عربی

۸۲ – علی علیه السلام مروارید ولایت

۸۳ – علی علیه السلام و پایان تاریخ

۸۴ – غدیرخم (روسی، آذری لاتین)

۸۵ – غدیرشناسی و پاسخ به شبهات

۸۶ – فتنه وهابیت

۸۷ – فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام

۸۸ – فریادرس

۸۹ – فرهنگ اخلاق

۹۰ – فرهنگ تربیت

۹۱ – فرهنگ درمان طبیعی بیماری ها(پخش)

۹۲ – فوز اکبر

۹۳ – فریادرس

۹۴ – قصه های تربیتی

۹۵ – کرامات المهدی علیه السلام

۹۶ – کرامت های حضرت مهدی علیه السلام

۹۷ – کمال الدین وتمام النعمه (دو جلد)

۹۸ – کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)

۹۹ – گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)

۱۰۰ – گفتمان مهدویت

۱۰۱ – گنجینه نور و برکت، ختم صلوات

۱۰۲ – مام فضیلت ها

۱۰۳ – مشکاة الانوار

۱۰۴ – مفرد مذکر غائب

۱۰۵ – مکیال المکارم (دو جلد)

۱۰۶ – منازل الآخره، زندگی پس از مرگ

۱۰۷ – منجی موعود از منظر نهج البلاغه

۱۰۸ – منشور نینوا

۱۰۹ – موعودشناسی و پاسخ به شبهات

۱۱۰ – مهدی علیه السلام تجسّم امید و نجات

۱۱۱ – مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی

۱۱۲ – مهدی موعودعلیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار – دو جلد

۱۱۳ - مهربان تر از مادر / نوجوان

۱۱۴ - مهر بیکران

۱۱۵ - میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس)

۱۱۶ - ناپیدا ولی با ما/(فارسی،ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا)

۱۱۷ - نجم الثاقب

۱۱۸ - نجم الثاقب (دوجلدی)

ص:۲۱۴

۱۱۹ - ندای ولایت

۱۲۰ - نشانه های ظهور او

۱۲۱ - نشانه های یار و چکامه انتظار

۱۲۲ - نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات

۱۲۳ - نماز شب

۱۲۴ - نهج الکرامه گفته ها و نوشته های امام حسین علیه السلام

۱۲۵ - و آن که دیرتر آمد

۱۲۶ - واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات

۱۲۷ - وظایف منتظران

۱۲۸ - ویژگی های حضرت زینب علیها السلام

۱۲۹ - هدیه احمدیه/(جیبی، نیم جیبی)

۱۳۰ - همراه با مهدی منتظر

۱۳۱ - یاد مهدی علیه السلام

۱۳۲ - یار غائب از نظر(مجموعه اشعار)

۱۳۳ - ینابیع الحکمه/عربی - پنج جلد

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹